کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب طب فارسی دکتور الاطباء وشته
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره نسخه ۳۴۶۰

بازدید شد ۱۳۸۲

ع

بدیه دنقانیه

رحمت عزیز دحوالت ادار

دمع استیلای اسباب مجففه دفع دلد عفونه دحمایت به
حوارت غریبه دفساد اعتدال حوارت عزیز دجنز مکن بدل ممد
الاذ رطوبت عزیز دحوارت ۸ان رطوبت تنفیض دهد دغذا کرداند
دفضلات ازاد دمانوس پس ناچار حوارت ان رطوبت تبدیر تحلیل
دهد دمحرک ۸ مؤثر داحد علی الدوام تاثیر کند در متاثر داحد هرزمان تاثیر او
زیاده زیاده دهرگاه ۸ تحلیل بسیار کند حوارت بسبب فنا، ماده ۸ رطوبت
کم فانکند دایراد بدل ما تحلل کم کند دلازال چنین ۸ تاثیر رطوبت بالکلیه فانکند
کند دحوارت منتفی گردد دلذموت تحقیق ۸ اجل امقرر ۸ شخص بحسب غرایز
دقوت دغایت کار طبیب انست ۸ شخص ۸ منتهای اجل اد رسانذ اگر مفقد
خارجی اتفاق نیفتد دصحت ۸ شخص بحسبیکه لایق حال اوبدن نگاه دارد دحصول
لذ معتبر بسبب اسباب سته ضروریه ممکن نیست ... در تدبیر هوا اضطرار
داحتیاج بدل بهوا چهره رد دنعدی مزاج رد دخشت دجذب ۸ هوا از ریه دهام
جلده دمنفذ دی دانواع فضلات او بدد تنفس چه روغنی ۸ حار دلطیف که از دهن
نفوذ نتواند کرد دقوت حدانه ۸ اعضا نتواند رسانید دبردوت علظت
مانع اند از زعت حرکت دزعت نفوذ دهیچ یک نیست ۸ حوارت دلطافت
موجب زعت استحاله رد خند بنا ریه منافذ دانبتر دی ماشعاف رد دخروج

وقبل از غذا است وضوار و حرور را زایل بعد از اکل اشیاء لطیفه و اصلی ب ابدان متخلخل و استعم
المسام را قبل از ریاضه و بعد از انکه غذا محمود و طعام بد از غذا او آید ملغوف و مضاف بقعه و تسخن
باشد لیکن از سنه باخذ باید بعد دو آن بکنجهای ساده و تردار بخسب خواب باید کف
و استحمام بعد از هضم معدی و تناول غذا بعد از طعام متعتم باعتدال بعد خوف از سنه و طعام
نباشد و در خلوه بود و لذت جلوس در آن محلل و مجفف و حمول و حرور اغلی و عسلان و رب
و خفقان و تحریک عواد سا کنه و اما در آن باعضا ضعیفه و حرور ساوام اعضا ظاهره و باطنه
باشد و مناخ حمام اصفی ۹ بعد از ریاضت و قبل از غذا حرور اعضا و از اعضا و تقویه حواز
عزیزه و کبد و هضم و تفتیح سده و سلام و استفراغ فضلات و تسکین اوجاع و تحلیل ریاح و تنویم
و جلاء الصاق و جذب فضلات ۱۸ بعد و تنظیف بدن از اوساخ اعضا و از کدورات خارجه
از بدن مرضی ۱۸ استحمام حمام بحسب حاضره و اعیان آن از استفراغ و حبس اسهال و تسکین
و تبرید حرور و رطوبت و تجفیف بدن و تلیین اعضاء تشنج و نفخ فضلات نزلوزکام و تسهیل
اول ۱۸ عسر آن بسیب روده و از اشکه و جوب و قی و نهوها باید کرد و اصی بحالات
و دوام و اعتدال فصلیه و ضعیف القوه را اجتناب از آن و اجب بعد از طعام متعتد بدن را بطی
هوا و آب و کیفیت استحمام اما تغیر اول بطی ۱۸ هر اصح است اول مرتبه و بعد از طعام
متوسط و تحلیل ان اندک بارد و بعد از تسخن و محلل و مجفف و مضاف از بدن
مستفی سا نفه و ملکه در حمام اندک زمانی متسخن و رطوبت بعد و ملکه در آن زمانه بسیار تسخن
۱۸ عرق بسیار از بدن بیرون آید متسخن و مجفف و افراط در آن بکشتر ۱۸ در خروج عرق افراط و اتساع
مبرد و مجفف بدن و محلل حواز عزیزه و محفظ قوت و حدت غلی و افضاء رطوبت بدن و اطفاء
حواز عزیزه بعد و بارد ۱۸ و خلاف آن بیرون حمام و خروج از آن بتدریج بعد و بعد از خروج بخشش
زیاده کنند خصوصا در زمستان و با دام ۱۸ جلد را آمادگی و ملکه حمام و افراط بارد و هضم تر دیک بقهقر
بدن بعد و کرب در زمان بر ملکه هبوط بعد و خروج از حمام و اجب و اما تغیر بدن بسیب آن خاصیت

۱۸ الحمام

۱۸ استحمام بآب غذ جا متسخن و رطوبت و منفع بدن و مسکن او جاع مستفی و مضاف و منفع اخلاط و ملین طبع
و محلل ریاح و مقوم و مقوی حواز عزیزه و متمم هضم و مفتح سده و مفرش استحمام باب بشوه و الحواره تشنجی شاند
در طبیعت آنرا کند و اذ ان استحمام آب حار خاصه حرود و الحواره ۱۸ و حرص اعضا و بعضه فاتح
دهورت اغنی و سلاندم و از ابلم و با دام ۱۸ پس الزام ۱۸ استحمام آب پیش از هوا کند و حرور
الزام بعکس و اغتسال بآب با بعد مردم قرب ۱۸ و رس شناب و بعض صیفی و حب تقیه حواز عزیز
و قوه اعضا و حدت اهم و استمراء طعام و هوم لاغر و صبا نا در زمستان سبب عود حواز عزیز
و تعدد و نشو و نا قص بعد غسل باب با بعد از ربع ساعت بعد از ساعه سهر و بعد از نیم ساعت بعد
بدن و استحمام آب سال و کبر شتی و مجفف بدن بعد و محلل نصف و دواع حکه و حوج و استفا
در عسر و نشو و اوجاع مفاصل و عرق النساء سار اوجاع عصبی بسبب آن رطوبت ۱۸ و اما
تغیر بسبب کیفیت استحمام خاصه ۱۸ استحمام با دلک سا نه برفی محلل و حرور و موتسام
بعد و با دلک فوری محلل رطوبات و منفصلت و کیفیت لم و با دلک معتدل تسخن و حرور و رطوبت و جاذب
دم با عضا ظاهره دو دلک با دلک نا رده تحلل ریاح و عسر هضم و اکل محلل نصف و حرور و رطوبت
بدن و موتسام ۱۸ و با دلک حار تحلل ریاح و عسر هضم و مانند آن متسخن و محلل و بدن و تسخن
دهم در حمام ۱۸ و دلک مسته و سام و مانع تحلل بعد و بعد از حمام حافظ حواز عزیز و در اکل
بدن و مانع آن از تحلیل ان اندک بعد و ۱۸ و بعد از حمام ۱۸ در تغیر ابدان تاثیر عظیمت
و نقوا طکفته ۱۸ هر کاه بهار معتدل ۱۸ و حرارت و برودت و با زه کی بعد و در زمستان حواره مفرط
نباشد و اندک با زه کی در بعض اوقات بعد و در تاثیر هوس ۱۸ و اخلاط سام و با زه کی بسیار بعد و در
زمستان سرما سخت و با زه کی بسیار نباشد و در آن تاثیر سا بسیار بعد و در حمام و اتفاق
نصف مبدل لکعد و بحران آن در بعض اوقات در ۱۸ هر کاه ۱۸ زمستان خیلی بعد و با زه کی بسیار
رطوبه بسیار ۱۸ و در بهار حیات بعضه و اخلاط رطبه مثل سکنجبین و مانند انها تولد
شود در ۱۸ هر کاه ۱۸ زمستان سما بعد و با زه کی بعد و بهار خیلی بعد و با زه کی بسیار در زمستان

مزاعات خراب مرضه کند وصحت او را بحسب مقتضای حال نگاه دارد و غذای او را
منحصر سازند در اغذیه جسته اللمس قلیل الفضل مثل ارز تره و زغال و مانند
نان او نان کنند و مانند انها و از لحوم مقتصده این هم خورد و مادیان و از الکار
و از جاموس و جمل و اعراض نفاخ احتراز نماید و اگر شیر او غلیظ بود عدا بارد و مهذو
سکنجبین بزودی او را در آن قوتی دهند و خاد حاسا و صعتر باشد استعمال نمایند و اگر
معتدل و رقیق باشد و اگر شیر او نیز رقیق بود اندک اندک غلیظ سازند و خواب بسیار
کند و شیر مادر در رضاع او نیز غلیظ النفع باشد اما اگر شیر مادر رقیق باشد
چند انکه ممکن بود دلیکن مستحب است که او را در اول حال مرضعه دیگر بدهند تا خواه مادر باعتدال
آید و اگر مادر از رضاع او عاجز آید دایه فاضل ضعیف بسازد این بر قدر مرضعه خشنا
او را درس و سخته و اخلاق و اهته پسندیده و کیفیت شیر او قصور نماند تمام بحال خود باقی بماند
متجاور نبود و از حس و حرکت و کردن قوی و فراغ سینه و سخت کردن مشروط در مرضعه زایل
نباشد و لحاظ نبود به سخافت و بدخلقی و عصبیت و غضب زیاده از حد شیر او رقیق و بسیار زود ترک
جا شده و در صلابت و دلیری معتدل بود و قوام شیر او معتدل بود و از شیر او مایل به غلیظ
نباشد نه بگوده و خثره و جمره و صفره و طعمش مایل بحلاوت بود نه بحموضت و عفوصه و حرافه
و ملوحه و باید او را در روز اول سه نوبت یا در ضحی طفل النفاس شیر بسیار بکند و مرا بعد
نا وجیه بدهند و نفع و کرت بیاض نگردد و اگر شیر بسیار بکند فرو داده نشود تدارک آن بحمیه
و تعویم کنند و چون طفل استهای چیزی غیر از شیر داشته باشد طعام لطیف بدو دهند و بعد از استهای
چیزها در اول طعام ماشیت او را مرضعه بخورد بعد از آن نان در اثنا تناول شیر بخورد
که بعد از آن کمتر باد و اندک اندک شیر کند دهند و ریاضت معتدله و ورزش بدنی
و اطعمه غلیظه و شربهای آب و آشامیدنی بعد از طعام اجتناب واجب داند و مرضعه را
اخلاق صبیان و محافظت ایشان از غضب شدید و غم و خوف از ایشان شیر مرد در حس اخلاق و تعدیل

اخلاط ایشان غیر جید بقدم رساند و صبیان را در سن صغر از حرارت شباب تربیت
و حج و دوم الله و کرات بسیار لایق از ایشان بکم و در اوسط ضعف و مضرحیات
و اسهال و تشنج عارض نگردد و تسهیل بنات النعش و نخود و غیر و قوت معده گشته
و در سن نوجوانی اوسط طعام و اندک از نصف بسیار نه و در جمله نظر غیر منهیم در
احوال ایشان و تدارک حصات و حمی بسیار بلیغ حفظ صحت ایشان بقدر طعام و جوده هضم و استمراء
معتدله باید کرد و در سن جوانی و قوت شباب و قلت حرف آن به کمتر نمود و میل آن باعتدال
بدل رعاف بسیار داده نشود و صحت ایشان را باندیشه دارد و مغلظه و اشیاء مطفره و استمراء
او به فاضله مبرده مجففه می نقصان ایشان و اوجاعات صحت ایشان بسیار تشنج و ابهاب تشنج ضرر رسیده
کند و چون نسبت جدة و دم و غیر ضوا و حم ضوا و ایشان را ظاهر عارض و حیات حاده و تعب
الدم و سایر امراض حاده بسیار عارض شود حفظ صحت ایشان باستعمال اغذیه
بارده حامضه و اشربه مطفیه و مانند انها و اجتناب از اغذیه حاده و تعب و غم و امثال انها
باید کرد و کهول را بسبب نقصان حرارت غریزی و اوان خرفه مایل بود و ذات الریه و حمیات بسیار
حادث گشته در نفوسه قوت و حرارت غریزی را تحلیل و حفظ رطوبات اصلیه ایشان
باید کوشید و ایشان را اشربه و اغذیه حاره رطبه باید و شانید و اجتناب و تعب و ریاضت تقطر
و تصدر مانند انها مخبر نباید بود لیکن قلیل طبیعت و ریاضت معتدله زیاده از ریاضت
مشایخ ایشان مفید بود و تدبیر مشایخ در استعمال حرکات و مشتهیات و مغطرات
و اغذیه محموده الغذا و کرات نام و قدما و بعد از نوم و استحمام و ریاضت معتدله و اخراج
بلغم و مادر از دلیل طبیعت و دلک معتدل بادبان و هوای رطب و سرد و اجتناب از تصدر و حمیت
و از اغذیه غلیظه و مولد لبلغم و بلغم داء بحاره محفوظ و ممنوع گشته و لیکن گاه گاه
شیر مفید بود در تحلیل بلغم و مرطبات حاره بقدر تشنجی مبرد و مجفف مضر ایشان

دوجع استسقا وخرس ودغدغه زبان استسقا ورعشه آب استسقا ارتعاش استسقا
دقه پیرانسم درتشنج بنات استسقا درضربان استسقا ورم حلق استسقا دراورام
لثه درلثه دامیه دراسم مشتمل بر عفونت تاب دراورام الهاه
درتشنج وسقوط الهاه درخناق درذبحه درخوره درحلق درعلق درعظام واقعه متعلقه بحلق
درشقاق درذبحه دراورام مزمن درتجه الصوت
مشتمل بر دوازده باب دربواسیر درسعال درنفث
الدم درذات الریه درسل درمده محتقنه درصدر درذات الجنب درسعال درنفث
الدم درذات الریه درسل درمده محتقنه درصدر درذات الجنب درسعال درنفث
درورم اعضاء درسوء المزاج قلب درخفقان
درخشی دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج قلب درخفقان
درخشی دراسم مشتمل بر دوازده باب درقلبنس درکثرت لبنس درتخجیر لبنس
درتدریر دراورام دیگر جاده درتدریر دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج
معده درضعف معده درورم معده دراورام معده درحساسیت معده درقروح معده
درقروح معده درضعف معده دراورام معده درحساسیت معده درقروح معده
درفواق درتهوع درحکه درحصه درجنابه درتعذر درانتصاب درفساد شهوت
درشهوت کلبی درهیجان درهیجان مفرط درقی درتهوع درقی الدم درقوانین
دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج کبد درضعف کبد درسده کبد درنفخ کبد
دراورام کبد درضعف کبد درورم کبد درسوء القنیه درستقا
دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج طحال دراورام طحال درنفخه
طحال دراسم مشتمل بر دوازده باب دراسهال درزحیر درسقطاریا صحیح
وقروح امعا درزحیر درمغص درقولنج دریرقان دراسم مشتمل بر دوازده باب
دراورام وقروح وشقاق مقعد درناسور مقعد وخروج امعا درباسیر درلهیر
درعلان درسوء المزاج کلیه درضعف کلیه دراورام کلیه
درقروح کلیه درقروح وجرب کلیه درحصاه کلیه دراورام مثانه درقرحه

درجرب مثانه درورم مثانه درخروج البول درحبس البول درتقطیر البول
درسلس البول وبول الدم درنزف الدم درنزف الدم درنفاس
درنفاس درکثرت شهوة درکثرت نعوظ الشهوة درسیلان منی درکثرة
احتلام درسرعة انزال درضعف باه درانتشار درقصور درقروح قضیب
درکراهة انتشار درشق قضیب مشتمل بر پانزده باب درعسر حبل
دراسقاط درعسر ولادت درکثرت طمث درسیلان رحم درانتشار رحم درقروح رحم
درقروح رحم درحکه رحم درهیجان رحم درتورم رحم درانشقاق رحم درنتوء رحم
دراسم مشتمل بر دوازده باب درضعف هضم درتخمه درجنابه درتعذر درانتصاب
درفساد شهوت درشهوت کلبی درهیجان درهیجان مفرط درقی درتهوع درقی الدم درقوانین
دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج کبد درضعف کبد درسده کبد درنفخ کبد
دراورام کبد درضعف کبد درورم کبد درسوء القنیه درستقا
دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج طحال دراورام طحال درنفخه
طحال دراسم مشتمل بر دوازده باب دراسهال درزحیر درسقطاریا صحیح
وقروح امعا درزحیر درمغص درقولنج دریرقان دراسم مشتمل بر دوازده باب
دراورام وقروح وشقاق مقعد درناسور مقعد وخروج امعا درباسیر درلهیر
درعلان درسوء المزاج کلیه درضعف کلیه دراورام کلیه
درقروح کلیه درقروح وجرب کلیه درحصاه کلیه دراورام مثانه درقرحه
درجرب مثانه درورم مثانه درخروج البول درحبس البول درتقطیر البول
درسلس البول وبول الدم درنزف الدم درنزف الدم درنفاس
درنفاس درکثرت شهوة درکثرت نعوظ الشهوة درسیلان منی درکثرة
احتلام درسرعة انزال درضعف باه درانتشار درقصور درقروح قضیب
درکراهة انتشار درشق قضیب مشتمل بر پانزده باب درعسر حبل
دراسقاط درعسر ولادت درکثرت طمث درسیلان رحم درانتشار رحم درقروح رحم
درقروح رحم درحکه رحم درهیجان رحم درتورم رحم درانشقاق رحم درنتوء رحم
دراسم مشتمل بر دوازده باب درضعف هضم درتخمه درجنابه درتعذر درانتصاب
درفساد شهوت درشهوت کلبی درهیجان درهیجان مفرط درقی درتهوع درقی الدم درقوانین
دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج کبد درضعف کبد درسده کبد درنفخ کبد
دراورام کبد درضعف کبد درورم کبد درسوء القنیه درستقا
دراسم مشتمل بر دوازده باب درسوء المزاج طحال دراورام طحال درنفخه
طحال دراسم مشتمل بر دوازده باب دراسهال درزحیر درسقطاریا صحیح
وقروح امعا درزحیر درمغص درقولنج دریرقان دراسم مشتمل بر دوازده باب
دراورام وقروح وشقاق مقعد درناسور مقعد وخروج امعا درباسیر درلهیر
درعلان درسوء المزاج کلیه درضعف کلیه دراورام کلیه
درقروح کلیه درقروح وجرب کلیه درحصاه کلیه دراورام مثانه درقرحه

بقیاسته مغم مثل صبح شبت و تخم تره و اصل السوس سکنجبین عسل و تقویت معده و تجربه مغم ه
جوارشات صفاره و تقویت ه س بیجوزات خوش بو مثل کشنیز و عنبر سیب نرم اینه جاع خلط و اینست
درقم معده غثیان و ثقل نفس قی تلخ و نرم و صفرا و عنیم و عطش و هذیان آخر و حرقه قم معده
و تکمیل بعد از طعام در حال جوع و معلس شدن قی
سکنجبین و آب گرم و تمرهندی طبیخ مطبوخ و اکروا آبهای ترش مانند انبها و تقویت معده مثل عناب
خوار و سکنجبین شکر بطی و شراب خوره و تقویت ه س مشمومات و نخل انار دره و غذا اندک و مقشر
با شیر و بادام و تمرهندی کشنیز تازه و اسپرزن انصاب اخلاط سوداویت درقم معده
صفرا معده و محو شدت و هم کثرت شهوت طعام و جشا خاص و تکمیل بعد از قی سودا
و بلغم شقیقه معده با سهال بحور مجرب معده ه س افتیمون و حب الصبر معده با قرصهای
کرم و مجموع کشنیز انجوز الطیب و تقویت ه س مشمومات جاره و استعمال طعام اندک و مشک
و عنبر و غالیه ه س اقسام انها با سیب آنرا سودا انواع صداع معده است
صداع است از خلط معده و شده آنرا استعمال تبدیر صداع معده و اعمال حال و بیجوز در
مادیر مغلوبه شده و صداع ه س حصول آنرا از ریاح غلیظه حاده در معده است مقدم رفع
معده و بیجا صداع بعد از تناول الطعام متفجر و سکون بعد از تکمیل وجع معده است تحلیل
نفخ و تقویت معده بجرا شات صعتر جعدی کمونه و فوتنجی و فلفل و اصداع ه س آنرا
افتیمون تخم کرنب مثل دوم رطم با آقه و طلیتین و کبیده و کلاب و عنبر و دیگر طلوه
افتیمون اولاد و نم مضمضه غلاجه مغز عضو اصداع و تقویت و رفع بمقویات مذکوره و اما
صداع ه س سبب آشامیدنی شده حس و تلخ هیجان از اندازه بیست مثل تکمیل نم و آب گرم
دو بلیده نم خیار تره یا وجود دکاه احس و سلاد تر اقسام دماغ تبدیر حس ماده غلیظه مثل عرق
دکاه اگر خامه قوی باشد و الا تغلیظ آنرا بقول باروده مثل کاهو و کشنیز تازه و خشخاش کنند و اما
صداع ه س سبب آشامیدنی خفیف دماغ بعد هیجان از اندازه بیست لبکینه ها کرده درشت حوا سل

دو بعد

صداع

وتنویم بعوق خشن ش و فیدن شیر فتر بر فطار دم در صداع و دم خیوفت مفرط بار دم در صداع
و کوبیدن بر کنیز فرا منطق و بانیات و سیب آب سفرجل محرق و صفیر مرفت بیرنگ به داغ منصف شده و داغ
دوم و جوز کبه آخر و صندل سرخ و اخلاط منصف بالسویه و سهر و نفش آب سرد و عصاره سیاه کرم
آب خشخاش لبلاب است یعنی علاج سردام صفراوی بارزیادی در طبیعت و اجتناب از چیزهای حار
این مرض همیشه باشد تا خود را بدیر بر انقطع رشته ماده از دماغ بطرف منخر کشیده و با نطفات بسیار
نکند در موجب استحالهٔ بچه سرد و تری و دشوار

فکر بی تغییر نشوش نه عجب قصاص و بطلان سر و سبب آن استلاء و غمت خصوصاً بطلان و سوداوی محترق
منفکره است یا از سوداوی محترق سوداوی مزاج غیر بوجه و کنزه فکر و قطع و طول امد و هندبا سرد با غشم
و سوداوی مطلق یا از سودا و صفرا و علامت آن هندبا سرد با غشم بسوق انضمامی و عجأت و التهاب است
هندبا سرد با طراوت خشک و دم استلاء بر عروق و قوت و با از مره صفرا آخر هندبا با التهاب و حرارت و نفس و شدید
اضطراب با صفرا و نوم استلاء بر جهته و خور عبیر و تخیل آتش و سیر با ریز و یست یا از بلغم خفیف گرم با سطم
خفوت حدقه و حرارت پیدا کند هندبا سرد با ثقل سر و تخیل آب و علاج هر نوع
در باب مالیخولیا مذکور شد و بایسب آن حرارت و یبوست ساده است بر تقدم دماغ غالب شده باشد و اخلاط
تجفیف بطوبزه و ترماد و روغن غرغر بر طریق معتدل و محفوظ نافع است معدوم برگشته عدم فصل
و عدم علامت سوداوی سهر خوف بطلان سر پیوست تلف است تنبه بمزاج دماغ بامده یا بخیر
مبرد مرطبه و استعمال ادویه و اطعمه و اغذیه مرطبه منومه مبرده مایده بر طراوت و شستن سر بآبهای
سرد و اکثر خفته و نیلوفر و خشخاش و برگ بید چنانچه بشسته و بایسب آب سفرجل و عصاره برگ بید
منذر معده و مرق و حم واد و بیضه بی زرد بیضه سرخ از ادام کیفیت رو بیا بخور حاره بدماغ رسیدن و انفعال
او و متغیر گردانیدن و جمله آفت در ادام عضو علاج عضو بی صلابت و سبب آن
ارتفاع بخاره است از جمیع اعضا بدماغ چنانکه در تحلیل خیر واقع میشود علاج عمری تفویه
دماغ و منع بخاره متصاعده به دماغ و ادام قوت و افعال فکری متعلق بدر

منزل

منزل و خاطب نامبرده باشد بکتب قصاص و بطلان سر و جالینوس و بقیه و سبب آن استیلای بر دوده
سازج است یا غلبه یبوست بر بطن و سقط دماغ چنانچه پیش و تقدم ادام است بر دو یبوست
و طب و تسخین دماغ با اعده چاره رطبه مشکل است بکلیت بتقلیل چوانع فرقه با دار چیز و خلنجبین و حلوای
معتدل و با بلوط بر تقدیر بار و غشم و سطر سر آب غشم خیر و در و غشم با یونه با استیلای
بر دقه یا ماده بغیبت دو تجاویف و عیه دماغ علاج سر ش و علاج حرش و با بسایسم و فکر مذکور شد

عشق

جالینوس حکما و عشق عشق اختلاف کند قصاص در سطو گفته است عشق عمی حرس است
از ذکر عشق معشوق بعضی گفته اند عرض نفسانی است بعضی گفته اند مرض نفسانی است و بعضی گفته اند بخوم
الهیت و بعضی گفته اند عرض نفسانی است بحسب مبدء و شوق است بشخصی از اشخاص کما نیاید شخص فکر آن
نوع محبت باشد و جمله گوید عشق آن مرض است سودا وی حاد در وسط فکر بیاورد و جز از بعضی از صور و تمثال آن
مفرط خیط و حد عشق صفرا و لوز و کثرت فکر و طول امل و سهر شدت و صفرا و ملابه و اختلاف بعضی و غیرت
و چشم الارد حدت و سوداء پیش بنفس و نفس و کثیف نیز است علاج رطبات
و استعمال حمام متواتر و تبرید بسرم و دماغ با دهم مرطبه و تبرید و تسکین مایده بر طوبت و سایر معالجات مذکور در مالیخولیا
مذکوره و اشتغال بعلوم متخیل و مناظرات و مطالعه علوم عقلیه و استماع احادیث و حکایات
زیارت و انبات و تعجیب و موعظت و استماع احادیث معشوق و سفر و صید و حرکات بازیر و با نفس نطیح
و زدن و کشتن جانوران غیر معشوق و عشق قوی نافع است و اکثر علاج هیچ و صال است

حرارت

و دهم مرطبه آخر خیال کند سر عروس و بیضه بشکند و دهم اکثر طبه بر سر خانه و خوابانیدن و متواتر آب سرد
و اگر خیر و پنبه و سیب آنرا خلط رقیق بایده غلیظ بر عشق و علاج سر و دماغ سر او سطه غلظت آنرا
و مفارقت افتد تحلیل نتواند رفت پس محرک گردد بجرکه غیر طبیعی و مقابر آن سوء نفس محرک
طبیعی منه مزاج گرم باشد و میان آن محرک در دماغ شود و سبب آن سوء مزاج دماغ حرش پذیرد و
اشیاء دایره و خلط و دماغ مذکوره یا مخلطه و در دماغ یا مقارن عضو ضایع و گرد آنچه حالت دماغ یا با
یا عارض آنجا باشد بسبب یا بغیبت عقل عرش قلب عطش گردد و رنت حواس گشتن نوم و اراده و

انتقال از بلده

دیگر بود بعضا ضرر معتدل چنانچه حال با مولود است با عارض با آنچه مولود است علاج ندارد واما آنچه
عارض بعد ولادت شد آن با اطفال بود یا کبار آنچه اطفال را بود علاج آن تکلیف طفل است بنگاه کردن بجانب
مخالف میل مقله با نکه چیزی رنگین طفل را بنظر کرده تا بآن خوش آید بر آن جانب نهند مثل آنکه مقله مقدم آن
بجانب ماق انسی باشد چیزی سرخ بر صدغ یا گوش او چسپانند اگر بجانب ماق وحشی بود بر بینی او چسپانند
یا آنکه در شب چراغ را در برابر چشم او نهند و در روز چیزی سرخ را برابر چشم او بیاویزند تا همیشه
نظر بر آن داشته باشد تا اعضای طفل رطب باشد و قبول علاج بسهولت کند تهاون در این نوع معالجه
نباید کرد و آنچه کبار را بود سبب آن تشنج عضله از عضلات محرکه مقله است و سبب آن تشنج یا کثرت
چنانچه بعد از امراض حاده و قی و اسهال عارض میشود یا رطوبت علامات و معالجات هر دو نوع در
باب تشنج مذکور شد و باسترخا عضله از عضلات محرکه مقله و علاج که در باب استرخا مذکور شد و
گفته اند اگر شش گوسفند را کوبیده و آب آن بگیرند و بر سر مریض آن آب بپرورند و چشم احول
کشیدن نافع بود [illegible] و ورم شش باب [illegible]
بهر آن سوء المزاج است یا ورم یا قرحه آنچه سبب آن سوء المزاج است حدوث آن یا از دخان یا صفرا
یا بلغم یا سوداست آنچه از دم است [illegible] حمره و جنبه و ثقل و استرخا و ضربان حالت بسیجیده و تند
ضربان و صداع و دمعه است [illegible] فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقطیر آب عنب الثعلب و شیر دختران
با بیاض بیضه رو کرده و کشنیز تر با روغن در گوش یا روغن گل با سرکه برابر آن سر را بجوشانند تا
سرکه برود و روغن بماند و تقطیر سازند و استعمال اطلیه از دارچینی و صندل و کشنیز و کاهو
و آب برگ حرفه و امثال آن باشد بارده و ملطف غذا نافع باشد اما آنچه از صفراست
علامت آن تنه و وجع و تحلیل مع شفوف لون و حرقت حرارت و ملمس و عطش و اضطراب بهوا
بارد و اشتها بآب سرد است [illegible] تلیین طبیعت و تقطیر شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ
داده بایشان در گوش انداختن و ماء الشعیر و کاهو یا شیر دختر و شیاف مامیثا بچکانند یا
کافور را در روغن بنفشه بادام حل کرده قطور سازند و قدری غلو نیلوفر تا دل [illegible]

بالعم

بارده متحده از شیاف مامیثا آرد جو و صندل و کافور و آب کشنیز و کاهو و قرطه کرده آن عنبه
و نیلوفر ضماد و آن سر چون شانیده باشند استعمال کنند و آنچه از بلغم است [illegible] ثقل و آماس و بلت تخریز
و کثرت آب دهن و عدم حمره و اضطراب و کثرت نوم و انتفاع باشیای حاره و تقدم تدبیر رطب
[illegible] تنقیه با غرغره و حب ایارج و غرغره با ایارج فیقرا و عسل بعد از آن تقطیر ادهان حاره مثل
روغن ترب و روغن بادام و روغن سنبل و روغن بابونه و امثال آن با آب برگ و آب مرزنگوش در گوش بچکانند
نافع بود و آنچه از سوداست [illegible] جفاف و تخریز و عدم حمره و حرارت و تسکین باشیاء حاره
[illegible] تنقیه بدن و دماغ و استعمال اغذیه و اشربه حاره رطبه و نطول بخار آب گرم و تقطیر ادهان
حاره چون روغن نرگس و روغن بادام در گوش و آنچه از رطوبت و ریح و ورم از رباح حاره و مع آن از معده
متصاعد باشد در گوش [illegible] حرقت فم معده و غثیان و استرخا تب با آب [illegible] و آب سرد و آب گرم
[illegible] فصد باسلیق اگر دم غالب باشد و تلیین طبیعت و تبرید معده باغذیه و اشربه بارده مثل ماش مقشر با شیرهٔ
بادام و کشنیز تازه و کاهو و شرب حشخاش و تقطیر روغن گل با سرکه در گوش و وضع اطلیه بارده
متخذه از صندل و شیاف مامیثا و آب کشنیز و کاهو و امثال آن و آنچه از ریاح حاره که از حرارت التهاب
یا التهاب گرما یا آتش حادث شده باشد [illegible] حرارت
و اسهال نیست [illegible] فصد قیفال اگر حاجت باشد و جذب ریاح و ابخره با نعلین شدن بمالیدن پاها و بستن
ساقها و تقطیر روغن گل با سرکه بجوشانیده در گوش و تدبیر طبیعت و دماغ با اطلیه و نطولات و سعوطات
بارده رطبه و آنچه از ریاح بارده غلیظه و از معده متصاعد باشد [illegible] غثیان و کثرت آب دهن و قلت العطش
و استراحت بخوردن آب گرم است [illegible] تنقیه معده و شیاف [illegible] تنقیه فضلات و تقطیر ادهان حاره چون روغن
سداب و روغن سیر آنچه در آن چند بیدستر و فرفیون گداخته باشند در گوش بچکانند و استعمال
قمقمه حرارت و آن خشخاش ملطفه محلله چون شانیده باشند یا از ریاح بارده گر از فضلات آماس گوش
رسیده باشد [illegible] دوی و طنین و صداع و ثقل گوش است [illegible] تنقیه بارجات و غرغره و آنکه
در عاقبت برود و بند زهره گاو را با روغن خربق بجوشانند تا زهره فانی شود و روغن بماند در گوش بچکانند

عرق شده بنشانم اگر با عسل و حرارت بنشانم علاج شب کمات که عصاره خیس الراعی و لسان الثور بنشانم
مانیشا و اقاقیا و کوش چکانند با سرکه در آنها ماز و جوشانیده با بنه کی کافور بچکانند یا انار با بنو
و سرکه جوشانیده بکوبند و آب آنرا گرفته در گوش چکانند با و سرکه که در و ماز و جوشانیده با ماز کی
کافور و دوعالعقل ال مزاج آب آنرا و سرکه بجوشانند و با کافور قطور سازند با گرده کافور و با قدری
از پیه آنها بسازند و بینی بچکانند و بعد از آنها بکوبند و آب آنرا گرفته در گوش چکانند و از مزاج
مجرب و به خوگوش با بر خطور ساختن بغایت نافع است

کوبیده در سرکه تند آنرا و ارام نخاطر است لیکن اگر بر پیاز خرد بنشانم اسلم بود و سپس آن را دست
بصفرا بنشانم یا سودا همرو و نفس را نیز بنشانم و فیتی مجاز بریست علاج صفراوی شده و جع و تلب و هم
نفس شاع و بلغم و قلع جمع قلت وجع و صلاب هیچ معالجه سازد اگر در

ابتدا از دعات بسیار خاک تند بخصوص و رم از مجرا از بخه جذب کند بجای مخالف بخه و اگر زود
مخه شیخ تصیده و دی بقصد و تلیین و طبیخ و دوا ابتدا همه زخاره رطبه مرضیه بکنه و جع جزم یا بونه و بر
کنار نبات کوفته با روغن کل و موم نیم گرم بسیار بگذارند و روغن گاو نشاسته و سا
و اگر وجع شدید بود لته با آب گرم تر کنند و بر آن نهند و اگر وجع نیابانم و سرد و مطهر کرده و آنرا
نفخه محلله مثل الحکه و مرهم کنا کوفته با اسفل نخلی و با بونه با آب طلیه یا قلا و حلبه کوفته با عسل نشاسته
کند و اگر معلوم شود که نفخه خواهد شد بتحلیل نخواهد رفت لنگ گرم بسته با پط با پیه مرغ خانگی ضما
کند یا آرد قلا با آب و آب سیخ سوسن نرم با غلیظ شود و با قدری روغن گل سر با روغن بنفشه
نهند و شما و سازند و اگر مرض در مرض شود و نسوخته باشد استعمال نمایند

و اگر شش نشان ثابت حتم است که تو نه ادراک آنچه
مشوش نتواند کرد سلب آسیب مجرا نفاذ در مصفا و سلب سیب مجرا با در مت
حادث در آنچه از کبر الاجر گویند آنست که در آنها در پیدا شدن گیاهی سرخ
ابنوه با یک سیستی ظاهر شود و رم کاری که متفرق شده و از حرکت می آید کاهش یابد طبر

بگذرد

میکرده و صلابت آنرا مشیر منفیه عروق آنرا خفیر و متمه و میکرده و شکل آنرا فاسد میشه و ابتدا تقیه
دفع استفراغ مخصوصه آنرا بعد از خصص و مرهم مروزه و فاطیه و روغن بنفشه با سیاب کلاب
عدیه بر کتان ملایم کنند تا نرم شود و پس بر آنها فند با علق را بر آنها بنشانند تا جذب کند
و طرفی را با دو یا کاله انگبانه فتر و تر شیدن تعرض نرسانند تا منتفخ نگردد و بخشیدن کاه
شفع کرده و علاج بدینهمت بجلالت حرکت نخواهد بلکه مواد سوداویه را از بدن خارج کند
و موم و روغن استعمال نمایند یا علاج اول شود و با لم زایل گردد و بعد از نضج و انزا
بر شیر الانف کنند بعد از فصد و حجامت و استعمال نمودن مقیه معوار را از نگارد
داشتن نماز و مرطوبه و پس استعمال نمایند یا نشاسته و مرد قلقطار و مارو و سرکه و نخته
و مرهم چکانند ماخر و ب بنطی تر کنند و بشم بار و را بدان تر کنند و در بینی نهند و اگر بنها کاهش
نشود مقیه مستعمل از تو با مسکل و زراوند و زنجبیل با زراوند سبز سوده را هر صباح و شام
و مرهم و مذیا با آنرا در بینی عسل خته اند هم هند یا بیرند و مرهم زنگار استعمال
نمایند با بکلیه علی کرده و بعد از آن بر هم سفید آب معالجه جرب کنند و با غلظ غلیظ
از نوع است و بطور دماغ مجتمع نشود و بخوم زنجبیل منعقد و صلب شده و مجرا سد
آنست که مرض نقل و در مقدم آن پس فرد یک منخر مبتلا شود بلطیف و نضج غلظ
بجلای مرکب از سطوخودوس و مفتح و مرازیانه و کاه و زنجبیل و اصل سوسن زراوند و کلقند
بعد از آن مقیه کیموس و معلوث و مشوش مرار بلطفه و عرعر بعسل و ابکامه و بعد از نضج
سده و جرباز غلظ از آن الفار و ند آب جنجفر و در بینی چکانند و بطولات ملطفه مرکبه از بابونه
و مرزنگوش و نضج استعمال نمایند و با یک غلیظ که مجرا را سد ساخته آنچه چرم منصاب در
در بینی خود بدهد شوار بر سر و آمده و پوست بکشد بعد از بینی بر آنها بعد از مقیه دماغ خود را بدو
ریح غلیظ استعمال نمایند معطس مثل فلفل و جند بیدستر و بطولات محلله مرکب مثل فلفل
و خردل و زیره و دمنه ترکه و شام و توتیا و قطه فلفل و جند بیدستر و بطولات محلله مرکب مثل فلفل

اسود اما تغیر به سموم و اما آنچه سبب آن تری اوست **[حمره]** حمره زبان و قلت سیلان لعاب مید است
فصد قیفال یا فصد عروق تحت اللسان است اگر ضرورت باشد و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ فواکه و در
غرغره و مضمضه با آب گشنیز و عنب الثعلب و کاهو و گلاب با ... و در آخر عدس مقشر و پوست انار و صندل و آس
و جو کوفته جوشانیده باشند یا آب خرفه و در تنها آب کاسنی و آب کرنب لعاب بزر کتان و بختک
با آنکه در آن بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشند مغز خیارچنبر و آنچه سبب آن بلغم است
صفره لسان و شده وجع و لهیب است **[علاج]** همان علاج و مرتبت است الا فصد که در تنقیه ... جاری ... و آنچه
سبب آن طبیعت **[...]** سپیدی لسان و کثرت سیلان لعاب **[علاج]** حقنه ... اندک
... و مضمضه بعسل کردن ... جوشانیده باشند و غرغره ... قیفرا و مالیدن
عسل ... و آنچه سبب آن سودا است **[...]** سواد لسان و قلت آب دهان و ... است
[...] ... مطبوخ افتیمون و مضمضه ... روغن بنفشه یا روغن کدو و غرغره کردن
... جوشانیده باشند و روغن بنفشه و عسل ... و ... کاهو و گشنیز
و کاسنی تازه در دهان و آنچه سبب آن شرب سموم است مثل ... **[علاج]** آن علاج آن سموم است چنانکه در مقاله
سموم مذکور خواهد شد **[...]** سبب آن ماسیدن عضلات لسان است
[...] قصر و لاغری زبان و ... بعد از ... حاد است **[...]** امساک لعاب ... و
... و خطمی ... کردن ... روغن بنفشه و روغن کدو و غیر آن
و غرغره و مضمضه با آب عنب الثعلب و آب ... گشنیز تازه ... دهان ... مرطبه ... تبریج
امتلاست **[...]** غلظ لسان و کثرت آب دهان **[...]** تنقیه دماغ با اسهال و غرغره به روغن
شبت و روغن بابونه و ... مضمضه ... با ... بابونه و اکلیل
الملک و شبت و ... مرزنجوش ... مخصوص ... دماغ آنچه مخصوص
به زبان است **[...]** ... حرکت در سایر اعضا ... حرکت از دماغ ... آنچه ... است
و ... است **[...]** که در ... حرکات و سیلان لعاب از دهان است

اولا منقیه مدنی است

اولا منقیه مدنی بعد از آن غرغره و مضمضه به ... عاقرقرحا و خردل با سکنجبین عنصلی
یا ... فلفل و ... در ... خردل و عاقرقرحا و صعتر ... جوشانیده باشند و مالیدن ... در
دو ... بر زبان و ... عاقرقرحا
و فلفل و خردل ... بوره و زنجبیل و ... و صعتر و ... مرزنجوش و نمک هندی ... سکنجبین
و مالیدن فرفیون و کندش کوفته بر زبان ... فرفیون و کندش کوفته و غیره و ...
در اقسام ... و ... دارچینی و ... زبان ... و
... و ... کلام بعد از ... عارض
و سبب آن اندفاع فضلات ... باعصاب و عضلات زبان **[...]** قبل از ... مالیدن ...
و ... بر زبان ... بر زبان ... مالند و ... و اجبار
منکلم کردانند **[...]** ... بعد ... جلیسه حادث شود در زیر لسان ... لون
آن ... لون ... زبان و عروقی ... لون ... و لهذا از ... ضفدع گویند ... سبب آن
بلغم ... و ... لطیف آن ... رفته و باقی ... شده **[...]** علاج فصد قیفال ... عرق
تحت اللسان ... لعاب ... و مالیدن ... مقطعه ... و ... نمک و ...
... و ... محرق ... زاج محرق و سوریجان ... مرغ ... نیست ...
... بعد از آن ... اسنان
یا ... است **[...]** بعد از فصد ... و ... مقطعه ... و ...
و ... غلیظ **[...]** بعد از تنقیه بدن مالیدن زبان ... و ... نوشادر و نمک ...
متصل ... و ... فلفل و ... نمک اندرانی **[...]** سبب ... لسان ... است
[...] امساک ... زبان ... و مالیدن ... گنجد ... ... گرم
... بر زبان و استعمال ... تخم مرغ ... احتیاط ... و ... در ... بعد
و ... ادویه ... **[...]** ... و ... مذکور ...

بارد رطب قاروره سفید استعمال حقنه مادویه محلل اخلاط غلیظ منق القیء والسعال واصلاح
دوطبع مارنه والکلب الملک وارزنه مانوحا صنوبر مازریون وعرعر کندر وانقوزه معده باصفه
عنبه محلل منق نفخه ومارنه والکلب الملک مرارتو وحبه وحب الیهان وسنبل وسعد وزنجبیل تمام
مع مالعاب تخم کتان وبزرقطونا عرعر سکبینج وموم وروغن بنفشه وصلابت معده وصلابت اعضای
تنفس کبد وصلابت اطراف معده وعدم آن مانکه در صلابت معده اطراف معده مانوف وصلابت مجموع
ورسوبت عضلات اطراف معده بسام او صلابت مستطیل بنفشه کرطوف ان غلیظ وکرویق مانند ذیب
القار عضلات موضوعه بر معده است که اکراج عوارت عالیت بنفشه لطیف ناهز و
دارمنه وتخم کاسنی وتربیخ کالس واصل السوس مانوحا صنوبر ترکیبی بنفشه ونفخه وکلب
والکلب الملک ومارنه وتربیخ حنظل مازریون عرعر کلس وموم مانوسارنه واکر دوست طالب ورد بنفشه
لطیخ رازیانه وتربیخ مارنه وسقمونیا وتخم کرفس اصل السوس وبرسیاوشان وانقوزه
وصبر وشق وکاوزبان ومازریون کندر وانقوزه مانوحا مافی انقوزه کنند ومقل وابهی وخاکستر مرکب
حنظل معده سر از غوان مالعاب جلبه ورد وعرعر زعفران وبه کهنه مانوحا کنند علاج قولنج
معده است ودر وقت تناول استفراغ نفخه وقولنج نداده وجع در زیر استخوان علاج استفراغ مانده
واکر قی در تمام معده وجد ورمالیخولیا نافع کرده معده باشد ودر تمام ماده به ازخون مانده ظاهر کرده
ومان کرنت عضلات تنفس وبرنت لسان بنفش لکن نافع نبود نفخه باسفل است واسفل است
دوغ ترش ماطیانه زعفران تخم خاص از هر یک یک درم کندر وانکه باشد علاج حنش نکند نفخه
منق مارالسمک وعلاج دوغ نفخه علامت منق قی کرد مانند مرارت قاقله استعمال ضماد مانکب
ازنطرون ازنه کرد وحنظل وسقمونیا ومازریون واکه وکل برمنه وانکه الحاق وآب سیب
واب رک صنوبر واکر سعد انکبر واکر سعد اصفاع ودر تناول موضع صفر مانند کرد
فاما نفخ فارم است واطعام در معده تمام بنفشه نفخ تنفس مکه منفوخ دوسیع نفخ کیفیات در معده
وسبب آن تناول اطعمه کنه ودر بالکیفیه است مانند نیز در مانکول ومشروب مانوری تناول استوار

اطعام در معده است نفخ مانکه عضله وسعد بنفشه وانند انها مانند از تناول اطعام غیر الاطعام
نفخه سبب توقف معده وجنا وخاء مبنی وغنیان وصفرا دون وقند وشکر استعمال نفخ
وقراقر وبنی زار است نفخه معده از اطعمه وانند نفخ لطیخ است نفخ وتشنج وعرق ازکه مکنین
واسهال بکفنه وحوارشی شنبلیله وسقوطا مسهل وحوارشی فرفیون وانند انها وترک قند را
حنه انکه طائف وخشت بنیز مانند از تناول اغذیه لطیفه بر معده الاطعام شرب کوشاب کوشاب نفخ مانوماز
وحصاکا وانه کاغوان وحوارشات ترکیبات بنفشه نفخ حوارشی عود وتوص عود وعاقرقرحا وسکوتن
ونرم وند بین معده وروغن حصاکا وروغن ارسکم خشخاش ودرین باب تناول الاطعمه
وحوارشات بنفشه منق حوارشی عود وحوارشی حصاکا وحوارشی عنبر واستعمال کردن نافع قولنج وتخم
آنست که طعام در معده مطابق باضم نشود بلکه فاسد کردد واستعمال الجه عرعر نخ بابونج
خفه مانند معده وشنود مانوحب مسهل مانند کردد وسبب آن مانوراز ساده خشت مانند معده
باصفه لزم معده واست نبهتا واکه سبب آن مانوراز معده علامت وسبب حالتی در مزاج
سازج ومانند کردند واکه سبب آن ضعف معده است آنست معده از سبب حادث
شده باشد وطعام قلیل بهضم نشود وزیاده ازان معده نقیل کرده تناول الاطعمه وحوارشی
بنفشه معده منق حوارشی عود وحوارشی حصاکا وحوارشی عنبر استعمال حقنه بنفشه مرکب از سعد
سعد اصفر وحصاکا مانند نفخ همین معده وروغن بادام دین معده آن
مواد نکنه عرعر منفعت است مالعاب از اطراف معده اعنی تخم وسعد آن ضعف دوتخم طعام
بصوابدید که طبیعت لطیف وضاد از انفخ دفع کند واز خمر سبب باسهال آنست که بان
کرب واعضان وعطش شنبلیله سبب واسب دلی واضطراب وجع معده واعضا ودر اطراف وضعف
واکراط وجه وقوف انفخ وکاه بیکر باز اطراف اکاند مدرنه اعراض عنش کند ونفض قطع
کرده واطراف منتج نفخه اعانه طبیعت تقیاب کرم نافع معده نفخ تمام حاصل کند مواد از
تشکیل نفخ واسهال تناول سقوف حب از مان وتوص طباشیر مرکب باشیر ودر وقت قابضه

فصل

ادرج

مندز

کشنیز بعد از نیم روز بر آرند و بسایند و بر پنبه پاک کنند و بر آفتاب روز
دو پوست نگه دارند و از آن جهت بر عرق دوم شود و اگر قدری حادث کرد و آن موضع را اخراج
تر کرده بسر که و کلاب بشویند و بر آفتاب نهند و باز خشک کنند تا موجب بقیه نظیر و بخار دم
کشف مجاری فضولی که دود بر آن حرکت کند و بر آن دم بر و باز رود و سوخته و گرد آسیا و گچ
دوم الاخر من باز رده بکوبند و بیزند و بکار برند و بخور کنند و بنوشند گویند
بر دیانه و اگر خرس منقطع شود با کباب بیزند و در زخم گوفته و پخته بر سازند و بر بندند تا بهتر
دفع کند تولد قرح از جراحات و خراشها منع کند و بنور بقیه
و عرض از اندراقرح و اسپیطه کردن آن است و دیگر باشد که مانع اندمال بود بتحقیق آن از صدید و بخار
آن از دو سبب صعوبت و سخ و صدید ضعف عضو که آن هضم غذا را متوجه و دفع
فضلات منافعه از اعضای دیگر بدو دکاهد از ضعف و جلا قروح کشنیز بسکر مرتب الاصل
و برگ دن آن به پزند و جوب کرده و بر عضو کم کن فی بود و بباشد که بر اهم جالیه منضمه مثل
معمول از زرد چوبه و مرداسنگ پر و رده بسر که و عسل و روغن زیت و مرهم سرک از مازو
و کلنار و شب و اقلیمیا و برگ سرو مرداسنگ و اندک از کفار مازو روغن زیتون تا بیامیزند
افقد و اگر حاجت شود بعد از تخفف نافع بود و دو زورات و مرهم مخرج مثل زرد و معمول
و مرهم مرداسنگ مدمل منضف مرداسنگ کوفته و بیخ پنج تا مازو روغن زیتون بر
تا غلیظ شود و از کوند و اکسذر و اپر سا از هر یک چهار درم کوفته و بیخته بر آن افشانند و استعمال
نمایند و اگر دهم قرحه نیک باشد مرهم ابیض دراند روغن آن نهند و مادام خود قرحه بیاض
بعد پنه زده بر کرده و در دهن آن نهند تا دهش ملحم شود و الله اعلم

عرانه ای قرحه یا سبب قلت دم است در بدن یا فساد در دم و رطوبات آن و یا ضعف
قوت عضو سبب تعفن یکی از انواع سوء المزاج یا ناقع استخوان فاسد در قعر قرحه یا بضعوبت
و خجاثه قرحه یا حدوث لحم صلب بر لب قرحه یا در داخل آن یا عروق کبار بر بالای آن که موجب

ترطیب

هر یکی چون کنک [illegible] روز نه دو دار الزاریح نوشته شد بحمام روند و در آب زن نشینند
تا درم برآکنند و غذا مرطب شیرین شوربا خروس بچه و جوانی مرغ فربه و شراب بنوشند
و از سرما [illegible] فرقت [illegible] ببینند والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب ٥٥٥

علامات ضعف سده و سستی مثانه

بدانکه ضعف [illegible] سستی مثانه و [illegible] با مردم [illegible]
و علامات ضعف [illegible] موجود [illegible] خوف [illegible] ادر بخور [illegible] بسیار [illegible]
بعد [illegible] سنبل الطیب با عسل [illegible] روغن [illegible]
[illegible] العصافیر [illegible] از هر یک سه درم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] سعد کوفی عنبر از هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل از هر یک [illegible]
[illegible] درم مشک [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] از هر یک
[illegible] عسل [illegible] درم [illegible]
[illegible] زنجبیل
[illegible] از [illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العصافیر [illegible]
بکنند

بکنند و بالای آن ... در ... روغن ... چندان کوشند ... که ...
... هر روز صبح بقدر ... ناشتا ... و دیگر ...
... العصافیر ... از هر یک ...
... گرم ... مرهم ... نیم ... با عسل ...
... خواب ... آب گرم ... آن ... بنوشند ...
... شهوت زیاده کنند و اعضا ... قوت ... آب ...
... و ... روغن ... چندان کوشانند ... آب ...
... صبح و شام ... بیا ... کنند ... معجون ...
... نهار ... بخورند ...
... چهار درم سنبل الطیب چهار درم مشک چهار ... سعد کوفی چهار درم ...
... با عسل معجون کنند و هر روز صبح بقدر ... ناشتا ... هر روز نهار ...
... العصافیر ... از هر یک ... درم ... صباح نهار ...
... بالای آن ... درم ... تا ... بنوشند ... و دیگر ...
... اخذ ... العصافیر ... از هر یک سه درم ...
... کنند ... هر روز ...
... درم ... نیم ... بخورند ... غذا ...
... کنند اما ... نگاه ...
... چندان ...
... هر روز وقت صبح یک درم ... بخورند ...
... آب ...

مالکوت دستور الاطباء

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد می خدارا که بحکم وما ارسلناک الا رحمة للعالمین رایات
شوکت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم رفیع ساخته زمام امور
مخلوقات را بقبضه قدرت او تعالی گذاشت وابواب رحمت بروی خلایق گشاده
حل وعقد تمام ایشان بهمای عالم آرای او مفوض گردانید وچون بالمناسبه
جهان ومعرفت خداوندان موقوف بر صحت بیان نوع انسان هر زمانه
ان شهرستان علم زبان فصیح بیان بکلام وحی نشان کیوا ساخت العلم علمان علم
الادیان وعلم الابدان این نجهه مسوط وان مجمله قانون مطلب بلند وشاه نشه مهم بفرشته
دران علم شریف مهما امکن غور نموده وبرخی از عمر گران مایه صرف کرده وبعد از مطالعه
کتب این فن که در ایران وتوران وعربستان متداول است طبیعت را بمطالعه کتب حکمای

وچون علی وعملی طبابتش از درجه نهایت استحکام یافته واجب ولازم
دانست که جهت عزیزانی که بحلیه اسلام مزین بوده در دیار روزگار
بسر برند واز فصول وهواء کثیر الاختلال آن مملکت بواحی طباع
ندارند بعضی رساله اطبای آن ولایت چنانکه باید میدانند
مجمل الشرح کتابی مشحون از فوائد وقواعد وضوابط طبی ایشان
تحریر نماید از اوراض که بحسب ظاهر خالی از غرابتی نیست ومذکور نمود
عوارض ومرض لازمه یا تذکیر واسامی تمام که بملفظ در آورند
آن بری از اشکالی نبود بقلم در آورده از خود در قصبه ریوه کار
تالیف کتاب مذکور نهضه عرض نقصان بست که ما تا زمانی که هستی
نفوس بیشمار بقای ابد از ناظران بعین عنایت نظر کردند این نسخه
که موسوم است بمفتاح الطب مشتمل بر مقدمه وسه مقاله
وخاتمه است مقدمه در ذکر ارکان بدن واخلاط وغیره
در خواص دوبه واغذیه مفرده مقاله اولی در هر کتابی مشهور
مقاله ثانیه در معالجات علل بطریق اجمال خاتمه در تشریح
انواع تبه وقسمت حمالات رفیع مسکون مقاله اولی در اصول بدن و
بیان این مقدمه مبنی بر سه فایده است فایده اولی در ذکر
ارکان بدن که عبارت از نامند وهفت دانند

در اکل

در اکل غذا که خون حیض جاری کرده جواب آنست که روز بروز قدری
از رس خون حیض میشود اما نا بمرتبه کامل زیاده ظاهر نمیکرده مثال
بوکه از بیده دنبوتا غنچه می باشد اما نا بحد کمال نرسیده شکفته نکرده
ظاهر نمیشود و همچنین بعد از مدت مذکوره از خون کوشت شود
واز کوشت پیه منعکس کرده واز پیه استخوان بندد واز استخوان مغز
بهم رسد واز مغز منی و باین حساب از روزی که غذا خورده شود
تا زمانی که منی کرده سی روز می باید و قضیه منی و حیض مثل
نبهاست در اطفال نیز موجود است اما در سن یاوغت ظاهر میشود
وگویند خاصیت رس خاصیت مهتاب ماند رقیق لطیف سرد مایل
باعتدال باشد و منوره و تازه کننده بدن بود و رس اول پیش دلدرد
و دل آنقدر که ضرر دارد در کرفه نزد جکر و سپرز نوشته و بعد از آنکه
آنها نیز حصه خود بر کیرند دیعروقی که از دل رسته اند در آمده
بجمیع بدن ساری کرده مثل سریان آب در اوراق کل واین خلاف
حکمای ماست چه ما میکوئیم که کیلوس نخست بجکر رود و طبخ یافته
انکاه بدل رسد پس اران به پیست و چهار رکه که بدل متصل است
در آمده در تمام بدن منتشر کرده و رس را دو قسم دانند پخته و خام
و خام را دو معنی کفته اند یکی انکه از کمی آتش معده ناکول نا پخته

پخته را زام خوانند
و خام را سام نامند

انحلاط که دُول خوانند و سه انکارند [illegible] در شرح نام
کفته شود نوع شمارند [illegible] در اظهار علل کرده مقدم مغز سر
و چهار نوع مرکب دانند [illegible] امراض که [illegible]
[illegible] ذکر شرایط عشره که بر طبیب واجب دانند [illegible]
در تفصیل فصول که رئیس خوانند و شش بدارند [illegible]
در ترتیب طعام خوردن و غسل کردن که واجب دانند [illegible]
در ضوابط اصلاح ثقل و بعضی اغذیه و اشربه که اجزای نا [illegible]
[illegible] در کیفیت اصول و ارکان بدن و آن ضروریات هفت
کیلوس و خون و کوشت پیه و استخوان و مغز و منی کیلوس را رس
نامند و خون را رکشت و کوشت را لحم و پیه را لحیه و استخوان را
عظم و مغز را مخ و منی را سکر المادیت کیلوس که رئیس نامند کویند
هر غذائی که وارد معده کرده بعد از کذشتن سه هزار و پانزده کل
که سی و چهار پاس رود و کری باشد رس شود و بعد از کذشتن
هم انقدر مدت که کفته شد از رس خون شود و بجکر اندام در آید
و خون حیض را خون رس دانند از خونی که در جکر متکون کردد
و مصنف کتاب منتشرت که از حکمای معتبر هند است کوید اکر کسی
سوال نماید که هر کاه از هر بوده می باید از سه روزی که مولود شروع

نماند و آنرا آمرس خوانند چه که آم بمعنی خام است دوم آنکه طبع ماده را
ایتاده رفع معده کرده و بعضی گویند کیلوس خواه در رفع معده یافته
شده باشد و خواه نیفته چون در رفع معده فساد پیدا کند و خلط
ثالث که در کیلوس است فساد در هم میماند آمرس است بهر تقدیر
آمرس بیمار ساز کیلوس فاسد است و ازان امراض غیر سکر یا غوغی
و دوسر و لاطیا از سر و دکانات نقل میکند که اهل حشر چون تفحص
خاصیت یکدیگر کنند چنان معلوم شود که پیشتر از همه ناکوار
طعام و شراب مرده باشد و هرگاه آمرس با باد و بلغم و صفرا که
بخایجار دانند همی یابند آمیخته مزاج آنها را نیز فاسد گردانند و
هرچه در مجاری خواص خمسه و رگهای شرایین است مکدر یا فاسد
کشته جمیع قوا از حالت خود بیفتند آنرا سام دنوان خوانند و همچنین
با هر یک از شش دهات دیگر که آمیزد بنام آن خوانند مانند
سام رکات و سام منش و غیره و سام اهل هند خلط خام را گویند
و خلط نضج یافته را زام خوانند و افراط و تفریط هر یک از این
هفتده دهات را اسباب و علامات نوشته از جمله امراض شمرده اند
و علاج قرار داده علامت کیموس فاسد هرگاه کیلوس فضلات
بدن زیرزمان و مجاری و دهانها را خشک کرده و سخن کیموس خوش نیاید

و گاهی بدو جه اعلی رسد علاج کیموس در تقویه معده کوشیدن
و غذای لطیف که از وی کیلوس زیاد کرده بدن سیر و سمین شود
و مفاصل سست کرده و مه و سر فه و سرفه و کم اشتهائی و قی
پدید آید علاج زیادتی قاقد و بیداری و عرعره شیره زنجبیل
ترنجی ترنج و هلیله و یا جوشانیده زنجبیل خشک و قرنفل خوردن
کوفتن زیادتی هرگاه خون کم شود رگها و پوست بدن خشک
گردد و بر چیزها بیحس شده و ترش رفت افتد و از غسل کردن با آب سرد
کفر ست و با سعید شود علاج کیموس از خزانه ادویه بقدر اقتضای بلغم
انتخاب کرده بدهند و کندر آملتاس را با دو یه کرم و ترکه خون لطیف بیقرار آید و هرگاه خون زیاد
تقتو را با دو یه کرم و ترکه خون لطیف بیقرار آید و هرگاه خون زیاد
کرده علاج زیادتی از چیزهای که خون اقراست اجتناب کردن
و فصد و حجامت و قلیل غذا علامات کمی زیادتی کیموس هرگاه کیموس
کم شود کوشت بن دندان و ساق و پای خشک کرده و ناکوش و قوت
نشنیدن علاج کمی هرچه بلغم اقراست خوردن و کوشت جانوران
که پیشتر کوشت میخورده باشند بکار بردن و هرگاه کوشت زیاد شود
علامات معلوم است علاج زیادتی هرچه صفرا اقراست خوردن
علامات کمی و زیادتی هرگاه میه کم گردد و کدا خشک گردد محاسبات

آن بجوشند و قدم بر شاله خلوا کذاشته طریق خطا نپوید و حکما
هند جهت دفع جمله علل بادی این ادویه مفرده و مرکبه اختیار کرده
بر صفحه روزکار و اوراق لیل و نهار ثبت نموده اند تا سرکشکان وادی
رنجوری را دلیل و هادی کشته غرانکه مقصود صحت بهاند

ابرو یعنی کرفس هندی یعنی اکزه اجوار یعنی تا
برمی یعنی زیره باکهان بید یعنی بیخ ازند یعنی بید انجر
رهنیا کوکل یعنی مقل ازرق پترج یعنی مادرج بخ یعنی قرفه
راجه برنک یعنی برنک کابلی بالیل یعنی زمان الهندی چنر
یعنی شطرج چوک یعنی خاص جوکهار یعنی بون اومنی کمنوکه
یعنی خارخسک کمنوله یعنی کندم خوشبو مشک زعفران عو
بادیان کشنیز زنجبیل قندهندی هلیله بلیله آمله زیره خا
طرزد زیره سفید نمکسنک نمک هندی ستاوری یعنی مزیر
فلفل کرد فلفل دراز فلفلمول قرنفل جوبسفان تیل سرشف تیل
نهوم قاقله آسکند اربی بیخ ارنی بیخ کونجه بیخورک ککوری
تلخ بل بیخ مینوفی املتس تالیسپتر کرو بادول پهارنکی
کای پهل کج بیل کاکراسنکی مندی پیندری انول
هنکوری هوتش اردیه اوده چند روکه باطبیعت موافق باشد

اختیار کنند و ازان سفوف سازند و با حبه قرص ساخته بخورند
و یا بجوشانند بخورند و اکر بعضی این ادویه نیابند و عرق سرشف و کلپ
بزنند و بدان خفه کنند باشافه بردارند نادر کوتر حکمت نیز
نافع آید فلفلین فلفلمول کرفس
بادیان خرد و برنک جوبسفان شطرنج نمکسنک برنک کابلی
مریک یکدرم مدهاپره ده درم زنجبیل ده درم پوست هلیله
زرد پنجدرم قندکهنه هندی کهساله باسند سی و چهار درم
ادویه را کوفته و بیخته باقنده مقدار یکدیکر موزون جب بندند و صبح
و شام یک جب با آب کرم بخورند نادهفت اندام و دردپشت
سقعد دفع کردد و علتهای بلغمی بزر برطرف شود
اکزه فلفلین برنک زیره سفید وزرک پادهه پهارنکی
تیسن رسنک کجپیل جوک خیرک زنجبیل سرشف
کرو جمله را برکوفته بیخته دو وزن ادویه سفوف هلیله بلیله
آمله وسه وزن ادویه عزیزتر پهلاکه عبارت از هلیلجات
باسند مقل ازرق داخل نموده وقدری روغن کاو کرده بوزن
یکدرم جب بندند و هر روز یک جب باسپند بخورند انواع علل
بادی و یرقان و کم اشتهای و درد سینه و سیلان منی و بواسیر

دفع سوده

خوانند و ازاله آن صعب‌تر و هرگاه خلطی از اخلاط مذکور تنها و بی‌
یاسه خلط غالب گشته شود و بدان سکون خویش گذاشته
یکی از هفت علامتی که در فایق اول ذکر کرده شده باید و هم
از آن در پوست و غیر ظاهر شده باشد اهل هند نضج
دهند و منضج را پاچک گویند و منضج نه نوع است گرمی آفتاب
گرمی آتش گرمی تنور گرمی آب گرم گرمی بوشش گرمی حرکت
گرمی حمام گرمی اطلیه گرمی استعمال ادویهٔ حاره و اخلاط
و خارجا و ادویه خزانه منضج اینست زنجبیل فلفل زوج
یعنی سنج فلفل گرد شطرنج فلفل دراز هلیله کرو
تخم کرفس تاروتک زرنباد موذه یعنی سعد هندی
زرنباد برگ ان پوست رقیب ایذذجو یعنی لسان العصافیر
زنجبیل بهار صندل ساذوری دیودار کونها
از بهار موافق حال دیده کاه و یاسفوف و یاجب ساخته بعضی را
سه روز و بعضی را هفت روز دهند انگاه یکی از دو کار کنند
تا مدبر تحلیل آن خلط نضج یافته شده بتقدیم رسد اگر
از مجاری طولانی که راه راست نجاوز کرده باشند در دفع
آن سوء عی کوشند که بزودی دفع کردد یا باستعمال ادویه

جلاب یا جشاندیه او دزند و اگر از مجاری طولانی که شته بهر خروج
و آنرا بهضم پزند چنان کوشند در تحلیل آن تعجیل ننمایند و رشد
و نضج را ملاحظ کنند کاه باشد که ظاهر نضج یافته را خلط آورند
که بکلیت موافق آن عمل ننماید مثلا اگر بفهم سعدی نزدیک بود
بقی و دفع نمایند و اگر در قمع سعدی باشد بمسهل و اگر در امعاء
اسافل بود بحقنه و اگر در سر و حلق باشد بعطسه و غرغره و چون علامات
خلط غالب بر جلد ظاهر شود مثل دمل و جذام و برص و بهق
و سعفه و ورم و تب محللات و قالعات داخلا و خارجا کار فرمایند
و استعمال کردن عمل اول یعنی محلل بیشتر متعارف اهل هند است
و فی ضرورت بمسهل و فی و حقنه قیام نمایند تا جراحت عرضه
نقصان نه پذیرد و عمل دوم یعنی قلع اخلاط نضج یافته بیشتر
متعارف مردم ولایت است و چون از روی فهم کار میکنند
فی الجمله وقت مسهل دادان و فی و حقنه فرمودن در حفظ جراحت
عزیزی میکوشند و علی ای حال چنین خلط را که گفته شد بعد
منضج در مقام دفع شدن مخاطره عظیم است فاما اگر خلط قابل
کردد و یکی از هفت علامت در نیامده باشد مثل فساد کیلوس
که بحون و دیگر دها تهی آمیزش نکرده باشد بخشاقه یعنی

فرمایند وچون ادراک تحقیق نماید بمنضج پردازند بعد ازان بمحلل
بخورانند واگر احتیاج شود بمسهل کار بندند این است بجمله دوا
معتبر نزد ایشان است تمام اطبای هند که مقلصین این مولفانند
آنست که چیز خلط را بمنضج قوی و فاقه علاج کنند و بمسهل
وقی وحقنه التفات ننمایند چنانکه بسیار دیده شده که بسا
بلکه بیشتر مریض را هلاک نموده اند و در قلع خلط بمسهل وغیره
رجوع نکرده اما از جمعیه اگر بیماران لاغر کشته قوی بمحلل
رقه است و بیماران هلاک کرده اند پس بهتر انکه بمنضج
که محقق بهاست گفته و در دیگر کتب ایشان مثل شش رت
وست هر لوکی و نیکت وغیره مسطور است عمل نمایند و اما
بعد از طاقت فرمایند بعد منضج دهند اگر بهمین دفع مرض
شد فها و گر نه جوشیده ملایم دهند که دوست لطلاق مثل فانا
کیلو هر خواه تب باشد و خواه نه برطرف شود فایدهٔ پنجم در تقدیر
ادویه اسهال نباید دانست که امراض جسمانی را علاج
بر دو قسم است یکی سودهن و آن این است که اخلاط را قلع
نموده بهمین جنس بیرون آرد و این بر چهار نوع است یکی رنجک
یعنی مسهل اکاد طلاگ شبانگا دوم سبت گرم یعنی حقنه

سیم رمین یعنی کی بجهارم راس وگل کل یعنی معجون و هر عدد
و دوم سن بیرسن و میرو و می آنست که اخلاط را در جای
خود تحلیل برد اکلا طلا ضمادا سمن بلغم را در تحلیل بلغم
زیاده سرور نیز دارد شهد کهنه است که بجندین صفات موصوف
و سمن صفرا که زیاده مهری دارد در وغن کاو است خاصه که بناشتا
خورند و بعض بادکه زیاده بزری دارد تیلها است یعنی روغن جنبد
وغیره و چون نقط اکلا طاگ سعوطا و بهترین سودهن بلغم
قی است و بهترین سودهن صفرا مسهل و بهترین سودهن باد
حقنه خاصه که تیل داشته باشد فایدهٔ ششم در تعیین
بدانکه خرده چیز بر طبیب لازم است تا در معالجه کمتر خطا افتد
یکی به پیند که خلط در کدام اصلی از اصول است یعنی در کیلوس
یا در خون یا در گوشت یا در استخوان دوم ولایت زمین را بخاطر
آورد سیم فصل و هوا به پیند چهارم قوت مریض پنجم آشها
و مقدار غذای مریض ششم عادت مریض هفتم عمر مریض
هشتم طبیعت مریض که بادی است یا بلغمی یا صفراوی دو خلط
است یا سه خلط نهم آوستا یعنی حالتهای مختلفه مریض معلوم کرده مثل
انکه بلغم اول روز غلبه میکند و باد آخر روز و صفرا میان روز

کردد

مصلح سوم

علتهای حاقه دور کند و امراض بلغمیه و صفراویه زیاده مبارزه و ضیق
النفس آورده و زیاده بدرو صعب دفع کند و شکم را بندد کی نرم شاید
و چون ناقلعل و نمک بار کرده بخورند مزه و طعم خوش کند و بدین
انجیر خوارد و هم مفرح سوداء و مقوی اعضاء خاصیت دارد و اینه می خورن
نشاید خورد صفرا و حرارت افزاید و خوشش آب و دهن خام شود
نشاید در وقت رود در معده فاسد گردد بدو زود بگندد و اینه که مطلقا
در وقت نشاید خورد اینه که در ماه
چنین بخته کرده و بیشتر از آن اگر چه اینه بخته کرده و شیرین شود
در معده کمال بخته نشود پس از وی آنست که دران وقت از خورده
استفراغ را عادت دارند و چون اینه بخته و شیرین کرده باد و صفرا
کم کند و تشنگی و ماندگی دور نماید و غذا بسازد و حرارت
غریزی را مدد دهد دهان را دفع نماید و منی افزاید و بخوردن قوت
بخشد و فرح آورد و نور افزاید و جمیع امراض بلغمی و صفراوی
و بادی و اقسام فساد خون مانند جذام و برص و غیره را مفید
و انواع اسهال حتی خونی و سنکهی را نافع باشد و قبض کند
لیکن باید اصلا ترشی در وی نبود و اگر بار و مغز خورند قوت
بدین نیز بیشتر دهد و هاضم و ملین بود و طریق خورد وی آنست

که انجیر خشک نیک بشوی و نرم کنار و هر یکی را که بتاغ چنین
نباشد سوراخ کرده بقدر یک عدس مغز بیرون آر و بجای مغز
که آنرا اهل هند چیونی گویند نیم مثقال بدان اندازه بنشان و
نیم مثقال زردهان کوفته نیز چیزی بیاش مکند تا روی علو خورده نشود
چنان که مقرر شد کار خوردن موزج سند از خوردن دیگر اینه
یاد مصور دانست و هم چنین از حکمای هند از همین مایحتاج بدین
اینه را از خانه بازار خاص بالود بخورند و به کار برند موزج
از جمله یبوسی موزج است و بعد از خوردن اینه مقوی و مغذی
و دوغ شیرین تازه آنرا کی بخورند که مصلح تفوق وی است و به
تقلیل و تلطیف طعام و شراب گویند و اینه را شهر است
یکی را رای آنب گویند و آن راست تر و شیرین و موسوم الاقوام بود
و اکثر اینهای جزد تنک پوست بدین صفات باشند و اینه را
مزه آنست که هر چند بخورند طبیعت از وی نفرت نکند اگر چه
دوم همان را راج آنب و وی آنست که با صفات مذکور و سنبوه اش
غلیظ و خوش قوام بود سیوم از صفات مذکور خالی باشد و هم
اول بهتر است از دوم و دوم از سیوم و پوست مانع اینه و بخ
بخ وی و مغز تخم او سرد و زحیت و مخرش و قابض و ملین و مزه

تیز و سرد تر و صفرا و خون و بلغم و ریقان و زمه و سرفه و سوداء
و تمامی تب دق و غثیان را زایل کند و حکما چنین میگویند که
هر چه که از و سه بهره سینه بهره ایم کجا عماری با تحاد راید و
این همه بالغعلست در خواص آن [illegible] تیز و کرم بود چهره را روشن
سازد و باد و بلغم و قولنج و درد سر زو بدیر گریزد و مضیی
دفع کند و فرح بخشد [illegible] و آن بر دو قسمست یکی سفید و دیگر
بخار دار و هر کدام نیکو نگرند یعنی لعت هندی نامی علیحده دارد
هر دو تیز و کرم بود کرم شکم را معاو غرغره دور نماید و سفید را
از جمله ریسا یند دانند [illegible] سیاه بخته خورند زخم و ترش
باشد بلغم و علتهای باد و بلغم دفع کند و مزه دهن خوش سازد
و اشتهای طعام آورد [illegible] اورا نیز خوانند تلخ و تیز و کرم بود
بلغم و بواسیر و خارش بدن را فایده بخشد [illegible] و سرد
و تیز بود و بلغم و باد و زخم و ریشها و خارش و زهر را دفع کند
و قابض باشد و مقوی بود [illegible] اکثر برانند که آن بهمن سفید است
تیز و کرم و تلخ و بدبوی بود قوت بد زدهد و سرفه و دمه
و ریشها و علتهای کهن را نافع بود [illegible] باصره را مفید است
زهر موش و زهر زخمها و ریشها و علتهای چشم را دور کند

آورد

بهمن سفید است اگر مراد حقانی کرده باشد

[illegible] آفتاب پرست یعنی عرجاب که آفتاب باشد
[illegible] و کرم بود بلغم و درد های قادی و قولنج را دفع کند و اشتها آورد
[illegible] سیرین و تلخ و
[illegible] و خون باصفرا و سودا را زایل کند و اشتها را زیاده کند
از جمله مسهلهاست [illegible] و تیز و اندک کرم بود اشتها را طعام و
[illegible] و آن را نیز
تازه است تیز و کرم بود و هاضم و مقوی سینه بود کبوس
وی شیرین و سرد باشد اما مس و علتهای حلق و بلغم را دفع کند
[illegible] نا تخواست تلخ و تیز و کرم بود باد و بواسیر و بلغم
و درد شکم و نفخ و کرم و قی را نافع است و مسهل بود و صفرا زیاده
کند [illegible] تیز و بسیار کرم بود باد و علتهای سینه و بلغم
و درد مفاصل را نافعست و صفرا زیاده کند و آن بر روی آب
در نایی که مغرب رومیه هنداست بهم میرسد [illegible] تیز
و تلخ و شور بود باد و بلغم دور کند و بدن کرم سازد و صفرا
بفزاید و قابض بول و شکم بود [illegible] و آن کوش باشد تیز
و کرم بود سنات مثانه بر زاند و بدن را بی فور سازد و قی و دهان

جالینوس در تجارب مانده تا بستان آب زهر و آبی که از چشمه شیرین
جاری باشد کم بنید باشد بخوردن قی بدرو و دفع صفرا بادو بلغم صفرا
باشد و آبی که در روز در آفتاب باشد و شب در جای خنک باشد صفرا
و خلط بد و کری دهن هر دو کرده سرد و بد هضم و کوفتی اعضا
دور کند و آبی که در روز در سر کین مرغان و یا چیزهای دیگر
مانند بخار انجا رو بزیر کرده باشد یا آفتاب بدو کم تابد
باران اندک بر آن غلبه کند و کهنه آورده و آبی که
شور و بد بوی بود و آبی که کرم داشته باشد و آبی که در روز
سنگین بود و آبی که بر و آفتاب و ماهتاب نتابد نشاید خورد
و صحیح تر آبی که در روز کم کرده و شب بسیار خورد و کذا
بعکس و اگر شخصی صحیح المزاج وقت شب بجای آب سرد آب گرم
خورد بادو بلغم و بی مزگی دهان دفع کند و آب اگر سر شب بخورد
اشتها بر طرف سازد و اگر نیم شب بخورد باصره را قوت بخشد
و عقل افزاید و اگر صباح بنهار خورد جمیع علتها را نافع آید
و اگر بعد از طعام خورد قوت هضم شود و اگر قبل از طعام خورد لاغر
کردن و اگر در اثنای طعام خورد اشتها آورد و بر هضم یاری
دهد و اگر آب بسیار دیر کم بخورند طعام هضم نشود باید کم کم

دو سه دو قدح بخورد و آبی که از زمین سنگ و ریگ بیرون آید بد باشد
و بلغم و خلط سودا پیدا کند و بد بو باشد و آبی که از زمین شاذروان
و آبی که از سنگ بیرون آید بادو بلغم و صفرا دور کند و آبی که
لطیف و شیرین بود و آبی که از زمین سیاه بیرون آید بد باشد
بخور بود بادو بلغم و صفرا و جمیع علتها را دور کند و آبی که
در کوهای دور دست از زمانهای استاده باشد و آبی که در هندوستان
در کوهها عاشقها آورد و شیرین و خوشبو بود بادو بلغم دفع کند
و زمینی که ارضیت آن غالب است آبش ترش و بد بو بود و زمینی
که عنصر آب بسیار باشد آب آن شیرین بود و در زمینی که عنصر
ناری غالب باشد آب آن تلخ و بد بو بود و در زمینی که عنصر
باد بسیار باشد آب آن زود تحت بود و آب جائی که دشت شیرین بود
عمر دراز کند و منی و نور بیفزاید و قوت بخشد و قوه باه را
بادو صفرا و بلغم را دور کند و آب آنوقت بد است که پیش از این منزلگه
شد چرب و شیرین بود صفرا دفع کند و بلغم و باد و تشنه را
و خارش پیدا کند و آب ساده از زمین مزه دهن دهد و اشتها
آورد و هاضم بود و قوه باه را و کوفتی اعضا و تشنگی را
و بلغم را دور کند

ورافع بادو بلغم وصفرا باشد واز اد[ویه] مبرّده است [illegible]
در خواص مانده بهلوني بود که گفته شده [illegible] آن دو قسم
بود یکی را نام زرنب و قسم دوم را نام سنبل الطیب
دوم را نام کرکوم دهند و آن سعد کوفی است سرد و خشک و قابض
هاضم و قابض بود بتصفرای و بلغم زاید و بغماید و حرور و
در خواص قرین یکدیگر اند باز بجهت بدل یکدیگر باشند و لیکن
حکمای دکن زعفران را زود و بیشتر استعمال کنند و در
خون بغور نهاند تا لکر موته چند ارند و حکمای بحرات و اکثر دوا علی
تا کر موته را در دوا و غیره بیشتر استعمال کنند و موته تنها
کفته یعنی دو سه دانه خواهند **بخ** و آن اکثر کی است حرارت غریزی
را تیز کند و منی زیاد کند و اشتها پدید آورد و نفخ و خلط ببرد
و خلط قسم بخ دیگری باشد که اهل هند آنرا اوخ خوانند تیزم و کرم
و سریع التاثیر بود بلغم قطع نماید و چون بر آماسها و کرمها
طلا کنند سود دهد **باتن** و آن عبارت از فی است و وی دو نوع
بود یکی بحوف و دیگری غیر مجوف و هر دو قسم دل را تقویت نماید
و بدن را قوت بخشد اندك زمخت و بقدر تلخ و سرد بود تقطیر
البول و مهیّج و هواسیر و صفرا و حرارت و خون زیاده را نافع

دهد و باد و بلغم را دفع نماید و در دشکم باد و ارکند و مزه دهن بیفزاید
و هضم طعام نماید و صفرا و نفخ را باعتدال آرد و سرفه‌ای تازه
و چون تازه باشد تلخ و قبض و تیز و سرد بود و سبب
دیر هضمی و خون و حرارت و تقطیر البول را دفع نماید
بیفزاید و بهترین آبارهای هندی بود بخشت در آب غلت کنند
بعد با آب بشویند و خشك کنند انگاه در سرکه و ترنجی اندازند
بیشه یعنی مجده به و آن بهترین عرق درختهای بحال بود بدینکه
بول بکشاید و سرفه و علتهای سینه دفع کند و سنبل آن بهتر از
و مافع بیرون آمدن مذی بسیار باشد تنقیه کند صفرا را دفع نماید
و منی بیفزاید و قوه به سازد و قوت بدن دهد و شیرین بود
بهوزیه بیخ است مانند چغندر و کدره در زیر زمین بشود
سرد و شیرین بود و دیر هضم باشد بدن را نور و افی سازد
و خون با صفرا دفع نماید و بلغم قطع کند و رطوبت منی زیاده
سازد و قوه به کند **بهیکن** و آن بادنجان است تیز و شیرین و
بسیار دیر هضم و نفاخ بود خاصه وقتی که با پوست بخورند
و چون پوست وی دور کنند نفخ کم کند و باد بنجان کرم و خشك
است تیزی او خون بسوزاند و سودا کند و طبع طرسه دارد

تیز

مجده به و بیشه را صبح زاید کند و بلغم زاید کند

و دیر کوارد و نفخ آورد و دماغ صفرا بود و باد بیفزاید و قوت
تن زیاده دهد و هر به سازد و چون با نارنج و بی پوست کند بخورند
زود هضم کرده دماغ را نیکو کند و هر که خواهد پیر نشود
اول چون زاده آبش بر بزند تا گاه بکار برند و با پیرزنهای
منع بخورند و ادمان و بسیار خوردن آن ممنوع است و از بیماری
قولنج پیشتر که رئیس الحکمای عصر فقیر بود شنیدم که باد نجاتی
که اصل ظاهر ریمانند باشد و سخت شد بهیچ وجه نباید خورد
که کباب بین او مرد باشد و نفخ کند و امراض صعب بدهم رساند
و آن دفع باسکرم و خشک است هضم طعام کند و قی
بلغم باز دارد و کرم شکم بکشند و قوت جماع بیفزاید
و چشم روشن سازد بیو ر تلخ و تیز و کرم و خشک و قابض
و هاضم و دافع بلغم بود خون فاسد را باصلاح آورد و تخم آن
و خشک است بول براند و دافع باد و بلغم و صفرا بود و تب
جذام و ضیق النفس را که از غلبه بلغم باشد نفع بخشد و سیلان
منی را ببرد بادنجو و آن بلاد راست تیز و تلخ و زخت و کرم بود
کرم شکم و باد و سیلان منی را نافع است و میوه او تیز و زخت
بود و اندک کرم بود بلغم و دمه و کوفت بدن و نفخ و قبض و درد

و کرم شکم را دور کند و بخور خشک باشند و بخلوه دور کنند همه را
مزه میوه تازه دهد و صفرا را زکه او را چاره نیست بزرگ کوبند
فرح آورد اشتها بدید کند و تشنگی و خوارب و باد دفع نماید
و درد دفع ضعفرا بی شهوه و نظیر باشد بیشتر آید و آن دو نوع
بود سفید و سرخ و هر دو تلخ و تیز و کرم بود و اشتها آورد و قوت
تازه و بیزو پیر اکوبند و نه درهم آب و باد و از ده مولد شیر کاهد
بخورند خلبن بول دفع شود و اگر بیخ بیکهفته بسفید که او قوی
از سرخ بود در سایه خشک کرده و با آب نیلاب بساید و در چشم
کشند موی بلاک که ریخته باشد بروباند و دمعه را بل سازد
و چرب چشم ببرد و بیشتر درد و اهایخ وی معمول است
براهیمیز گیاه است تلخ و تیز و هاضم و قابض باشد صفرا و بلغم
و خون فاسد ببرد و بسیار نفع بود بهمین رزد یعنی بستاد و قسم
بود خرد و بزرگ بزرگ را آنول و تزوز خوانند و خرد را خیز
آنول و بهمین تزوز نامند و آن سناست تلخ و تیز بود و سهل
بود بت و ورص و بلغم امعاء و دهق را دور کند و از جمله ادویه
مسهل است و اگر شیره آن را سه هفته سه تولچه با هم و زنجبیل و غن
کنجد بخورند سوداک را دفع نماید بهرز نیب و آن نوعی از درد

بلغم باشد و اسهال و قیاد خون و کرفس بدو زوشنکی زاد و برگ
و بر لشا و چوب کوفته بریدن شخصی که هیضه میباشد بطلاء
حمض بخشد و تب و حرارت را دور نماید و پوست درخت او را
بکوبند و خمیر سازند امراض چشم را نظیر ایست و از این هر سه
از قسم اول باشد و بغایت شیرین بود و سینه را نافع است و با
خواص هر دو قسم اول است و هیزم او و جز او بسیار شیرین و تر است
و هاضم و مشهی بود صفرا و خون را زیاده کند و باد و بلغم را دفع
نماید و خوردن کنار نباشتا ممنوع است جوز هندی و آن از اجناس
است تیز و تخت و حار و تر بود رنانند و بیفزاید و سیلان منی و
تقطیر البول و امراض فرج زنان و قی و زوشنکی را مفید بود و هیزم
هر نوع از ریحان الهندی کویند شیرین و زخت و در هضم بود اشتها
آورد و بلغم و صفرا و تب و اسهال را نافع است و بیخ او شیرین
و زود هضم بود غثیان و باد و بلغم و صفرا دور نماید و نارس
او چرب و قابض و در هضم باشد و رسیدهٔ او در هضم و شیرین
و کرم و قابض بود باد و بلغم و صفرا دور نماید و آبکار بسیل حمت
کسانی که اسهال داشته باشند دوا نیست مجرب است و
او را بجوشانی کوجك تیز کنند و بر او مانند خیار کوچك بود

نیک است و زیاب نوشیدنی باید و بعضی را نانند که بعضی خیزد و
کرایه نیز خواهند سال است و این را هیزم نیز ری
از آن کوتاه که ساق و شاخ ندارد و همین برگ او بر زمین افتاده
باشد تیز و تلخ و تند و قابض بود باد و صفرا و بلغم و بواسیر
و علتهای خونی را نافع است و اشتها پدید آورد و آن شاخ
هندیست و تحقیق آنست که وی برگ درخت دارچینی است
زود هضم و تلخ و کرم بود بلغم و باد و قی و علتهای شانه و چرب
را دور نماید و دهن و دماغ را پاك سازد پهانکره در بجاپور
از شاه نواز خان شنیدم که آن درخت دارشیعان است و
کاپهل پوست آن باشد تیز و کرم و زود هضم بود بلغم و باد
و قی و مرکی دهن دفع نماید و اشتها ی طعام بیفزاید پنرنوا
و آن بسکیره است و کدست بادل کل است بغایت خوشبو
دو قسم بود سرخ و سفید هر دو تلخ و تیز و کرم بود و آماس و نفخ
و قی و صفرا و النفس را دور کند بسبر و آن عبارت از کنار آن
بر چهار قسم بود یکی را پیر مطلق کویند و دیگر را ادای پیر و ثالث
را دهمن پیر و رابع را چون بنرا تا قسم اول نارس او زخت و تر تر بود
و سید او شیرین و تر تر و کرم بود دهان را خوشبو سازد و سوزش

نام لغوی دهندوی کاندا است اسب اشاچه نیلوفر بیاض پنج شش قطره
دیدیرا مهم نوشته شده بصل کرم و تیزه کند راست خلطهای
غلیظ را لطیف سازد و سدها بگشاید و چون بپزند تیزی زایل
کرده غذا
کرده غذا دهد بلغم و صفرا را مطلق و قولنج کند
نافع بود و کرم است در درجه دوم و حشک است
در درجه چهارم و نفخ و طویت فصلی بسیار دارد و بدان سبب
محرک شهوت و مزید باه بود و در پیاز تیزی بیشتر
تر از کراث بود و در سرخ از سفید و در خشک از تر و در تخم از
همه بیشتر و بهتر باشد و رنگ تن را نیکو کند و چون آب او را
با عسل در چشم کشند بصر را تیز کند و هر که پیاز بسیار
خورد خلط بد تولد کند و عقل را فاسد گرداند و مالیدن
آن بموی نرویاند و تخم او اگر با سرکه بسایند و بر جای خلا کنند
دفع سازد و اگر آب او در گوش چکانند کرانی سمع را سود دارد
و بصل بقولی تراست آب منی بیفزاید و غبار شکم آرد و هضم
سازد و چون با سرکه و خمیر ازخورند هیچ ضرر نکند و مضرت
باد و سموم هم نرساند و اگر بصل کرده بر موضع درد بندند نافع
آید
سار است چهار قسم بود و در خواص سهل تفاوتی

باشد بوی تیز کمتر نماید و بلغم و صفرا دفع کند و سنگ مثانه
بسازد و قوت باه بدن دهد و زود هضم میشود و ملین بود و ماده معده
روشن سازد
سرد و تر بلغم و سنی بیفزاید و حشک خلط سودائی
که در شکم بزرگ شود و بماند بقایای نافع بلغم و باص را قوت
دهد و صفرا و حرارت و تشنگی را دور نماید
پیاز تیز خوانند
کرم و رخت بود علتهای کرم معده را زایل نماید و تخم او جرب و ریها
را نافع کند و کل او کرم شکم و خارش را نافع است کراث سه نوع
بود سرخ کبود و زرد و سفید باهم و هر سه را خواص موافق مانند
بدم کبیر کردی که بر کل نیلوفر باشد آنرا هم کبیر خوانند شیرین
و تیز و سرد بود جوشش دهن و صفرا و تشنگی و نوشانده سنگ
در خشت را آرام کنند و مسواک بدان کنند دندان را قوی تر و رخت
و شیرین و ترش و مسهل بود اشتهای طعام باز دارد کند و قولنج
قولنج و انواع بواسیر را دور نماید شخصی بواسیر دانست مدتی
هر دو روز قریب ربع سیر پیاز که نیم سیر پیاز میخورد دوغ شیرین کار
بران نوشید حق تعالی شفا بخشید
پتل یعنی رخ مصنوع بود
از مس و قلعی و آن دو قسم باشد یکی را پتل گویند و دیگری را
سون پتل و هر دو قولنج و شور و سرد بود باد و صفرا و بریان کرده

و بلغم و انواع زخمها و خارش و آماس را زیاده و رکند و روغن مال کنجی
کاهو هندبه بسلفاد خواص آن نوشته اند تلخ و کم و سوزنا
چشم را زیاده کند و نافع باه بود و عقل و فهم و حافظه بیفزاید
و روغن رازی یعنی خردل کرم و موثر باشد خارش را دور کند
و موی را قوت بخشد و شپش را بکشد و روغن تخم انبه مسهل
و شیرین و تلخ و ترش بود قوت دهد اشتها را و رد و زخمها را
نیکو بود و روغن تخم خیارین و تخم چار و تخم محمد به شربتی و
در حقنه و سرد باشد و موی را قوت بخشد و نور را فزاید
و بلغم و صفرا دفع کند و روغن کافور تیز و کرم بود بلغم
و امراض بادی و درد دندان و فالج را دافع باشد و مطلق
روغن حبوب نباید خوردن که سم است مگر بطریق دوا که
حکما فرموده اند بزل و آن کنجد است دو نوع بود کوچک و بزرگ
و هر دو در خواص نزدیک بهم اند زمخت و تلخ و شیرین و کرم
و جرب و در هضم بود و قابض باشد قوت بدن دهد و منی
افزاید و اشتها آورد و عقل زیاده کند و موی بزرگ سازد
و باد دفع نماید و طلا کردن او بر دانها نیکو بود خوردن آن تا شش
ماه منع است از ان اجتناب نمایند منفعه یعنی نرقوم اگر برگ زقوم

و آب و یا روغن با دانه بخورانند و افشرده آب او و روغن او داغ
روغن و سنور را بخورند و قیء سکم کنانید و مورد سیر زهر و لخ
و سیلان منی دفع سازد و زهر و گزیدن سگ و علت خصیه و پیشاب
نوع علت را ببرد تلخ و زمخشه شیرین و تیز بود باد و بلغم
دفع نماید و آواز صاف کند و شهوت را قوت دهد و تلاین نیز
بخشند و حواس خمسه را هشیار سازد و اشتها پدید آورد و اهل
هند منافع بسیار برای آن قرار داده اند برگ تنبول کهنه خوشبو
نوامراض دهان پیدا کند و خون بجوش آرد و رکهای تنبول را
مطلقا نباید خورد بدن سست کند و خون بکاهد و سیاهی
و کات و جوف هیچکدام بسیار نخورد و خوردن تنبول منع است
آنرا که درد چشم داشته باشد یا تب دق یا ضیق النفس یا ریقان
یا سوزاک یا سوزش دل یا اسهال و آنرا که زهر خورده باشد
یا خمار شراب داشته باشد یا نزار و ضعیف باشد یا از هر خون
محمد انداخته باشد یا بهوش میشده باشد و یا راه بسیار طی کرده
مانده شده باشد و یا آفتاب بسیار خورده و نیز منع است آنرا که
شیر خورده باشد باید که بعد از گذشتن دو ساعت بلکه سه ساعت
برگ تنبول بخورد و لعاب تنبول را می باید دفعه اول بیفکنده

بدن وصفرا و بلغم و حرارت و امراض صفراوی و خشکی کم معده و قوه
و سرفه و استسقا را دفع کند و شهوت آرد و جامور صحرای را محلل
قوی تر و بر هضم قوی تر و صفرا فزاید و قی صفرا باز دارد و قوت بدن دهد
و حرارت و کوفتگی بدن و اعصاب را دفع نماید و قسم دیگر از جامور
باشد که آنرا جانور گویند که چون کوبند و آن را مخته شیرین و فادزهر و
سینه و امراض حلق را نافع باشد صفرا بیفزاید و قی آرد و بلغم
و صفرا دفع کند و خورده بی مؤنه نباشد منع است جاورس
غلیظ منی افزاید و نرینه تر بود و مغز آن که به جاودانی مشهور است
خوب و شیرین بود و منی افزاید صفرا و حرارت دفع نماید و خورده
آن نیز بی مؤنه نباشد منع است جاوی هل و آن جوز الطیب است تیز
و زود مخته و خمار و زود هضم باشد باد و اسهال و سیلان و منی و
امراض حلق را دور کند و سر فروز کام را سود دهد و اشتها پدید
آورد جوز بوا و آن جبه است تیز و تلخ بود دهن را پاک سازد
بلغم و کافی بدن را دور کند و سرعت انزال برطرف سازد جالا
نکوی چون بیاشند و بر بصر طلا کنند بخوشد و خوب شود
و رنگ اصلی آید لیک هیچ را نهد تا باز عود کند جانی
کل است تلخ و سرد بود دانهای کنار حرارت دوده دهن پیدا شود

دفع کند و کل او علتهای باطنه را دفع کند و کم بوی است و
سرفه کل است شیرین و سرد با غذا شنان مثانه و سفرا و سوزش
دور نماید و حبی بر چهار دفع است سفید و کبود و زرد و سیاه
و هر چهار تلخ و سرد بود صفرا و بلغم و تب و نخ را دور کند
چیب کل است و آن درختی است معروف و مشهور و خامه
مجزوء از از توصیف کل آن عاجز و قاصر تیز و تلخ و سرد بود صفرا
دور کند و قی از آن می باشد که او را فالج چشمه میکویند
و آن کرم و تیز و منور بدن باشد و باصره تا مفید است استهای
طعام پرده باد و بلغم دور کند جاشیر و آن قسمی از کل بود و
دو نوع است سرخ و سفید مایل بزردی تیز و کرم بود قی آورد
و کرم معده پیدا کند و موی سر و ریش که از علت و الم التعلب بخته
باشد بروباند چنبیلی و آن کل یاسمین است و در خواص مثل
جوئی بود شیره بیخ آنرا چون با شیر کاو بخورند حابس بول بر طرف
شود و یاسمین کرم و خشک است بلغم را بکند و رده و دماغ را از رطوبات
پاک کند و رو غن او درد مفاصل را نیکوست جمانه و بقاری
کز و بعربی طرفا کویند در کنار دهر هامون و بید و یک قسم دیگر جمانه
خار دار می باشد که آنرا کانی جمانه و کانی سپرغن نیز خوانند

کنار بهار کشنیز کرد کم است بسیار باشد و اگر آن را کوفته بخمیر بندند
چهل روز هر روز دو قرص نافع است سهل صفرا بخورند عوض صابر
مقدیت مفرد بهترین و آزار اعضا را هشت قرص بسیار باشد نخورند
بهترین و هاضم و مسهل خوب و صفرا و بلغم را نافع است بدو هر بار
اشتهای طعام زیاده کند و بر ابتدای آن نیز صفرا و بلغم را نافع
است و بیخ او مسهل بود و سنبل الطیب سبل الطیب سبل و نارد
طبیعتش گرم و مزاجش تیز بود و بوی بد بدهد جمیع علت
از آن پدید آید و نمایند و گویند اقسام علل را مفید است هیچ مرضی
نیست که جهت ازالهٔ آن مفید نباشد و این از قدرت قادر
عجب نباشد عجب است و آن شیطرج است گرم و تیز و زود هضم
بود بعد از هضم بغایت کرمی کند و مایل تلخی باشند و آماس
و بلغم و باد و استسقا و خارش را نافع است جزانه سرخ و برا اگر
با انیان یعنی ادویه مصلح بخورند بسیار نافع است بدن را
فربه کند و زیق را به بندد و این قسم در کوهکنها پیدا شود
جوز بفتح جیم و کسر واو و بیخ فلفل کرداست خاصیت آن اندکی
کمتر از فلفل کرد باشد جوز خ دو نوع است خرد و بزرگ شیرین و
زمخت و تیز و گرم بود اشتهای طعام باز دید کند و قولنج و بواسیر

قطع درد شکم را نکو کند و قبض طبع و تخم او نیز همین خاصیت
دارد خ را خوب سایند بسیار نافع است و قاروره هضم بود و بدن را
نیکو سازد و دوره را بکلی منکام باد دیده کند یعنی خود
آنرا دور کند و خایه فرا و نقاخ بود بلغم و خون و صفرا و باد بدن را دور کند
آن معنی زیاد سازد و علت بواسیر و سنگ مثانه بسیار مضر بود و نفع
نخود از باقلی بیش بود مفرح و مولد خون است خ شیرین و سرد و مسهل
و دیر هضم بود بدن را درشت سازد و منی را بیفزاید و حلق را صاف
سازد و شکم را کوچک کند و تقطیر البول و صفرا و بلغم و اخلاط
پختی و سرفه و دمه و درد سینه و امراض حلق را دفع نماید
و آن اصل المتوس است و بیشتر شهرت به مهلتی دارد و بیاتیه
حرقت و جوشش دهان را دور کند جوکنار و آن بورا نرسی است
تیز و گرم و مسهل و دافع بلغم و باد بود و استسقا و بلغم معده
و درد شکم و سنگ مثانه و تقطیر البول را نافع است جیاتی
و آن ماهو بدانه است که جمال گوته بزبان هندی تیز خوانند
تیز و گرم و مسهل بلغم و صفرا بود اشتها آورد و بلغم سینه و
معده و استسقا را دفع نماید جوزه یعنی زیره دو نوع بود
سیاه و سفید در خواص سهل باشد تلخ و خوشبو و سبک و گرم

بعنی کشنیز تخم و بیخ و سرو تره و شاهی بود و آنرا نافع بود و طعام را
هضم کند و رغبت طعام بود و آنرا معده را قوی کند و سرفه و تنگی
و باخم و قی ببرد و تلخ و شیرین و خوشبوی و سرد و خوشبو باشد نوبرا قاء
و تلخه و بلغم و دمه دفع سازد و سوزش دل ببرد و چشم را روشن کند
و بسبب سدد که بر معده باشد معده را قوی کند و سوزش خون را
دفع سازد و خفقان کرم را نافع است و منی را زیاده کرداند
و آنرا که طعام در معده او نماند کشنیز در طعام او باید کرد اما
بسیار خوردن آن منی بسیار آورد و منی را زیاده سازد و کشنیز سبز
تلخ و شیرین است بقول و تلخه نکند اما بسیار کم باید خورد و کرنب
گیاهی است معروف و بهتر آنست که تخم خشک را استعمال نمایند
و آن را بعضی انگورا زهمه میوها بهتر نوشته منی بسیار آرد و چشم
را روشن کند و بول و غائط بفراغ براند و چربی مایل بر محی
بود و سرد و کران باشد باد و تلخه و تشنگی و سرفه و ب
و دمه و افتادگی آوازه را زیاده کند و آن انار است و گذ
بقول همان ده داروی تخمه بخمول خرد و بزرگ است که گذ

الباب السادس فی خواص الاغذیه و رنگهای
و برا کثابی تخم و بیخ کویند تلخ و تیز و گرم و خشک است باد

و بلغم دفع کند و سر فه و ضیق النفس و علل سینه و سینه و مثانه
و درد رحم و سر احلیل البول و ب را سود مند بود و خون را صاف
و معده را از فضول پاک سازد و اشتر معده را قوی کند و بواسیر
را نفع بخشد و بادهای مختلفه آن زخمها را بسازد
و قدری صفرا بفزاید و یک قسم رنگی دیگر میباشد که آنرا
رنگنی سفید کویند در خواص مثل هردو باشد و دوم رنگنی
و آن دو قسم بود هر دو شیرین و تلخ و سرد باشد بدن را قوی
سازد و مزه دهن خوش کند و عقل بفزاید و بلغم دور کند
و این در ملک کوزبید امیشود و باشنا کویند بخیل شاهی است
تلخ و کرم و در هضم بود باد و بلغم قطع نماید و سر فهم را ببرد
و باشنا سه نوع باشد یکی انکه برک باشد دوم انکه بیخ بود
سیم انکه کیاه باشد کویند چون باشنا را زیاده کنند
بچه مرده که در شکم مانده باشد بیرون افتد رنانو آنرا ند
سرخ نیز خوانند از میوهای متعارف هند است و خالی از ترش
نیست شیرین و سرد و در هضم بود کوفت بدن و صفرا و حرارت
را نافع است منی افزاید و قوت بدن بخشد و فربه سازد
رین کهین تیز و سرد بود کرد و خارش و تشنگی و حرارت

نافع گردد و دهن را ایمان سازد و آب آن عجب الراعی است
دوشم بود یکی را برخ بر دو دیگری را بعضو بر دو کوبند بر دو شش
و دانم بود و دهن خوش بوی سازد بر دو ترش و کم بود مزه
دهن را قرابد و باد و بلغم و درد سر و امراض کرجکا بود و زهر را دافع
کبد را و آن قرا سبت بر خند و سر دو چرب باشد و دافع با
و صفرا بود ریشها و خارش و زخمها را نیکو سازد و راسن
و این چهار نوع بود سفید و زرد و کبود و سرخ شیرین و سرد
باشد و صفرا و بلغم ببرد و بعضی برانند که قوت انسان کم کند
و آن کل است جوشنده تخم و سرد بود صفرا و حرارت
و تشنه و دیوانکی و خفقان و قی را نفع بخشد و رام سر و دیه
آن اندیدک کرم و ترش و زمخت بود صفرا را باد سازد دافع باد
و بلغم بود و این در مالوه میشود و آن کشنیز یعنی مصفر
جیکی تلخ بود بلغم را دفع کند و اشتها پدید آورد و در روهن و آن
مجرکا راست تیز و تلخ و دافع بلغم و خون فاسد بود و قسم
دیگر باشد که آنرا روهنی یا سم ماد خوانند تلخ و تیز و کرم
بود بلغم و باد را دفع نماید و دانهای حرارت پنک سازد و تخم
را اضافه کنند سونف و آن خصوص هندی است و بهترین وی آن

که در کرکوی و خوانی آن هوا از شیرینی مانند شیرین
و تلخ و شیرین بود با شیرینی و شیرین با صفرا و
و قی و خفقان و اسهال را ببرد و بقوت آن بود کاز
و بسابه آنست باعد و زرد آمنه کوهستان خند و شان آکره
جاها میشود و خوبش آن بود که زرد رنگ باشد طریق تلبین
و تنقیه ماده بسیاری از علتها را دفع نماید و در دجکر را بشی
باشد و سدها بکشاید و چون برجوشانیده بنوشند سود دهد
خونچوشش و جراحت صفرایی را و زیوند چینی را اگر با مسکه
باسپان دهند و تا دو پهر از آب بارد دارند شکم نرند و پاک سازد
و چون بعد طعام قدری از بوند یا آب یا کلاب بسایند و بخورند
هضم طعام کند و قوت شکم دهد و فم معده را از فضول پاک
کرداند و ازاد و بیکبار است رویه یعنی نقره و آن زمخت و تلخ
و چرب و مسهل و دافع صفرا باشد و نقره خوب آنست که چون
بشکنند یا در آتش کنند یا بر محک زنند و یا بر خاک مالند
سفید بود و در زیر چکش نرم باشد و نشکند و سنگین بود و با
که پاک کرده و کشته بخورند والا اشتها ببرد زن و آن الماس آ
جامع هر شش مرکب بود فرح بخشد و دل را سخت سازد و ارزیا

تازه کوچك اندام که درشتك و آبکی خورند غلیظ ناصاف تولد کند
کرم و بیماری پوست کند دوم انکه خورند غلیظ ناصاف تولد کند
وان از چیزی که خمیر بلسته یا غلیظ پدید آید سخت چون عدس
و یا قلای برمان کرده و خرمای دشت و شاه بلوط و غلیظ چون
کوشت خوکوش و تخم مرغ بسیار پخته و شیر کاو و کاومیش بسیار
جوشیده و روی نان کاك نیز غلیظ باشد بسبب سختی که از دیر
آتش شده باشد و مغز ش نیز غلیظ بود از مرز و جت لیك
آن که به تنور جسپیده با آتش خشك نشده باشد غلیظ نبود
بلکه لطیف بود اگر از خشکار د باشد و نان فطیر و آرد برود
نرسیده غلیظ تر باشد مولف کوید بهتر آنست که نان خشکار د
که نیم سوخته باشد مایموزه بر تابه سفالین با آتش ملایم
بریان کنند چنانکه روی آن بسیار خشك نشود زیرا که مرده باشد
اندرون آن لزج خواهد بود و اکر مایه نداشته باشد مضرت
فطیر عاید کردد و این قسم نان را زنان کان بزماج خوانند و نانی که
اهل هند در خاکستر کرم پزند و روکه نامند نیز خوبست
بشرط انکه مایه زده باشند کامخ نشن و آن بر سیاوشان
است که کامخ سنبابی بود روهنش و آن کیاه او خوانند
ریحان کوسفند
ورا اهل هند

خصوص بلغم شور و نفخ دور کند و اگر بر آتش بریان کنند و مساوی
وزن باجره و قند هندی آمیخته کوفته حب سازند و هر روز
ناشتا مقدار شش بخورند و سه مرتبه
اطلاق واقع شود و مفید باشد بقولنج و سپرز و صرع و ضیق
نفس و امثال آن مجرب مؤلف کتاب است قریب بهریت بعضی
بلذ چماه باید خورد و از سیبی سوا سد خورد بیت و دو روز
جهت استراحت طبیعت تعطیل کرده باز بخورد بلشت
یا الکلیه زایل گردد دیر هضم باشد و چیزهائی که مضاف
بخورند و این دوا مخصوص حکمای هند است
بزرده باند و همین ترکیب حمت دقل و کرانی
امّا بعد از خوردن طعام چون یکساعت بخوابی یکساعت
شب بخورند و بالای آن چیزی نخورند مگر آنکه
بجویز کرده اند سنبل کماد یعنی سم الفار و آن جمیع فلز است
و سپرز را زایل سازد و بلغم و باد در ابدان نگذارد و ضیق
النفس اسب و آدم دفع کند و محرکست سنبیب و آن مطلق
صدفست خواه دریایی و خواه بهری چون آنرا سوخته خاکستر کنند
و با دوغ بخورند اشتها آورد و بدن را طراوت بخشد و قولنج

و سنگ بشان نیفتد خصوص با روغن گاو
و در بعضی اوقات کف را بالا آنده کند

حضرص

را مفید باشد و بهترین آن سفید مهرات کرا هل هند سنکه
کویند سنکی است در غایت نرمی در دهان بود و بعضی
برانند که سنک جراحت کرا هل هند سنک دراز کویند همان است
و چون او را در هم هاکنند و جوشانده های صفراوی را بخشانند کند و مخفف
مطبوبات معده و امعا باشد و صدر و دهانها پیدا شود
تلخ و شیرین و زمخت و قابض و دافع بلغم و باد بود و بواسیر و
جراحتها را بکوساند سپندی غصاره آن مسکر بود سبوا اش
را بخته شنند نیز مخت و شیرین بود بلغم افزاید و قی آرد
را بهم صفرا دفع نماید سلیخه دو نوع بود خارداری و بی خار
بکتافع در خارداری است که از کانی سینبل و کانی سانوز نیز
خوانند و آن شیرین و زمخت بود و لزج و جهت قوت باه و ادرار
موثر بهتر از بن دوانی نباشد در مقاله مرکبات معجون سینبل
بخواص آن مفصل نوشته خواهد شد از انجا معلوم خواهند
و اگر بیخ سینبل را بطریق صندل سایند و قدری سکنجبین داخل
کرده مذقی هر صبح یک پاله آخوری کسی بنوشد بی نهایت
صاحب قدرت کردد سانوه نوعی از جوب است اهل هند زنان
قطعاتی از آن بخته بخورند خون را خشک و تن را درشت کند

منی

و خوانند خوی بام خوی اخل سازند کندر و قلح موز مختوم سرو آبات
قاطع صفرا و بلغم خون و خراجات زاید بنماید و نیز قاطع اسهال
و سوداک را بر طرف کند و استسقا را سودی عالیند و این نفع از راه
بحون کبر است و طعم کهه و شهوت خوة باد بی شبه و نظر است
در روغن بریان کرده و با ادویه مقوی باه مخلوط ساخته
در قند سیاه سه ساله افکنند و معجون سازند کهوکرو
و آن خار خسک است دو قسم بود خرد و بزرگ طعم آن شیرین
باشد و بر هضم و سر است مثانه افزاید و قوی قریه سازد و سینه را
صفی بخشد و سنگ مثانه بریزاند و سرفه و سودا و
خبث بول را سود دهد و دافع صفرا و باد و بلغم باشد کنبله
و آن فلیله است تیز مزه بود قاطع باد باشد و اگر در مرهم
داخل شود کوشت فاسد بر طرف ساخته کوشت صالح بر پاید
کهرسادد و نوع است سرخ و سفید زمخت و شیرین بود اشتها
پدید آرد و دندان را نفع بخشد و علت کلوا دفع نماید
کهیرکند عبارتست از شقاقل است ذو برادوالی و انالی
نیز کویند و معنی دو دالی شیردار است چون در تازکی میاند
شیر از وی آب بیرون آید بدین اسم خوانند کیله و آن

موزاست

موزاست شیرین و بلغم زاید و اندکی از محلل و در هضم و دافع صفرا و خون
و خاصیت کل آن نیز همین است و چون آن کرم پیله که بر او باشد
او در تنکم باز ایل میاند و بموزد که موز پخته باو دهند زمخت
شیرین بود و قوت بدیده دهد مخلط صفرا و بموز بدن باشد
و بخرد خوردن فرح حاصل شود صفرا و خون و دوران سر و
تشنکی را دور نماید و اقسام آن بسیار است رای کیله و موز
کیله و کیله مرتبانی همه از همه نوع است و خوردن موز تباشیر
منع است و کیله سه پهلو در هضم بود و اشتها بر طرف سازد
کهجور و آن خرما است چهار نوع بود شیرین و سرخ و سفید
باشد هضم افزاید صفرا و حرارت رود معده و کوفت بدیده را دور کند
و بعضی کویند بخرد خوردن فرح آورد و قوت بخشد و قوه
سازد و موی بدن باشد و خون با صفرا و تشنکی و بلغم
و زهر دانا مفید بود اما اشتهای طعام بیرداند کی باید خورد
کوکل و آن مقل است تیز و تلخ و کرم بود باد و بلغم
و سرفه و استسقا و نفخ و قولنج و سیرز و آماس و نواسیر را
نافع است و بیاض مقل دیگر که اهل هند از اکوکل دانند
دارخوانند و بعضی کوکل نیز کویند و آن عبارتست از مقل ازرق

وتخم کهو از هفت درم تا نیم درم تخم میزدان کدو تخم کدو و تخم خیار
تخم خربزه و تخم قرع یا دشت کبر بهندی نام استان خواص
آن نوزده است خواص کبابه است که یکزبانست و قسم دیگر هست که
آنرا کوندی خوانند سخی تر از کوندی بود کوندی کوندر کوندی تر
خاصیت انکور و پنبالسه دارد و خام آن ترش بود باد و تلخه
را نهال پدید آرد و پخته اش سبک و شیرین است باد و تلخه را
دافع بسیار کند طعم آن شیرین و ترش بود کرسنکی و اشتهاء
طعام پدید آرد باد و تلخه و بلغم و قی و درد شکم باد دافع سازد
آشامند پیلزه دافع صفرا و سوزیدن بود منی بیفزاید
و قوت باه دهد لیک نفاخ بود و زنان حامله را غذائی
بیاران نیست و کدو وی تلخ که آنرا تبری گویند تیز و کرم بود
و آماس بیخ دندان و علتهای دهن را دور کند کلنگره و آنرا هم
طبخ الهندی گویند سرد و شیرین و دافع صفرا و حرارت بود
منی بیفزاید فرح حاصل کند و قوت بخشد و مزه به سازد و نفاخ
بود و آنچه خام باشد شیرین نبود خوردن آن ممنوعست کدبانه
آن آزاد و به غذائی اهل هند است دو قسم بود باغی و صحرائی
تلخ و کرم و منهی و دافع باد باشند و علتهای خونی و صفرا

زیاد کند
مدر خواص مانند کدو باشد و تخم آن تبریزد باد و بلغم است و قی
دفع نماید و از مزاج زنان شیرین کدو مانند کدو باشد و پرورد وی
آنرا نیز دفع کند و حملی که تا چهار ماه بگذرد نگاهدارد کدو آبله
آن نیز از ادویه غذائی اهل هند است شیرین و سرد و تقویت
صفرا و بلغم و دمه و خون فاسد و یبوست و سرفه را دور کند و
تلخ بکار نیاید مضر بود کولر و آن انجیر صحرائی بود و غیر آن
الاعمق گویند اندک شیرینی با وی باشد زمخت و سرد
کرم شکم و دافع صفرا غلبه خون و بیوستی و حرارت خشکی
بود اشتهای طعام آورد و فربه سازد و زنان حامله را نیکو
مفید است و بنا شتا خوردن ممنوعست کهبر انجیر خام
تلخه و بلغم و خون پدید آرد و انکه پخته باشد خون و باد و
تلخه را دفع سازد کلونجی یعنی سیاه دانه کرم و خشک است
در درجهٔ سیوم تیز و قاطع بلغم و منور بدن و دافع نفخ بود
و سنگ مثانه بریزاند و اگر سعوط کنند صرع را نفع بخشد
کسنج دو قسم بود خرد و بزرگ تیز و کرم بود باصره را مفید
باد را دفع نماید و روغن تخم این چون بریدن یابند نور ابی

و ادرار بول قوی و بواسیر و قولنج و امراض جگر و طحال و کلیه و مثانه را نافع است و با عسل
روغن بادام را که [illegible] و آن کاهو بری است دو قسم بود و هر دو را
چون ساقه بلند که گفته شد تخم دارد و آن نیز از خود است
و دوم همچنین ساقه بلند دارد تخم سفید تر و آن تخم معصفر است و در
خواص مثل بذر الکتان باشد و گفته اند که آبی کوبند و کفته شده باید
دانست که جمیع غلها چون کهنه شوند بهتر باشند الا کندم
و جو و ماش که نو و کهنه هر دو یکسان بود کهل کنجاره کنجد چون
بخورند بسستی آرد و خشک باشد قبض نماید و مضر بود در
[illegible] و از میوهای مشهور هندوستان طریق شکنه کوفته
بود چون بشکافند اندر میان دانهای شیرین لزج بیرون آید
قابض و مبرد باشد و تشنگی و حرارت فرو نشاند و در هضم
مصلح تخم وی بود باید بعد خوردن کهل تخم وی را بر آتش بریان
کرده بخورند که کهل بزودی هضم شود و خوردن کهل نباشتا
منع است بسیار مضرت رساند کوتل میوه ایست می خوش
مثل نارنج است بغایت لطیف و راست مزه بود از خورد نش
دل نزند مزه انار دستان دارد دافع بادو بلغم و صفرا باشد
و هیچ مضرت از و متصور نبود استلاد دفع نماید و شهوت فربه کند

وخون را نرم سازد و سینه یکشاید و غثیان و قی نشاند
و حرارت دور کند و سوزش و طپش دل دفع نماید و این در ممالک
[illegible] که نکاله کویند خوب شود [illegible] یعنی روغن سوزن
کرم و راست و حکمای هند بر سر تخلیص مزه روغن مباحثه بسیار
کرده اند و آخر بعجز اعتراف نموده گفته اند که جامع جمله منافعست
اما محسوس نیست مکر شیرینی و بهترین روغنها روغن کاو است
روغن کاو قوت بدن بخشد و منی افزاید و دافع باد و بلغم
و صفرا باشد و کوفت بدن و درد سینه ببرد و منضج اخلاط
فاسده بود و اشتها پدید آورد و پر دفع است روغن [illegible] آدمی را
آهسته کند و باد و بلغم دفع نماید و اکر با شیرینی نباشتا خورند
صفرا نیز فرو نشاند و بواسیر را نفع کند زیرا که هم تلیین بخشد
و هم قبض نماید از بن سبب بواسیر و سنکهرنی یعنی دزیدن را دور
نماید روغن زرده وضیق النفس را مفید است روغن بید آماس
و امراض فرج زنان و رعشه اعضا دفع کند روغن شبد باد و بلغم
و قولنج را سخته قابل طرف سازد روغن اسپند بر هضم بود باد را قهر
و روغن جون مرخی معده است نشاید که در هوای تابستان بیاشامند
خورند و همچنین کسی که علت احتباس داشته باشد نشاید که بسیار

بدن و مرور بشها و بلغم را دور کند نشان و بحانت کرچون
دست باو رسانند بر کهای خود را درهم کند و از هم بپرسب آنرا
لجالونامند چرکه بهندی لج یعنی شرم و حجاب چون
انرا بپرسیدن دست بکار خود برد و اهم اردهانا که حجاب میکند
و لوخود طریق شاملو و استجابوست و این دارو جهة دفع خون
بنکم عدیل و نظیر ندارد شخصی که هر روز یکتولچه افیون میخورد
لیشهالد و موی بهم نمیرساند از خوردن شیره این دارو صحت
یافت لاتکل تیز و کرم و مسهل بود بلغم و باد دفع کند
و بهضم طعام کمک بیندازد و در بشهای معده و امعا را نافع است
لاک تیز و زمخت بود خام آن دافع بلغم و صفرا باشد و لاک
خام آنست که هنوز آنرا نجوشانیده باشند و رنگ از وی نگرفته
لوده دو قسم بود یکی را لود مطلق گویند و دیگر را لود سفید
نامند و هر دو زمخت و سرد بود باد و بلغم و خون فاسد
دفع نماید و باصره را روشن کند لوناکه نمک است اندک
شور و بسیار کرم و سریع التاثیر بود صفرا زیاده کند قولنج
و درد شکم را دور سازد لهشن و آن سیر است کرم است در درجه
سیوم دو قسم بود سفید و سرخ کرم و تیز و لزج و ثقیل و شیرین

وسریع التاثیر

و تخریم المانیر خود بدن را نور دان و بیاراید و بموی بدن زیاده کند
و منی زیاده کند و خاصه و رنان و باصره را روشن بود و استخوان
شکسته درست سازد و باشهاتید بنبا و کرده و قولنج و سیلان
منی و باد فوق و قیض و علتهای بلغمی را نافع است و آنرا معده
برافروزد و سرفه کهن دفع سازد و مدار باشد و درد دفع زهرها
قوام مقام تریاق بود هم با کل و هم بطلا و سیر مضر بود بصفرا
سرور کرده زیاده کند مصلح روغن و ترشی است لحا شیرین
و سرد و قاطع بلغم و صفراست و انجمله ادویه پرنعم است و اگر
عقیمه خورد حامله کردد لبسو ترش و تیز و کرم و باصره را
باصره را سود دارد قولنج و سرفه و بلغم و غفا را نافع است
و بهترین وی آنست که بر درخت خود پخته کردد و نارس نباشد
لامجک تلخ و شیرین و سرد بود باد و بلغم و حرارت و درد شکم
و تب را دفع نماید لوه دو قسم است یکی آهن و آن دو قسم است یکی انکه
ازان زنجیر و قفل سازند و آن زبون بود دوم انکه نیکو باشد
ازان شمشیر و کارد و امثال آن سازند لاجورد و آن چوبی است
و سرد بود صفرا زیاده و رسازد لوبادخوشبوئی بسیار دارد
اکر بویند بلغم و علت سر را ببرد و زحمت چشم و باد را دور کند

وصاحب

بیشکم و قولنج و کم اشتهائی و جمیع امراض خواه ارادی و بلغمی
یخواه صفرائی نامعتدل مست و هلیله هرچند نو بود بهتر باشد
و علامت کهنگی آنست که چون در آب کرده بمالند زنگار آب
شود و پوستش بر زود و اگر هلیله بصفات مذکور نباشد فواید
که گفته شد ظهور نرسد و اگر خواهند که منافع بسیار از هلیله
عاید سازند در فصول سته باین نهج خورند در فصل گرم
هلیله با با قدهندی بخورند و در فصل ورکها با نمک عاد
و در فصل سرد با نبات و در فصل هیونت با زنجبیل خشک
و در فصل شش و سنت با فلفل دراز و سهند و باید دانست
که قوت هلیله تا یکسال خوب نماید و هلیله را در لغت هندی
هردی و هرنکی نیز گویند و هلیله مضر بود بزنان حامله
هرتالذ رنج را گویند تیز و کرم و چرب بوده

هلیله زرد

چون شجر فکر و بن و تن او اندیشه و قاری زحمت و قاطع
بلغم باشد [illegible] و آن را هلیله نیز گویند و کلمت هرده بفتح
بوشته بندار اعبارت از هلیله است دو قسم بود سیاه و زرد سیاه
هلیله رنگی نامند و آن در اکثر ممالک هند وستان شود دوم
زرد و زرد باز دو قسم بود یکی را هلیله زرد گویند و دوم را هلیله
ارادی و کابلی خوانند هلیله زرد نیز همه جای هند وستان شود
بود نادر و به و تراکب جندانی بکار نباید اصل هلیله ارادیست
آن از کوهستان سوالک که شمال رو به هند است و از کوهستان
ماچل کشمیر جیزره و زرن سیاه که در خواص و منافع زیره کوها
نیز در کوهستان مذکور بشود و هلیله هرچند بزرگ و سنگین
باشد که در آب زود رود و خوش رنگ و دراز باشد بهتر است
و اقسام هلیله شیرین و ترش و تلخ و زرد تخت و معتدل بود دافع
باد و بلغم و صفرا و منضج و محلل و مسهل و دباغ معده و امعا
فتبارك الله احسن الخالقین باعتبار شیرینی صفرا و دفع نماید و
باعتبار ترشی باد دفع نماید و اشتها آورد و مفرح باشد و باعتبار
تلخی بلغم قطع نماید و در باب بهت مسطور است که هلیله
ارادی در چشم و بینی و حلق و سینه و علت خلقه و ذرب

مقالهٔ دوم در مرکبات مشهور

و این مقاله مشتمل بر پانزده باب است باب اول
در مفرحات باب دوم در معجونات باب سیوم
در جوارشات باب چهارم در اقراص باب پنجم
در حبوبات باب ششم در سفوفات باب هفتم
در سنونات باب هشتم در سرو غنیات باب نهم
در مطبوخات باب دهم در اشربه باب یازدهم
در مرهم و ضماد و طلایه باب دوازدهم در حقنه
و شیاف باب سیزدهم در غرغره و سعوط باب
چهاردهم در سایر مفرده باب پانزدهم در بیان مرکبه

بدانکه حکمای هند در اصل مفرح و معجون و جوارش که بکار
برند قدحه معتقد ایشان آنست که در هوای هند معجون زود
تر متغیر شود او به کوفته بیخته را باشد امیخته در لحظه باید خورد

و قرص را بری نامند و حب را کولی و سفوف را پهکی و چورن
و سفوف را که یکبار او به آن آغشته باشد پاک خوانند چه
که پاک پخته را کویند و سفوف را دانه چلنه و سیئی نامند و غرغره
حبوب را تیل و مطبوخ را کاره و اشربه را آسو و مرهم و ضماد
و طلا بر را لیپ و حقنه را وَمَن و غرغره را کل گلو و سعوط را نا

الباب الاول فی المفرحات مفرح در لکشا کره ملا
رستم جرجانی حمت مرتضی نظام شاه والی احمد نگر تربیت دارد مرکبی
دفع تمام شراب و در دسر مفید است و امراض سودای و بلغمی را کند
و دل را تقویت دهد و نشاط افزاید مفرح معتدل بود اجزای
زنجبیل فلفل کرد شیطرج بهادر موته چهر کپور بچری
چلیه دیودار چورا بری فلفلمود بانج ناکیسر سنلوچی
تخم کشنیز انسکند هر کدام دوازده مثقال قلفل را
کبابه دارچینی مصطکی زرنباج کنکونه تخم آجمود
بالهٔ سفید کل سرخ کل سیوتی الایچی دهنکره کل بابونه
و کل چنبیلی در سایه خشک کرده کل دهاو حجو عود اکر
قط خولنجان هر کدام چهار مثقال ریوند غافر قرحه
تخم خطمی کاهنلو قرنفل پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی

هر کدام دو تانک کل بولیری موچوس هیلیکه بلیله آمله
بلیله انجاک یازهر هر یک بکتانک مروارید بسد هر یک
نیم تولچه پوست ترنج اعوه لیان خاک کهربی موسلی سیاه
موسلی سفید راسن صندل سفید صندل سرخ
کاوزبان بهمن زرد هر کدام سه تانک کافور نیم تانک
طباشیر سه تانک کندر معسول چهار تانک سیماب مصفا
نیم تانک مشک چهار تانک عنبر دو تانک زعفران شش
تانک چهل تانک حاجی فخر شش یک پوچنانکه درسم است باید
چندان عسل و یک و نیم چندان قند هندی کف کرده قوام داده
بسرشند و نزد اکثر حکمای هند شرط است که در مرکبات مثل
سفوفات و معاجین و اشربه و لعوقات و مطبوخات و غیر
اجزا را حدا حدا بکوبند بعد ازان بکجا کرده استعمال نمایند اما
بعضی گویند که اگر بکجا بکوبند قصوری ندارد و تفاوتی نمی
هر دو مساویست و در کتب متقدمین ایشان مسطور است
که معاجین را با قند هندی که با آب زم کرده باشند یا عسل
خام بسرشند و بر آتش نگذارند لیکن حکمای متاخرین ایشان
چون با اهالی اسلام محشور شده اند و مشاهده میکنند که اکثر

جنین

جنین معاجین را بی آنها متعذر است بجوز میکند که آتش ملایم
قوام داده و کف کرده بسرشند و قوام داده بهتر است چه صحت
خواص اشیا مفرد را بحث قوت باه بی نظیر است و اشتهای طعام
پدید آورد و غم زایل سازد و نشاط افزاید اجزاء آن تخم چینه
دارچینی بهنکره موچرس سناوری اسکند
موسلی کل دهان بالهٔ سیاه بالهٔ سفید سنبل الطیب
تخم کشنیز بادیان هر یک شش تولچه بساسه قرنفل
کرفس کتونه پترج مالکنگنی سلیخ جهلیرهٔ کابلیه
فلفلدراز زنجبیل فلفل کرد الایچی زرنباد بیکهیرو
هر یک چهار تولچه فلفل دراز عاقرقرحا هر یک دو تولچه
جوز الطیب یکتولچه بنگ آنقدر که خواهند همه ادویه را کوفته
و بخته یا عسل قوام داده بسرشند الباب الثانی فی المعا
معجون لجالو جهت قوت باه و تقویت اعضای رئیسه
نافع است اجزا بیخ لجالو بیخ اونت کتانی موسلی
سیاه ریش بز مغز تخم کوبخه دارهلد مساوی
سوده بوزن آن شکر تری کنند و بقند معجون سازند و
هر روز زائد از مقدار ماشه خام بخورند که یکدرم از اصل ادویه

خورده شود بخورند حمت او معده او تحریک دارد اجزا معجون
حنظل را بکوبند و بیجوشند تا نرم شود و سه بها و از شیر تمر
حنظل تازه دهند و هر بار حنظل کنند می باید که شیره تمر حنظل
هر بار بوزن خمسه حنظل باشد بعد عاقرقرحا و قرنفل داخل
کنند و بوزن مجموع عنکر کرده معجون سازند و هر روز بیخ درم با شیر
جوشیده بخورند و مداومت نمایند و در ابتدا یک هفته کرد حما
کرده و این حکم در جمیع معاجین مسهلات معجون کنکر انقاط
کرده و آلت را قوی گردانند و اکروزی مجامعت نکنند ازار
زرد بیخ کنکر، کنکی، بیخ بهایخ، بیخ کونجه، بیخ کهر
بیخ زنگنی، هم مساوی کوفته معجون سازند و هر روز بنار چهار
درم بخورد و بالای آن شیر گاو نیم سیر بکنند معجون موسلی
چهره سرخ سازد و قوت باه بخشد و آلت را قوی گرداند موسلی
سیاه، موسلی سفید، تخم کونجه، تخم بهایخ، اتکن، صمغ
سفید، تخم سنبل، تخم کدر، عاقرقرحا، کبابه چینی، تخم سعجنه
آجوده، اسکند، بادیان کند، ستاوری، ناکبد
دارچینی، دانه الاچین، طباشیر، فلفل کرد، فلفل دراز
سنه هی، ناکیر، جایتری، هلیلج، تخم کرخ، قرنفل

هرکاه در نسخه اجزا را
تراشیده خشک سازند
آنرا دهندی بها و نگویند
و پشت بنویسند

تخم بهی

تخم بهیلی، ملصطکی، انجون، بادیان، زیره سذکوه، با بادیان آب کرده
و تخته بوزن مجموع عنکر توی اندازند و بموازنه سیه درم شیر
با شیر گاو میش و اکر شیر موجود نباشد با آب بخورد و قوت باه چند
حاصل آید که صفت نتوان کرد معجون تخم سنبل معجونیست
که در تقویت باه بغایت موثر است اجزا موسلی سیاه، موسلی
سفید، تخم کونجه، تخم بهایخ، تخم اتکن، صمغ سفید
تخم سنبل، تخم کدر، عاقرقرحا، کبابه چینی، مساوی
سوده بوزن مجموع شاهدانه کنند و با شهد معجون سازند
و هر روز دو درم بخورند معجون ستاوری بوا میزوده سه درم و کرفتی
بوا و دم زیادتی و میرزوقی و استسقا و خفقان رحم ها
حلق و سینه و کردن و درد مفاصل و درد کمر و درد زانو
و کوله و فاکواریدن طعام و همهفده دفع شود و قوت باه
تیز اید و اندام محکم شود و زردی بشره زایل کردد ستاوری
موسلی سیاه، موسلی سفید، تخم کونجه، خولنجان، ذارچینی
تخم نره، تخم کدر، جوز بویا، جایتری، فلفل دراز، سنه هی
زعفران، مستکی، اسکند، تخم اتکن، پترج، عاقرقرحا
فرفیون، پهیلی، کبابه، دنیاک، کنکول، تخم کمان، دانه

خشخاش تخم انجدان انیسون تخم کرفس تخم گشنیز ریواند هر یک
فلفل کرد تخم هندبه تربد هر همه مساوی سوده نیم وزن مجموع
شکر کند و با نیم وزن همه عسل معجون سازد و صبح سه درم
و وقت خفتن سه درم بخورد معجون اسقمونیا قوت باه دهد و اسهال
آرد اجزای آن سپند سوخته سیاه دانه قرنفل همه برابر
بگیرد و وزن مجموع و هر روز نهار سه درم بخورد معجون
سنجد قوت باه بخشد و اسهال آورد اجزای آن موچرس تخم
کدو تخم خربوزه بیوه سیاه بیخ کوکرو بیخ سناوری تخم
اسگند تخم هلیله همه برابر سوده از شیر برگ سینبل هفت
بار بسایند دهد و از شیر برگ ماهو کاوهفت بار بسایند دهد و از شیر
کاوهفت بار بسایند و هر گرت خشک کند و بوزن مجموع شکر کرد
با شهد معجون سازند و پنج درم وقت شب بخورند و از ترنجبی
ملاحظه کنند معجون بیخ دانون اهل هند برای دفع عادت افیون
این معجون وضع کرده اند اگر خواهند که افیون ترک کنند
باید که هر روز از معتاد خود اندکی کم کنند و عوض آن
مقداری از این معجون که موافق طبیعت باشد بخورند
و بعد از ترک افیون یک هفته هر روز این معجون بخورند

و یک هفته

و یک هفته دیگر ایک روز در میان بخورند بعد ازان هر روز چندان که
افیون ضرر نرساند اجزای آن پوست بیخ دهتوره چهار برگ
گل آک پنج رنگنی پوست بیخ اونت کتانی بزر البیخ بخم
پنج بادبخان هر کدام یکتوله کوفته بخته با شهد معجون سازند
معجون سنورن جهت هر شش قسم بواسیر سود مند است و استرخاء
اعصاب و ضعف هاضمه و نفخ معده و امعا را زایل کرداند باید که
چهار دانک صبح و چهار دانک شب بخورند و بالای او اندک
آب کرم بیاشامند چون پنج شش ماه مداومت نمایند بتوفیق
الله بواسیر زایل کردد اخلاط آن سورن سفید دیکر اورد یا
هر یک شانزده تواله چترک پنیر توا هر یک هشت تواله
زنجبیل هلیله بلیله آمله پلپل دراز جهتو مروی
بلادر بابرنک فلفل سوز هر کدام چهار تواله فلفل کرد
تخ الاچی هر یک دو تواله همه را کوفته بخته با شیر و قند
هندی معجون سازند معجون کان کاین امرتک کان کاین نام یکی
از حکمای ریاضت کش صاحب کشف هندوستانست در کتاب
خود نوشته که این معجون هر شش قسم بواسیر را مفید است
ترکان و دایر و زنان را نیز دفع کند اخلاط آن هلیله زرد

ربهندی خلد اندم و در
مفاصل را ترکان کوینده

منه
معرم

[illegible] هر کدام سه تانك زنجبیل شش تانك فلفل دره نجوکما یك
مرتبك دوازده تانك فلفل دوازده تانك فلفل دوازده تانك فلفل و چهار تانك
چترك نبی وشش تانك زنجبیل چهل و دو تانك تبلزد
چهل و هشت تانك سورنجان خشك نود و شش تانك همه را
کوفته نخته باشد چندان شیره قند هندی مجون سازند
و هر روز چهار تانك بادوغ شیرین ساده کاو بخورند و اگر
بجای خود خشکه برنج کهنه ودوغ شیرین ساده کاو سازند
مجون سنبل مصنف کتاب اسرار حکیم احمد بن عمر شیرازی
آورده که در اثنای سفر در دیهی از دهات هند فرود آمدم
مردی دیدم پیر و توانا و توانائی و زفی جوان با او بود از و
آب طلبیده بخوردم و گفتم این دختر تست پرسید و گفت
پدندان گزیده گفت زوجهٔ منست و سه زن دیگر ازین جوان
دارم معذرت خواستم و گفتم بهر چهار زن میرسی گفت آری
اما در روزی دیگر کدام دو کرت که مجموع هشت کرت باشد
من مخیر گشته سال عمر پرسیدم گفت صد و ده سال پیر حیرت
بر حیرت او زود و او بحیرت من مشاهده کرد گفت وقتی که بچاه
ساله بودم بسی ضعیف و ناتوان گشتم و کام مرد داشتن مقدور

بود

بود نجوکی در این مقام وسیله بحالی من مطلع شد و از روی
من بدان عمل فرمود حق سبحانه بخاصیتی که در اشیا نهاد
مرا چندین قوت حاصل آمد گفتم مرا با تو سابقه معرفتی نیست
چگونه از تو التماس تعلیم دارو نمایم پیر گفت از تو دریغ نیست
دوخت سنبل که جوان و تازه باشد نرو بکاوند پخ او را که
سفید است و ماغذ کرنازك باشد برآورده یا رچه یا رچه کنند
و در سایه خشك کنند و سفوف کرده و از جامه کذا بنده بوزن
آن شکر تری داخل نمایند و مجون سازند و هر روز ناشتا نخورند
و از ترشی پرهیز کنند بعد گفت پسری دارم هشتاد و پنج ساله
در جوانی دو سال متواتر این مجون خورده او هم قوت جوانی را
و یك موی سفید در ریش ندارد پس پیر را که در دیر دیگر بوده
طلبیده ملاقات من داد از و احوال پرسیدم او نیز چنین گفت
مجون چترك قوت مباشرت را که زایل شده باشد باز گرداند
پوست کنکر موسلی سفید چترك کتای زرك او خوزه
مغز پیل هر یك پنج درم در نود درم آب بجوشانند تا ربع سیر
باز آید بپالایند بعد ماء اللحم از گوشت گوسفند جوان و شیر
کاو و شیر مجد یه زمین و آب مویز سایکی و آب نیشکر و روغن

کاوشهر بخته بکجا کرده بجوشانند تا بقوام آید بعد ازم آب را بتها

مذکور وقدری عنبات در وی کنند

جوارش وزنجبیل

[illegible] سکنجبین و نیم سیر جلغوزه و ربع سیر پنج کوبخه مویز سیاه بی
هفتاد درم، کاکوا سنکی پانزده درم، فلفل کرده ده درم زنجبیل
کرده داخل سازند و برهم زنند نیوزده آورده خولنجان تر نقل
دارچینی هر یک سه درم اضافه نموده برهم زنند و هر شب وقت
خفتن هفت درم بخورد قوت ساقط شده عود کند و از بیماری
هیضه تواند کرد معجون کامید تخم کوبخه سپستان، کیهل کاهنه
اسکند، کلوی، شملیت، موچرس مجدبه زمین موسیلی
سفید، تخم مکهاره، کونکرو، بیخ موز، ستاوری آمجوز
اجوان، ماش کنجد، کشنیز، مهلتی ناکیلا، بنپهل،
کبخد دشتی، کچور، جوز بویا، غلک سنک، بهارنکی، کاکر
بهنکره، سندهی، فلفلین، زیره سفید، زیره سیاه
چترک، الایچی، دارچینی، جهوک، ناکیسر، کچیلی،
مویز، تخم سنبالی، پاشه، پوست سینبل، تربهلا
را بوسوده ثلث مجموع ادویه کامیسر کنند و دو وزن مجموع شکر

سندهی و نخود زنجبیل خشک ۱۲

هلیله، بلیله، آمله را، تربهلا نامند ۱۲

ترتیب کنند و باعسل قوام داده معجون سازند و هر روز نیم درم بخورند
و این معجون معتدل است و هر سا فصل توان خورد باید بالات
آن چیز چرب و شیرین خورند قوت تا مدت مدید و سرعت انزال
مرتفع کند و فربه سازد و کهین روک و بواسیر و سنگ
مجمع اخلاط دفع شود الباب الثالث فی الجوارشات

جوارش اجوان جهت هضم طعام و قوت باه فی نظر است بدان
مداومت نمایند اخلاط آن پوست اجوان، آمجود، تخم کدنی
تخم شبت، تخم ترب، مربک یکسیر جود، بزاز، مغز تخم جنبل
عود اکر، مربک هشت تانک مجموع کوفته بخته بنفوف تار
وبند و سیر روغن با کیزه بمالند و بوزن مجموع ادویه نبات
یا قند هندی یا شکر داخل کنند و با عسل کف کرفته دو وزن
ادویه قوام داده بریزند جوارش زنجبیل مستعمل حالیونس
الزمانی بماجی کوزبیت جهت درد شکم و ضعف معده و فراق
و بلغمی که در فم معده و امعا سخت شده باشد و سوء هضم بلغمی
و ضعف بصر و سستی اعضا و در مفاصل و تقرس و عرق
النساء و جع رک و پی و درد سینه مفید است و در قولنج و
درد کرده و نفظ بول و صرع و صداع که از سردی بود و امراض

که از بلغم و سودا باشد بلکه از بلغم و مرطوبات دماغ
و انف کند و تجربت نمی نماید و بهتر ایست که بعد از استفراغ بخشهای
و سنا یکشاید و غسل سر و کردن کاهو نیز نافع بود و حیض
براند و مرهما را سودمند باشد و طبیعت را معتدل نگاه دارد
و قرحه سازد و لوزتین را نیکو کرداند و بول بکشاید و مقوی جگر
و طحال و فساد و وحشت دور کند و بوی دهان که از قعر معده
بود برطرف سازد خفقان را نافع باشد اخلاط آن پوست اجوان
اکر ترکی بقسط خولنجان هر کدام دوازده تانك اینها را کوفته
بخته با شیره بهنکره تازه چنانکه رسم هند است نه بماوند
و در هر بماوند شیره بهنکره می باید که دو وزن ادویه مذکوره
باشد و در هر بار در آفتاب خشك کنند بعد ازان این اجزا را
داخل وی کنند کای بهل چهل تانك سارج پست و یك تانك
سنبل الطیب پست تانك موته ده تانك مصطکی دوازده
تانك زنجبیل دوازده تانك قرنفل پنج عاقرقرحا
دیودار بخناك تیلیا کتوته فلفلمور شطرج فلفل دراز
فلفل کرد الایچی ناکیسر کهپلا تخم آجوده صندل
سفید جوز الطیب هر کدام شش تانك مندو ربهل تانك

عود سه کتی نیم پنج تانك مشك یك تانك عنبر نیم تانك
کافور یکتانك کندك مشعول نه تانك شهاب پنج تانك
باتین که شهاب و کندك را بکلی نمازند و کوفته بخته اجزا را
با دوازده تانك روغن کاو چرب کنند و بوزن مجموع بتانك
یاسنکر داخل کرده با دو وزن ادویه عسل کف کرفته بریشه
جوارش کافوری. جهت تقویت معده و هضم طعام نافع است
و دفع تخمه و زرب و خلفه نماید و از جنون بهوخ طبیعت
شنیدم که این از جوارش معتبر هند است و چندین کس از امراض
سنکهرنی یعنی وزب نجات یافته اند باید که در هر بار
یکو شند اخلاط آن سنبل جوز الطیب بالهٔ سفید
زنجبیل موته کبابه صندل قرنفل اکر دارفلفل
طباشیر کنوته زیره مغز تخم نیلوفر هم مساوی
الاجزا کوفته بخته بوزن آن نبات کنند و بقدر حاجت با عسل
منزوع الرغوه بریزند و نیم وزن یکی ازین اجزا کافور داخل
سازند مثلا اکر جوز چهار مثقال باشد دو مثقال کافور
کنند جوارش کبابت موافق نسخه طب شهابی هر روز معتدل
بست درم بخورند معده را قوت دهد و کرده و پیشه را قوی

هر کاه شهاب را باد اورد و تحی
بلیغ نماید بنوعی که بر فرزدن
شهاب بطرف شود آنرا
کبابی کویند

کرفنا صد دانه را بقدر ... جمع نموده خشک بگیرند کسر میوه باشد
قوه میرود در روغن مسطور بریان کنند و اندروغن جدا کرده نگاه دارند
بلیله کبیرند اسکند، مویز سیاه، زنجبیل، مهریک چهار درم
کتکوک، پانزده درم دارچینی، خولنجان، کبابه، بزباد،
هاقرحا، هرکدام چهار درم، قرنفل، جوزبوا، کل واحد
هرکدام ده درم کوفته و بخته بادویسر نبات دو سیر شکر
سرخ ممزوج سازند و در روغنی که صمغ در وریان کرده اند
بیندازند و صمغ را نیز نرم کرده در وی کنند و بر آتش ملایم
گذاشته برهم زنند تا هموار حلوا کرده و مولف گوید اگر بوزن
مجموع عسل قوام داده هم داخل کنند شاید الباب الرابع
فی الاقراص نسخه های اقراص که رقم زده کلک بیان میکرد
مجرب افتاده است و باید دانست که قوت اقراص زیاده
از شش ماه نماند و قرص را بهندی بڑی گویند قرص مازو
جهت اقسام اسهال صفراوی و بلغمی و دموی و بجش امعا
یبوسی مفید است باید که قرص را نرم کرده نیم تانک یا بیشتر
با دوغ یا ماست جکه بخورند و غذا خشکه و پرهیز عدس
و ماست چکه نمایند اخلاط آن مازو، پوست انار، مورد

مورد پهلی نیز گویند

کاکا کوره، بچه تخم انبلی، حمد را سناوه، کوفته بخته در نوشادر
لیموں کھٹا
کمازرس که در وی او را از تخم خالی کرده باشند بکنند و بیارچوبا
خوکرده برانار بچند و آنرا باز در چیز آورد کنند بگیرند و در آفتاب یا
آخدارند یا در تنور کم بگذارند چون خمیر نرم سوخته کرده
آنار بر آورند و با ادویه مذکور در هم آورده چندان بکوبند
که نرم کردد و قرصها ساخته نگاه دارند و وقت حاجت استعمال
کنند و اگر مورد سنک و مازو را با آتش بریان کرده بکوبند بهتر
خواهد بود قرص بهار این قرص مخصوص الحفال است بجهت
اسهال و سوفه و بجش امعا و درد شکم نافع است با شیر دایه
یا آب برنج صلایه کرده بدهند و اگر با اسهال تب باشد آنرا
نیز مفید است اخلاط آن بهار، آنولک، بال بیل،
کاولی، مازو، بهادرموته، کاکراسنکی، هرکدام برابر کوفته
بخته با آب برنج صلایه نمایند و قرصها ساخته نگاه دارند
قرص کرفس برای درد زانو و پاو نقرس و اورام بلغمی و
درد پشت و درد کمر و معقد که از اخلاط غلیظ باشد نافع است
اجزاء آن تخم کرفس، شیطرج، دیودار، چوبرا، یا برند،
بنک سنک، تخم نیت، فلفل کرده، فلفل دراز، فلفل

بهر کدام هفت تا نخود زنجبیل و فلفل یک نخود تا نه
تا یازده دانه تا نخود هر یک را کوفته بخته با آب خالص صلایه کرده اقراص
بسازند و صبح نیم تولچه و شام نیم تولچه با شکر بخورند و هر
روز بخش بدهند بخیر مدت موضع درد بمالند و روغن درخت
آلو کم کرده به بندد اگر بدان کوفته نکرده اولی آنست که
او را بطریق صندل بر سنگ بسایند و داخل تراکیب کنند
قرص معوج الاختلاف دم واسهال و تزحر نافع بود و بخش
شکم زایل سازد و باطفال نیز توان داد اجزاء آن مؤخرش
زنجبیل، بالپیل، افتیمون، فلفل کرد، اندرجو، مغز تخم
لنبه، مورسنک، بهادرمؤنه، بالهٔ سعید، بجالو صندل
سعید طباشیر، اجزاهه را برابر کوفته بخته با آب کاسنی
یا با آب صمغ کتیرا صلایه بلیغ نمایند و اقراص سازند و
عند الحاجه انقدر که موافق طبیعت باشد صلایه کرده با
یا دوغ شیرین بخورند غذا خشکه و پرهیز عدس سازند و
در تقلیل غذا کوشند و بعضی کاوزبان نیز داخل این نسخه نمایند
وص کالاکوره این را کالیاک نیز خوانند این قرص بحث
بواسیر نافع است و در علاج آن بهتر از رو دوای نیست تصور نیست

واسهال

واسهال رطوبی و صفراوی و بلغمی و سودا و سنگ را نیز
نافع است صنعت آن کالاکوره سه سیر و ربع کوفته و آرد ماش
پخته و سه سیر آب کنند و بجوشانند تا سه سیر بماند پس صاف
کنند و باز بجوشانند تا غلیظ شود آنگاه این دو به را کوفته بخته
بآن کاره صلایه نمایند بنوعی که آن آب بالتمام صرف ادویه
شود اجزا اینست اجزاء آن مؤخرش، پهان، بهادرمؤنه
کلدهاوه، بجالو، بالپیل، اتوبک سعید، هر کدام دو تانک
و ربع و ازان اقراص سازند و مناسب کاو زبان در جامه اندک
آب که از وی بچکد نگاهدارند و سه تانک قرص مذکور
و سه ماشه قرص مرکی داخل آن آب چکیده عوده بصاحب
بواسیر بدهند باین نهج تا مدت چهل روز مداومت نمایند
بلکه بیشتر قرص مرکی برای اقسام بواسیر و ضعف هاضمه و
غلبه بلغم و باد مفید است اجزاء آن جسد کلوی دو تولچه
زنجبیل، کندک، یکتوله بول بضم باکه عبارت از موم
چهار تولچه هر دو را کوفته بخته با کاره بخ مؤخرش دوازده تولچه
صلایه نمایند و اقراص سازند شربت آن یکتانک تا دو تانک
است المایات الحابس فی الحبوبات آن اخذ

کوفتی ایارج فیقرا کند واگر با شیر مادر خورد بسوده در چشم کشند کلا
چشم را دفع کند اخلاق الکفه زیبا فلفل زنان فلفل کرده زنجبیل
زاج جوشانده زاج نوشادر هندی سوخته سرمه که یعنی سفید
بسوخته توتیای هرمزی هلیله بلیله آمله سنگ مصری
یعنی روح توتیا جوکهار کاشغر سفید هر یک نیم مثقال
جمله کنند چهار مثقال کوفته بیخته با آب بهنگ سحق بلیغ نمایند
ومقدار نخود جهاسا خته نگاهدارند وبوقت حاجت با آب
لیمو صلایه کرده در چشم کشند قوت آن تا شش ماه بماند حب
کحلی که با بیند انواع سوزاک وحرقت بول را مفید است اجزاء آن
بکلنجد فلفل دراز الایچی قند هلیله بلیله آمله
هر یک پنج درم مصلاحیت سه درم همه را کوفته بیخته با آب
تمبوه کاین یا شیر و برگ کاین سحق بلیغ نمایند وحبها سازند
ومقدار یکدرم هر روز بخورند وبعد از سه روز یا بیشتر
هرگاه از اجلیل هیجوپرده عنکبوت بیرون آید ترک خوردن
نمایند والا بیم ضرر است حب خالد کهربی یکی از ادویه که
حکمای عالی تبار در کتب خود بیشتر مرض آن نشده اند وبیان
نکرده اند تا دیر کان وداغه فرنگ است از فساد صفرا و بلغم و باد

این دو علت

این دو علت بهم رسند وخون فاسد کردد و هرگاه بلغم غالب شود
جا بجا بایستد وسدد وسوء مزاج آنه باد در بدن بهرجا حرکت
طبیعی نتواند کرد از این زهکذر وسوء مزاج وتفرق اتصال
در اعضا بهم رسد وپیوسته جنکلی بدن وزن الم باشد واین
مرض را اهل هند ترکان بکسر تا وسکون را نخوانند واکر صفرا
غلبه کند وخون کمال حدت بهم رساند وبر ظاهر جلد زخمها
دانهای محرق سوزنده بهم رسد این علت را اهل هند آتشک و
دانه فرنگ کویند واین سری باشد زیرا که تعفن وحرارت
ورطوبت حاد لازم دارد آتشک بجهت آن نامند که مانند آتش
سوزان باشد ودانه فرنگ برای آن کویند که در دیار اهل
فرنگ یعنی نصاری این مرض بسیار باشد وایشان بعد از تعفن
بدن واستعمال مسهلات صالحه نخوردن دوای که مشهور است
بجوب چینی علاج این مرض نمایند واهل هند نیز در باب معالجه
این عارضه فکرها کرده اند ورسایین وتراکیب وضع نموده و چون
قوت مطبوخات ومسهلات بالعموم بدن نمیرسند برای دفع
این مرض این حب نیز بهم رسانیده اند چه کسم الفاد بسرعت
بلغم وباد را زایل سازد وبعد از ان صفرا را که سریع التحلیل است

مرزنجوش را در سه مجموع بیاب بخور و بخوکد و چشم سازد به
زیره نگاهدارند و بوقت حاجت در چشم کشند و مداومت نمایند
تخم خاکشیر عوض دو وده سرمه داخل کنند آن نیز نافع است حب
زیره نسا از کفتار طبیب لاهوری جهت اشتها و هضم طعام
نافع است کندنا کندنه مغسول یکتوله . فلفل کرد چهار یکتوله کوفته
بیخته با آب لیمو مقدار کنار کوچک حب سازند و بخورند تدبیر
نمکسنک داخل سازند حب مغز تخم انبه جهت اسهال شکم کنند هیچ
دارو بدرشتوده این حب خورده به شود و به بندد اجزاء آن
سیاردمغز تخم آچار انبه ، عنچه کل انار ، زیره سفید برابر گرد
این هر سه ادویه را برابر بگیرند و با ربک آب کرده یکتوله
حب به بندد و بخورند تا سه روز اسهال بسته شود اوه
الباب السادس فی الشفوف بدانکه اهل هند
سفوف را جورن و پهکی خوانند و پاک نیز میگویند و جهت
التزام رفته همین جورنهای مخصوص هندیان در سلک یاد
میکنند و از باقی ساکت میگردد و اخلاط آن به هندی
وجی یعنی دافع جمیع علتها و این جورن را چون بطریق نوشته
بخورند و در تلطیف و تقلیل غذا کوشند بواسیر و غالبا

شکم

شکم و سنکهرنی و کرم شکم و دیوان و ملیه تمام اندام و نفخه
و باد دق و سوزاک و سیلان منی و بیضه و کم اشتهای شکم را
سازد اخلاط آن موافق کتاب ست نرلوکی . نبال پتی آچار
ورزناک ، جتوک ، هینک ، تیمن سفید و سیاه ، تخم
بادهه ، چوان ، کنکی ، فلفلمور ، جوکهار ، لسان العصافیر
سندهی ، فلفلین ، طرفلا ، بخ ، تمالپتر ، الاچی بخ ، دو
کوفته بیخته بار و غن پدا بخیر بسریشند و هر روز با آب
گرم بخورند لونکا دجوده گویند جمیع امراض زده و که را یعنی
علتهای که از سه خلط بلغم و صفرا و باد حادث شود دفع
کند و آب منی و خون که کم شده باشد زیاده سازد و ضعیفی
بدن و ضعف هاضمه و عدم رغبت طعام و غلوله شکم و
سیلان یعنی و پنیس و هکمک و اسهال و دق و دمه و خناز
علت و سنکهرنی دفع کند اخلاط آن و تفل ، الاچی ،
عود تیلپا تکر ، دارچینی ، تنکهر ، فلفل دراز ، صندل
سفید ، زیره بجبل ، زیره سفید ، زیره سیاه ، بخ بیهی
تاکیسر ، جوز بویا ، کافور برابر تمام یعنی کافور جوز انزکنکول
تخم نیلوفر ، مرمانکیتی که جهز نیز گویند برابر سوده بوزن

یعنی لخم

بخته و مانند آن داخل کنند با هریوه نرم کوفته و با آب سرد خورانند
کاه بعنی چوشنده
قطوره
و علتهای سینه و کلیه و زبان را معتدل بود اخلاط را تنقیه
تالپت ناکیسر الاجی بتکهر کونین کشنیز طالیسپر
آردان هر یک چهار درم سیماق کوتهه بدی سنداهی
فلفلین جوک مچرک اجگند وکبری که جاهر وسا نهر
تخم کوینده املتس اجوه جوانی هر یک دو درم سوده
بیخته وزن مجموع نبات کنند و هر روز موافق مزاج بخورند
نان بر نخورند چون این جوزن را با آب نار دان خورند بواسیر
را نفع دهد و چون با کار سماق خورند دود شکم زایل سازد
و چون با کاره کنار خورند انواع علوله شکم را فایده کند و
چون با دوغ خورند شکم را که بزرگ و سخت شده باشد نافع بود
و چون با خمر خورند ثقل شکم را معتدل باشد و باد که در شکم
و اندام محتبس شود زایل سازد و چون با آب جغرات استعمال
کنند قبض برطرف نماید و بحبت زهر و برقان و کم اشتهای
دیده هضمی و تب و دمه و سرفه و با صور معتدل و خیر

و علتهای
کاه بعنی چوشنده

و علتهای سینه و کلیه و زبان را معتدل بود اجزای آن
تمایند نافع باشند اجزای آن و وزنهای آن
فلفلین تابرزد طرفل چترک جوکبار اشخار کونینه
تخم شب کچور بزرک تخم کشنیز بکهر مغول فلفلون هنکوچ
قسط نانخواه ورفرات پنج لون هر یک بکدرم زعفران چهار درم
چهار دنم پنج خطمل دو درم زدانتن سه درم زبید نابوه دو درم
سفوف کرده چنانکه گذشت بخورند لوانها اسکرچون زدانه
چون با آب کرم و یا با دوغ ترش خورند غلوله شکم و لواسیر و سنگ
و سنگریزه و زحمت سینه و زحمتهای جلیه که از باد و بلغم باشد
همه قطع کند و در کتاب لغت هندی اسم این سفوف بهاسکر چون
است و بهاسکر بمعنی آفتاب است یعنی چنانکه آفتاب ظلمت را
این چورن زحمت را ببرد اجزای آن
تخم کشنیز ناکیسر تمکنت برلون فلفل دراز زیره سیاه تمالپترا
املتس هر یک دو درم نمک دزد یا هشت درم زنجبیل
زیره فلفل کرد هر کدام یک درم سونجل پنج درم دارچینی
الاجی مرمکی نیم درم نارد ان چهار درم سفوف کرده بمقدار
طاقت در لغتهای کبری و روغن ستور تناول نماید و در آشکم

داخل نمود و بجوشانند تا از چهار حصه یک حصه آن بماند
آنگاه صاف کنند این بیارند سفوف هلیله کابلی یا تره تو
ملایم سی و دو توله کابچی کهار آب برنج ساخته باشند
سیاه توده سنده لون هشت توله سفوف زنجبیل خشک
هشت توله زوفا سوخته دو توله مروارید کهربا دو توله
و چهار مطبوخ مذکور بیامیزند و در ظرف سفالین کرده با
ملایم بپزند تا اینها جذب کند پس سود کنند و سفوف را از آن
بیرون داخل وی سازند تخم کرفس بوست فانخواه زیره انگز
هلیله بلیله آمله جوکهار هر یک یکتوله آنگاه صاحب
سنکهرنی یعنی خداوند خلفه و ذرب صبح و شام با دوغ
کاو قریب سیر چهار ماه بخورد شربت آن دو تانک تا چهار
تانک است و مولف گوید عوض سیر بوزن آن اتو یک سیر باید
و بدل انگزه دو وزن آن فلفل دراز و طریقه معالجه در فصل
علت ذرب مفصل نوشته شده از انجا معلوم خود نماید
که جهت مرض ذرب بهتر ازین دوائی متصور نیست سفوف
شیرآلمه بچندین کس از مرض ضیق النفس و دمه بخات
یافته اند علت دمه نخست از نزله بهم رسد و همیشه حلق و

اوولو آنبلیم علیظ باشد نه رقیق آب بدن شود و ریه و
و سینه دایمی بهم رسد و کاه باشد اعصاب و عضلات تن
از تشنج بطوبات بلغم سست شوند و از حرکت طبیعی
مرض ضیق النفس عارض شود و اگر با بلغم حدت و سوزش
و تهیج شش پیدا شود و این قسم مادهٔ غلیظ را بخیر دارو
حاده دفع نکند و اطبای هند مشاهده شده که این مرض را
سفوف معالجه کرده اند بیارند شیره درخت آن و ناخواه
درآن خیسانیده دو سه روز در سایه نگاهدارند و چون
خشک شود برآورده بگذارند و هر روز ناخواه درست
یک تخ یا دو تخ در سفوف خاک کهری داخل نموده با آب کرم
بخورند و بآن چند کاه مداومت نمایند که پارچه بلغم
از راه دهن دفع شده مرض زایل شود و غذا خشکه برنج و روغن
بخورند سفوف نیشکر برای دفع جذام تا انکاه که بینی فشته
باشد و انگشتان نزخمه مفید است و جمله علتها را کار آمیز
صفراء حاد یا خون باشد سود مند بود باید که این سفوف
با کار منجشت سه حله بخورند و از کوشت و نمک و نان
و همه ترشیها پرهیز نمایند و از پرهیز نمک و نان اگر دیگر شوند

فلفل

وهر نانکی یکدرم آنکاه بکوبند با این مقدار ادویه که مذکور شد
بال بیل کوبند و بیخ بیدانجیر جوهر کدام یک سیر و هیوله
یم کوچک کنند بیز بارو بند و بیخ بیست و پنج سیر و شصت درم
سه آب در دیکی کرده بدست مالند و در مالیدن مبالغه نمایند
و آب را از بیخ جدا کرده در هلیله درست و اجزای کوفته
بریزند و در دیک بزرک سفالین نو کرده بر سر آتش نهند
نهند و بالای دیکدان کذاشته و قریب پانزده ساعت که
بیخ پهر باشد آتش متوسط کنند و چون هلیله خوب پخته کرد
هسنوز کداز هم نباشیده باشد برآورند و بپارچه کرباس آنها
پاک کرده در انفدر عسل ریزند که هلیلها غرق شوند و بعد
دو شبانروز آن عسل دور کرده عسل تازه دیکر کنند و بکاهند
و بار بعد دو شبانروز از آن دور کرده عسل دیکر کنند و بکاهند
و در مرتبه ثالث اکر عسل را بآتش قوام داده در هلیلها کنند
مقرون بصواب باشد لیکن در ظرف مناسب بکاهند و بوقت
حاجت استعمال نمایند و اکر صفرا غالب باشد در مرتبه ثالث
در شیره نبات کرده بکذارند و عند الاحتیاج بخورند و مولف
کوید آنچه از حکمای حاذق دیده و شنیده شد اینست در بیخ

و آب بیخ قدری قرنفل آمیخته کنند طبع هلیله اینست
طبع او تولد کافور نماید و انما یحسن لسبب البارد فی المسهلات
از سنون در دفع امراض اسنان منفعت عظیم بخشد بیخ دندان
محکم سازد و کوشت لثه را قوی کند ظاهر دندانها صاف نماید
و دهن را از مرطوبات پاک کرده خوشبو سازد اما اکر علل اسنان
و بدبوئی دهن از غلبه رطوبات و عضلات روی باشد بیمزه
عاقرقرحا دو سه روز غرغره کنند بعد ازان باستعمال این سنون
و سنون دیکر پردازند که منافع عظیم بخشند اجزاء آن فوفل
لوه چن، جوز بوا، بزباز، قرنفل، فلفل کرد، زنجبیل، زاج
چهر، جویله، ناکرموته، صندل، اکر، ناسپال، یعنی هر دو
انار، بارتنك، نماك سنکه، هر کدام یکتوله شاخ کوزن، جو
هر یک چهار توله شاخ کوزن و جو را سوخته و باقی را کوفته
بخته هم یکجا سازند و صبح و شام بردندان بمالند و دهن بشویند
سنون مازو بیخ دندان را محکم سازد و سیاه کند اجزاء آن
مازو شش توله، لوه چن شش توله، مورتوتیا، میره جوت
کاث، هر یک یکتوله اجزا را کوفته بیخته دو تقسیم نمایند و یک
تقسیم را در کاسه آهنین کنند و بتصفیه بموده بر آتش

[illegible] بجهة دفع جراحتی [illegible] و مقعد و شکم و بینی
کله هندی پتسو گویند و بهتر حتی تنیه مفید است اجزاء آن
تخم بانسه دو سیر خشک نموده قرص سازد پس شیرهٔ بانسه سیر
تازه دوازده سیر و نیم در سی و دو سیر آب کاره سازد و چهار سیر
ابسکار سازد و چهار سیر بستانند و هشت سیر روغن گاو داخل
کرده بپزد و هر روز سه درم روغن با یکدرم شهد بخورد
روغن قسط برای دفع سپه یعنی سپرز و کم جگر که از خوناب بود
و آماس و قبض و درد شکم و زحمت سینه و پهلو و پشت و زانو
و خله یعنی مغص و یرقان و تب و تشنگی و غیره مفید بود
و اشتهای طعام زیاده کند اجزاء آن پوست روهیره چهارده سیر
بیرجون هشت سیر در دو من آب بجوشانند و نیم من بستانند
و ترکت، انکره، اجوان، تخم کشنیز، نمک سیاه
زیره سیاه، قسط، نمکنک، ناردان، دیودار، بزنواج
جوکهار، پکهه مول، بابرنک، چترک، هوه، چهر، هریکدرم
سوده خمیر سازد و نیم من شیر گاو انداخته بپزد و بخورد
روغن آمله جهت خشکی دست و پا و خارش بدن و قوبا
اکلا و طلا مفید است و دفع صفرا نماید و هضم طعام کند

وهرکاه

وهرکاه شخصی [illegible] که [illegible] خورده باشد
و از کثرت حرارت اندیشه نماید هر روز [illegible] ازین روغن
در طعام کرده بخورد که دفع مضرت نماید اخلاط آن لسان
زردچوبه، دارچوبه، صندلین، اکر، الایچی، موتهه، اودی
قلعقلد راز، بیت پاپره، و بخ کلوی، منجت، پوست
تیب، پوست درخت کهر، جتهمد، ترایمان، اتویک، کها
هلیله بلیله آمله، هر یک پنج تانک همه اجزا در دیک بکند و نیم
من آب کرده بجوشانند تا ده سیر آب بماند بعد از آن صاف کرده
و با ده سیر روغن ستور بجوشانند تا اجزا و آب تحلیل رود و روغن
خالص بماند بکار برد روغن سام ابرص چون بر خنازیر طلا کنند
اگر تا سینه رسیده باشد دفع شود صنعت آن یکعدد
سام ابرص که جلپاسه نیز گویند و دو کیلو روغن کنجد انداخته
بجوشانند تا مضمحل شود پس آن را خاکستر شاخ و سم ماده
گاو سه توله در آن کرده چند جوش دهند و فرود آورده
نگاه دارند روغن حقنه بدانکه حقنه در کتب معتبره هند
هست و رسمت کم نامدار داما درین عصر که حکمای
حاذق در میان کم و بسیار کم یابند حقنه چندان رواج

تخم کرفس یک درم تخم امرود تخم خیار هر یک نیم درم تخم خربزه
تخم شاهدانه هر یک نیم درم شیره برگ انجیر شیره برگ انار
شیره برگ بید هر یک نیم درم شیره برگ سماق هر یک نیم درم
شیره برگ بیدمشک هر یک نیم درم هیاوی یا بوزیدان چوبه
بیخ هر یک نیم درم زرنیخ سرخ اسپرک کنج هر یک ده توله
اول این اجزا را چوب کرده چنانکه رسم است کار سازند بعد
باشیرهای مذکور مخروج ساخته سه وزن مجموع اجزای
معالجه روغن کنجد کنند و شیر بز یا شیر گاو دو وزن روغن
همه یکجا سازند و در ظرف آهن بجوشانند و روغن را صاف
کرده نگاه دارند قبل از کرتی جهت انواع درد کوش که
از سردی و باد و اخلاط ازج باشد مفید است اجزای آن
تخم تلسی یک یعنی اکرتی خردل سیر باغی برگ بید
زرد چوبه بابرنگ هم مساوی الوزن نیم کوب کرده در روغن
کنجد و آب بجوشانند و صاف کرده استعمال نمایند روغن مصطکی
بیارند روغن زیت یا کنجد یکجا دو درم مصطکی کوفته پانزده درم
هر دو را در شیشه کنند و در دیگ پر آب شیشه بیاویزند
چنانکه حلق و سر شیشه بیرون آب باشد و باقی در آب همه
آتش او فروزند تا مصطکی بار و غن یکی شود و از طبلاکرده دایر

در دهم اشاکی شود [illegible] تمام آنچون بردارند
و بیرون دو سه روز بماند هر آینه کوشت زیادتی کند و عروق فا
را مضمحل ساخته تخفیف تمام دهد و اگر دو قطره ازین بر سیماب
مصفا اندازند بمالند چندانکه سیماب جمل شود بین آزا با بزر
تخول خایده بخورند در فواید بهتر ازین سند و راست و اگر
برخاریش اسب بمالند به شود و مولف شخصی را دید که دو اول
کف دست و پای طرفین کرفت و سختی بسیار بود روغنیه کرده بعد
از سه روز ایام کفهای دست و پا سفید کشت یعنی مبروص کردیدند
شش توله سیماب را با یکتوله روغن کندنا در بیست یک روز
و نان کندم بی نمک با روغن یا خشکه بر بخ بی نمک با روغن
غذای خود ساخت هر آینه سفیدی کف دست که نازه بهم رسیده
بود خوب شده شفا یافت روز بروز در وزن سیماب می افزوده باشد
بنوعی که در مدت بیست و یکروز شش توله سیماب خورده شود
و آن مبروص را دیدیم که روز دهم یازدهم جوشش کلویم رسانیده
و بخ دندانها ورم کرد و اشتها بر طرف شد و ضعف روی نمالید کشت
و زیاده از هجده روز ندارد و بخورده بر طرف کرد امّا از ان مرض کرد
امّا از ان مرض صعب که نازه بهم رسیده بود نجات یافت

طلاء مزلق بیاورند و کف لب و دندان را علی الصباح کنند که خو [illegible]
دار شده لوتی [illegible] روغن کاو و بیا میزنند و پارچه کرباس را با آن [illegible]
[illegible] سیخ آهن به بندند و با آتش روشن کرده محاذی ظرفی که از
آن [illegible] پارچه هر چه روغن بچکد جمع کرده نگاه دارند و بوقت
استعمال نمایند روغن حبة الململ چون بر کف دست و پا مالند
و بعد از ساعتی بمجامعت مشغول گردند امساك در انزال منی
واقع شود و اگر باب سرد بشویند عمل آن برطرف شود اجزاء آن
تخم داتوره کنگچی سرخ هر یك نیم سیر جوکوب کرده بطریق
پتال جنتر روغن بکشند روغن بید انجیر خطائی چون یك کنج از آن بخورند
مسهل صفرا و اخلاط لزج باشد و بلغم را از اعماق بدن و بیرون
بیرون کنند اجزاء آن تخم جیپال را مدبر سازند و مقشر کرده
و زبان او را دور کرده بطریقی که روغن کنجد و غیره کشند
روغن کشند نگاه دارند و بوقت حاجت کار فرمایند روغن
بیل از کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده آنچه خواص
این تیل بیل بنظر آمد اگر بتجربه مقرون گردد از عجایب و نوادر
خواهد بود تخم بیل بطریق پتال جنتر روغن کشند و مدتی ماه
بخورند و منافع بیشمار مشاهده کنند طریق خوردن وی

هندی تیل کنگچی گویند ۱۲

هندی تیل جیپال گویند ۱۲

ایشت

ایشت و هلیله بلیله آمله هر یك [illegible] کوفته در آب جوشانیده صاف
کنند و یك دانك ازین روغن با آن ممزوج ساخته چهل روز بیاشامند
روغن زرد برای جراحات شمشیر و دندان [illegible] و جرب و جمیع
جوششها نافع است گوشت برویاند و زود خشك گرداند و مستعمل
حکمای عصر مولفناست اجزاء آن زرد چوبه دارهلد دیو دار
مرهتی مغز تخم کرنج دو دانه دکانی که نخود برشته میکنند
برابر سفوف کرده چهار وزن مجموع روغن کنجد کنند و در کاه
پوست کیکر که چهار وزن روغن مذکور باشد بپزند و طلا
کنند و پارچه باریك و یا پنبه محلوج را بروغن تر کرده به بسته
بر جراحت میگذاشته باشند و اگر هر روز باب گرم بلکه با کاه
پوست بابول مغیلان زخم را می شسته باشند بهتر دهن العاشقین
که آنرا تیل عنبر نیز گویند بغایت خوشبو و لطیف باشد و غیره
خوش طبع آنرا بهتر از چوه دانند و سلطان محمود بیگرای گجراتی
چون از رنگ و چسبندگی چوه آزرده بود این تیل را اختراع
کرده است آنرا چوه سفید محمودی نیز خوانند اجزاء آن برگ
ریحان، گل کیوره، گل نارنج، گل سیوتی، گل مولسری، گل [illegible]
بالک سیاه، سیلارس، تگ لادن، کلنبك، دونه، جهلیله، بالگو

ویا زبالای

نخل لینه غیر که نه از برای خوردن است معتبر نیست همین قدر کفایت
کند چرا نباید آنقدر که ادویه خاصیت و مزاج خود را باب
دهن بیطل استعمال نمایند و همچنین قاعده کلیه نهاده اند که کاره
نانات در دفع اسهال و غیره بهمه از معاجین و سفوف
و اقراص است چه کوبیدن التیام و سریع الهضم و لطیف است
پس اولی آنست که در اسهال دموی اول کاره را استعمال نمایند
بعد از آن اگر احتیاج افتد اقراص و سفوف بخورند آنگاه اگر ضعفی
در میان معدنیات که قابض و مخفف باشند استعمال کنند
و نباتیان منع کرده اند که اجزاء را در آب نخیسانند بلکه در سیاب
آب داده بخوشانند و در منع آن دو قول است یکی آنکه نخیساندن
خاصیت اجزا را نمیبرد دوم آنکه از خیساندن کاه باشد که
کرمی حباب وغیره در وی متکون شود و کشتن جاندار بیش از انتفاع
ممنوع است مطبوخ تخم کشنیز برای دفع اسهال صفراوی و بلغمی
و دموی و بحبس مشکم و حیضه نافع است مطبوخی است مبارک
کاره و نکاره آن صبح و شام بخورند و غذا اختنکه برنج و پرهیز
غذا نمایند و اگر ماست چکه شیرین کاو کاهی بخورند ضرور
نمیدارد و در جمیع معالجات اسهال و بحبس تقلیل غذا مطلوب است

در آن باب فرق چندان مخالفت ندارد و اگر اسهال کهنه قوی باشد
دو هفته بلکه سه هفته این مطبوخ را بخورند و در تقلیل و
تلطیف غذا کوشند و اگر حرارت غلبه داشته باشد عوض تخم
کالا کوره کنند و این حکم در جمیع کارها و اقراص اسهال جاری است
اجزاء آن تخم کشنیز موهنه یا المسعید از بخیل هفت مثقال
مغز بیل هر یک پنج درم قانات نیم کوب کرده سیه قسمت نمایند
نوظر و زنیار حصه را در آب بجوشانند و صبح و شام کاره و
نکاره بخورند و اگر احتیاج شود سه روز دیگر این مطبوخ را
ترند و چون بابر از خون باشد زنجبیل را سه قانات کنند و پنج
قانات کل دهاوه و چهار قانات اندرجو بر اجزاء مذکور اضافه
نمایند و اگر تب نیز باشد کاوی داخل کنند مطبوخ سعد احت
اقسام اسهال مفید است شخصی که هر روز یکوله فیون میخورد
اسهال دموی بهم رسانید و از انجا که علاج اسهال کسانی که
با فیون عادت کرده باشند در کمال صعوبت است حکمای عصر
هر چند در معالجه و تدارک آن میکوشند فائده مترتب
نمیشد آخر شوبندت که حکیم حاذق بود بدین کاره و نکاره
دفع آن مرض نمود اما وقت ظهر خاک کهری سفید یکوله فیون

بهندی کاره دوسه کویند ۱۲

یعنی اصل المثوس

بهندی کاره کچال کویند ۱۲

بهندی کاره پنج کانه کویند ۱۲

بهندی کاره دالچینی کویند ۱۲

بهندی کاره تاماں کویند ۱۲

یعنی مقل

هو

وزیاعط یا نخود ... انواع بواسیر و درد ... جمیع

نیادری و بلعنی یا سوده دهند و قوتی باه بخشد اجزاء آن موثه

بعنی شود

بیه مویز کوفته مع ده سیر قند کهنه و سی سیر آب چاه شیرین در ظرفی

کرده هفت دو هفته دفن کند بعد صاف کرده بیاشامند شربت

در زمستان برای افلیج و انواع باد خاصه در زمستان سود دهد آزمود

بود اجزاء آن سیر هفتاد و سیر و نیم کوفته مع نیم سیر قند کهنه

و نیم من آب چاه شیرین در ظرفی کند و دفن کرده بعد دو هفته

صاف کرده بخورد شربت محمدیه هضم طعام کند و قوه باه سازد

و رنگ رو سرخ گرداند و نشاط آورد و قولنج را نفع کند و معده

و امعا را از رطوبات فضلی پاک سازد و رنگ رو سرخ گرداند

و حرارت عزیزی برانگیزد و قوای زایل سازد و دماغ را کرم کند

و امراض بلغمی و بادی را منفعت بخشد و علتهای که از باد

و بلغم و صفرا حادث شده باشند دفع کند و ملین باشد خاصه

که نباشتا خورند و نشاید که نباشتا بسیار خورند و بعد از

خوردن آسود در ساعت غذا خورند خاصه گوشت که در روغن

مطبخه کرده باشند و نان کندم و کباب بسیار موافق بود و این

قاعده در جمیع آسوها مرعی باید داشت اجزاء آن کهیلی بکنیلا

هو

هو ... کجور ... سنبل الطیب ... اطهار الطیب ... الاجی و نقل ... زنجبیل کبابه خیبنی ... عاقرقرحا ... نخ ... تالیسپر طباشیر ... نوشادر ... قلقل کرد ... قلقلدران ... تخم کلکی ... قسط ... فوفل ... آمودہ ... برمی ... برمہ ... ناکیسر ... ابرنک ... سنبل ... میدہ ... بھنگرا ... کلوی ... مونسلی ... تخم کوینج ... کھونکرو ... دارھلد ... کابھل ... بھار ... موچرس ... اسکند ... بچناک ... شکیا ... خرزہ ...

دافع قی ... جهت دفع قی اگر کسی را بسیار قی آمده باشد و بهیچ

چیز نایستد بیارد پوست بیخ نیب که انرا بهال گویند باد و بابونه

قلفرسانیده بدهند باذن الهی هماندم بایستد سربت جدار ...

جهت دفع یرقان و هیجان صفرا مجرب ست باید که چند گاه بآن

مداومت نمایند و از ترشی و غذاهای نقاخ و غلیظ پرهیز کنند

اجزا مغز خیار شنبر یکتوله آب نیشکر چهار تولہ هردو را

بدست مالیده ناشتا بخورند و اگر تلیین کمتر بهم سند در شبانروز

بدو سه دفعه آب نیشکر خالص بخورند سربت ما الجبن

که بهندی سکنگبین بضم سین مهمله و سکون کاف و تاء منقوطین

نامست و اگر بجیم بنویسند بضم جیم بنویسند هضم طعام کند و دهن

خوش بو سازد و خوشحالی بخشد و غم زایل گرداند اخلاط آن

بهندی آسوی مرتبه گویند ۱۲

بهندی آسوی کس خواند ۱۲

بهندی آسوی ... خواند ۱۲

بهندی آسوی ... خواند ۱۲

بهندی آسوی ... خواند ۱۲

بهندی آسوی ... خواند ۱۲

بهندی آسوی ... خواند ۱۲

بهندی آسوی ... خواند ۱۲

کافی ... دو سیر ... آب ... است ... سیر ... تخمیل
سه توله ... مثقال ... دو توله ... کوفته بخته همه را بجا کنند و در
ظرفی مناسب کرده و سرش مضبوط ساخته در کندم یا جواری
دفن کنند و بعد از سه چهار روز برآورده موافق طبیعت بالای
طعام بخورند. الباب الحادی عشر فی المراهم والاضمدة والاطلیة
مختصری از مراهم نوشته میشود. مرهم شحرف. برای جراحت دانه
و تانک یعنی آتشک و دیگر جراحات کهنه صعب و جرب و خارش
مفید است و مستعمل استادی حکیم محمد مصریست. اجزاء آن
سندور یکتوله. شنجرف موم سفید یکتوله. مردارسنگ یکتا
نوتیای هندی سوخته ربع تانک. سفیداب نیم تانک.
کوفته بخته در سه روغن کا و و یار و غن گل سرخ و یار و غن گل بابونه
و یار و غن کنجد خالص بقدر احتیاج مرهم کنند و اگر سفیداب
نباشد پوست تخم مرغ خانگی را سوخته و خاکستر ساخته عوض
آن کنند. مرهم اصل السوس. این مرهم برای جمیع جوشها
که در بدن بهم رسند خواه سر و خواه اعضای دیگر خواه بزرگ
و خواه طفل یک روزه ناضج و مفید است و مرهمی است مبارک
بکرات و مرات آزموده شده و چون ابلهٔ اطفال بر طرف شود

ورید ... کرم ... اوراق ... جوشش ... مرهم ... استعمال ... نمایند ... مرهم
حرب و حرقت مفعد و مرهم بی نظیر است و مولف گوید بهت
دست و کف پای شخصی پوست و خشکی عجب بهم رسانیده بود
و کیدک را برابر سحق کرده با مرهم و سمنک لیمو مزوج ساخته
و چند روز مرهم مالیدم خشکی برطرف شد و چون این مرهم
بردانهای باد فرنگ یما لمد حرقت و سوزش آنرا تخفیف حاصل
شود. اجزاء آن پوست درخت بیدی دارچوبه سنبل الطیب
الاجی. بالنسفید کنوته جشنمد یعنی اصل السوس قسط
هر کدام برابر کوفته بخته بعد رفع حاجت بار و غن دبر دشند و سحق
بلیغ نمایند تا هیچ مسکه نرم کردد و استعمال نمایند و اگر جوش
برطرف نشود و باز عود کند مرهم کندک بکار بندد. مرهم کندک
هر کاه مادهٔ جوشها و جراحتها غلیظ و حاد و آکال باشد و مرهم
مذکور خوب نشود و اگر خوب شود باز عود کند این مرهم
که مجربست استعمال نمایند. اجزاء آن کندک سیماب نیل
سندور بای سنک دردار یعنی سنک جراحت کنیله مورتوتیا
مردارسنک همه را مساوی الوزن کوفته بکلی سازند و سفوف
کرده نکاه دارند و عند الاحتیاج با موم و روغن مزوج ساخته

اقوام خاصیه او رام کردن و حلوای او قابض ملین است و بکرات تجربه
شده [illegible] تخم السیی یعنی کتان نه تانك تخم سن کما بادم
کوبند نه تانك سرشف تخ تانك کنجاره دوازده تانك کوفته
بخته با کاچی ولاوغ ترش خمیر کنند وضماد سازند و بعضی
دوازده تانك آرد جو داخل ساخته بر موضع ورم وکر ببندند
واگر نان سرد شود باز گرم کرده استعمال نمایند وچند مرتبه چنین
کنند ودر آخر بر موضع نادف بسته بگذارند طلاییه لذت
زهر مگیان سیاه وسپید چون باهم صلایه کرده بر قصبت عالند
وبخورند که نزدیکی کند از کرثت ادراك لذت قوت او
کردد وزهره کوسفند را نیز در این خاصیت است طلاییه
امساك این لیب مستعمل جوکیان است باید که خطل را خشك
کنند وبوقت حاجت بآب سایند بر قضیب مالد امساك بخشد
طلاییه عروسك ازده وحمت بطلاییه عروسك شهرت یافته یکی آنکه
عروس ازین طلاییه دایم شادمانست پس منسوب باو باشد
دوم آنکه عروسك یعنی جته سرخ که بهندی کنکی کویند
داخل این ترکیب میشود وچون اهل هند در طول زمان مجامعت
حرص اند وعشرت حالی را بر محنت مآلی ترجیح میدهند این ضماد

حمت

بحمت بطرا کرن اسحاق [illegible] شیرم پوست بیخ کینکر شیر پوست بیخ کتانی خورد دو برابر
شهاله سلادرش دو تانك قرنفل کاکوزعاقرقرحا زنجبیل
کتابه هر یك نیم تانك کوفته بیخته بالشیرهای مذکور وسادج
مروج ساخته وبحق طلیغ نمایند واقراص ساخته نکاهدارند
وبوقت حاجت بآب دهن یا عسل نرم کرده کار فرمایند قوت
آن چهل روز نماند الباب الثانی عشر فی الحقن ولیتة
حقنه ولیحقنه را چند نوع یکی سته کل خطمی نیم وتمیه بادیان
تخم شبت مغز کاچیره کل بفشه کشنیز موینز بورك چغندر
را آب بکیرند وباقی را نیم کوب کرده قدری آب در وی کرده
بجوشانند تا به نیمه آید پس صاف کرده فلوس ورد روغن کاو وقند
در وی کنند وبخطه بکذارند بعد کار فرمایند حقنه روغن کنجد
روغن کنجد شاش ماده کاو جغرات تخ تربخ سرکه هندی
هر یك هشت تولچه وسرشف قدری بآب سایند داخل کنند
واستعمال نمایند قبض شکم وباد ونفخ زایل کرداند حقنه سعد
موثه یعنی سعد هندی بآب بساید وبشهد وآب سختی
کوشت کوسفند وروغن کاو هر یك دو درم را زیاده هشت درم

وجائکه در بابا جهان
ذکر کرده شد حقنه در کت
معتبره مذکور است ودر نسخه
کم نامند

نکسنك چهار درم سوده با ذکاره بیخ حیدا بخورند و حقنه نمایند
کدو انیسون و خلبه شکم و مثانه و لحیه دفع کرده حقنه بیخ سیاه انجر
خون می آرد و قوت بخشد و سنی یفزا بك و سرخجاد و دوران و
تجا سیر و غلوله شکم و قبض و حبس بول و تب و امراض بارد و نفخ
شکم و درد سینه و ران کمر و ظهیکاه و کوش و سر و استخاضه و
قوا مش و سرفه و سنك مثانه دفع کند و چشم روشن سازد
و از معتهای معتبر هنداست اخلاط آن مونهه کلوی بیخ
بیدانجر بداد موسلی سفید راسنا روین انجار شنبر اوسه
یعنی خن تراهان بلیله بچول لخوزه بجوز القی هر کدام سه توله
آب کار مسازد و ربع آن بستانند بعد چهار سیر شیر کاو در و کرده
چندان بجوشانند که شیر خالص بماند پس ربع وزن شیر شود
با ی کوشت جانور صحرای کند مثل آهو و دراج و همچنین روغن
کاو و شهد و نکسنك بزکند و سفوف این ادویه هم فرض
کرده بیامیزد و شیر کرم حقنه کند چشمها را زیاخ تر بند
اند رجو تخم شبت شفا الباب الثالث فی المزاج و الشعر
عزعزه ماسه سخت اورام و اوجاع حلق نافعست و محلل اورام
صفراوی و بادی بود و جوشش دهن دفع نماید اخلاط آن

دماسه دوازده ماشه تخم کشنیز سه ماشه نانخواه زنجبیل سه ماشه نانخواه
السیر بیخ نانخواه بیخ شت سه نانخواه همه را نیم کوب کرده چنانچه
رسم است بجوشانند و صاف کرده نیم کرم غرغره کنند و چند روز
مداومت نمایند غرغره عاقرقرحا برای دفع امراض سرکه از بهترین
باشد اجزای آن عاقرقرحا زنجبیل فلفل کرد فلفل دراز ثمر کاه
هر کدام یکتوله همه را نیم کوب کرده درد و سیر آب بجوشانند چون
یك سیر بماند صاف کرده ربع سیر شیره زنجبیل تر و سیه تولچه
عسل داخل نموده بر هم زنند و بآن غرغره نمایند غرغره نمکسناب
این غرغره است که از بحر برا قسام غراغر مستغنی سازد نمکسناب
یك و نیم درم فلفلین زنجبیل هر یك نیم درم با دوازده درم
شیره زنجبیل تر بیامیزد و بالوده مضمضه کند و اگر قدری
بیاشامد و قطره در بینی چکاند بهتر باشد غرغره سرکا نکوده
سرکه انکوری ربع سیر شیره ادرك نه درم سفوف خردل
یکدرم بکجا کرده کرم سازد و بر پای نشسته غرغره کند و ساعتی
دهان کشاده دارد بارجهای بلغم بیرون آفتد و سینه و حلق
و دماغ پاك کردد و چشم روشن شود و طعام نیك کوارد
الباب الرابع عشر فی ذکر ادویه المفرده و

یعنی زنجبیل تر

انواع امراض بادویه نباتی وحیوانی علاج میکند بعد نباتی
نیز که سریع التاثیر اند معالجه مینمایند بلکه انواع مرض هر
در بدن جای کند و بهیچ ادویه نباتی وحیوانی علاج نیابد
بعد نیابت متمسک کشته از الله مرض متفرق میماند و از انها
باسواع کار میکردند وحکمای ممالک دیگر بنا کرچه در معالجات
استعمال میکنند امانه دران مرتبه که درین آمن حکمای هند
رسیده وچون عارفان منصف عناد یکسو نهاده خوب ملاحظه
کنند هرآینه صدای احسنت درکینا فلان اندازند
در بعضی از ممالک هند که هوایش در کمال رطوبت ضرب
المثل است چون ولایت کرناتک وبجانکر و برخی از مملکت
تلنک وکور و بنکاله وامثال آن و دران ولایات نباتات
راجتناق در ازاله امراض تاثیر نباشد مدار بر استعمال رسا
است وهرچه از معدنیات برورده قابل خوردن سازند
آنرا رسایں خوانند بفتح یا ودر کتاب جکدسا امرد ساکسر
ثبت افتاده که هرکاه سیمات وامثال آنرا رسایں کویند
پس دیکرها را که رسایں کویند طرد اللباب باشد ورسایں

در بابت نزله را کویند چون رسن سیماب قوت ذایقه را زیاده کرداند
واهاقر انخوش مزه سازند هرانینه سیماب پرورده را رسایں کویند
تسمیه شی باشم لازم وعوام الناس رسایں کویند بکسر راو یاء تحتانی
چنین مخمر سازند که رسن بزبان هندی اب شی است چون تخم
بعد از سوختن خلاصه می ماند هرآینه آنها را رسایں کویند
ودر کتب معتبره ما واهل هند مسطور است که درمان کول و شخص
سه چیز باید تا هم باه بکمال رسد اول انکه غذا بسیار دهند
دوم انکه بادانکیز دسیم آمیل بکر می داشته باشد امّا آنچه در
هرسه معنی حاصل است نخود است ولوبیا وکرز وشلغم وامثال
ذلک وآنچه در روی دو معنی حاصل باشد مثل باقلی که در
غذای بسیار ورطوبت فزونی هست لیک حرارت نیست که
ازان رطوبت بادا انکیز دپس اکر چیزی کرم چون زنجبیل دارچین
وشقاقل باوی ترکیب کنند هرسه معنی حاصل آید وغرض
ازین سخن آنست که جمیع رسایں کرم وحنتک اند ومعدا عتدال
دارند پس اکرچه در عمل باه کامل نباشند لیک چون رطوبت
در ابدان غلبه داشته باشد چنانکه در ممالک هند وغذاهای
بادانکیز خورده شود ویا انکه غذای خنتک بادانکیز خورد

آنرا بماء صلایه کرده پاک سازند و از عشق بر آورند و بعضی گویند
احتیاج بآنها نیست هرگاه سیماب را با کوکره چنانکه بباید در شیشه
کنند و آفش کنند دهند آنچه صاف است مصعد شود و اجزای
اسرب و نضاص و غیره خاکستر کرده و خاکستر اینها خود مضرت
نمیرساند و این معزون بصواب مینماید و مجهز بن سیماب مصفا
آن بود که او را از شیخوف برآورده باشند و طریق آن بیاید
دیگر بباید دانست که رس سند و در با اعمال خاص رنگارنگ میسازند
و هر کدام دعوی میکنند که عمل من خوبست لیک رنگ آن در خواص
دخل ندارد و اینها بعوام بازی داد نست دیگر بعضی میگویند
که رس سند و را علی الدوام باید بر آتش دود نکند
و این هم عقل باور نمیکند و ظاهرا محض فریب است دیگر بعضی
که گویند که رس سند و خوب آنست که هرگاه چند روز بخورند
پخ دندان و حلق و ملازه و رم و جوشش نکند و درد ننماید
و این نیز محض حرف و صوت است که رس را خوردن سند الیته
اینها باید هرسند و خوردن سند و تنها عبث است فایده سند
نمیکنند بلی جمیع حکمای هند باتفاق میگویند که او مرکب
او و بر تنهائی و معد نیست باید قلیلی از آن داخل کرده بخورند

تا آنرا زود با تمام [illegible]

گویند سیماب مصفاده توله کندک معلوم [illegible]
در هاون سنگی نحو بلیغ نمایند بعد هفت بهاون از شیر شکر
سفید سبز تازه بدهند و هفت بهاون شیره دو رله و هفت
بهاون شیرهٔ پوست درخت کانی سانوز و بهاون ازاکو بدهند
که بشیره چیزی ترکرده خشک سازند و از آب نیز خواسته
و ازین درختها که بهاون آن مذکور شد اگر تازه نباشد خشک نیم
کوب کرده کار سازند و بآن بهاون دهند و اگر خواهند که رس
سند و رخوش رنگ باشد کبر و یعنی کل سرخ و پهنکی بهمی
زاج سفید داخل کرده در شیشه که بکل حکمت کرده باشند کنند
و سرش بکل حکمت بگیرند آنگاه دو رادویه بر زنند تا بکردن
شیشه برسند پس سه شبانروز آتش کنند بلت شبانروز آتش ملایم
و روز دوم میانه و روز سیوم بسیار بعد ازان چون سرد شود
شیشه را شکسته رس سند و را برآورند و اگر درین مدت در آتش
دادن فاصله شود قصوری ندارد و بعضی از حکمای هند
دران رس سند و را دیگر بار هشت توله کندک کنند و یکی ازانها
که گذشت بهاون دهند و چنانکه گفته شد در شیشه کرده آتش

آنقدر بخند بر آویخته نگاه دارند تا بخوبی تمام کبریت کرده شود
کرده با آتش توده بر نهند تا هفت شبانه روز بسته بر پشته کنند و بعضی
کمدان کبریت کرده باشند لیک اینها غبث و بیفایده است بسیار باشد
که سیماب همه بطرف شده بجز کدک نماند صنعت هر سیم نوع دیگر
از این نوع معمول طایفه جوگیانست بیاورند خشت پخته بزرگ
و میان او را خالی کنند و بخاک را با آب سائیده بالای یکدیگر
کرده باسمالند پس سیماب مصفا را کندک مساوی الوزن بحق
کردن بلیغ مضمحل ساخته در آن پارچه بندند و در کوخشت
مذکور اندک تخم داتوره انداخته و بسته سیماب بران گذاشته
بوسیله اندک تخم داتوره دیگر بریزند و بالای آن خشت
دیگر که آن نیز کوداشته باشد بگذارند و در زمرا یکل حکمت
کرفته در زهر بن کنند چنانکه پشت خشت بالا نمایان باشد پس
نه شبانه روز با بیشتر آتش پاچک دشتی کنند و چون سرد شود
برآورده نگاه دارند ایضا صنعت هر سیم نوع دیگر و این نوع نیز مستعمل
جوگیان است و سیم بفتح با و سین و سکون میم خاکستر را گویند
طریقش اینست اخلاط آن سیماب سه تولچه کندک چهار تولچه
در کوه انداخته باشیر صبر تمام یکجا سازند و در آفتاب خشک

کرده

خشک کرده در چاه عمیق بیندازند تا آنکه دو نیم روز کندک آن
زیکی در رو کند و آن بسته کندک و سیماب را بالای آن نگاه دارند و
دیگر دیک بر بزند چنانکه دیک از زمین بسته چهار انگشت فاصله
بود و شبانه روز بالای آن آتش پاچک دشتی کنند و چون سرد شود
برآورده نگاه دارند و شربت اقسام رس سند و دو نیم کنج است تا اینکه
باید که با مصلح بخورند و تنها نخورند و مصلح رس سند و دو
شحمه است منافع رس سند باد و بلغم و سنکهرنی و سرفه و دمه
و کرم شکم و سوزاک و برقان و تب کهنه و ضعف باه را مفید است
زمین کبود چون سیماب فی کندک خاکستر سازند و زاج سفید
داخل کنند آنرا زمین کبود خوانند و این قسم خاکستر سیماب پخته را
سند و رو روی و جیجو و ملازه را مضرت رسانند ازین سبب
پنج روز زیاده پانی نخورند و اگر احتیاج شود چند روز فاصله
ساخته باز باستعمال آن پردازند اجزاء آن سیماب مصفا
ده قانک شنکر و یعنی کل سرخ نمک سنک بهنکی یعنی
زاج سفید هر یک ده قانک همه را با آب صلابه نموده قرص سازند
و در نه دیک نمک کرده آن قرص را که خشک شده باشد بالای
آن بگذارند و دیک دیگر را که اندرونش بخاک کهری و شیره

دانوره آنرا نرم ساخته بر ریگ اندک اندک بکذارند و زرنیخ بکل
حکمت کرده و محکم سازند و سه شبانروز چنانکه در سر سندروس
کذشت آتش دهند تا کاه دیك را کشاده آنچه ته دیك بالا باشد
بر آورند که رس کبود اعلی باشد و شرح و پندیت حکیم میکفت که
شخصی را اصلا قوت مجامعت نماند شکایت پیش من آورد و من
این نوع رس کبود را که نه شبانروز آتش داده بودم هر روز
یك کنج وزن با مصلح او دادم و مداومت فرمود بحالت اصلی
باز آمد و باید دانست که دیك سفالین که در عمل این نوع امور
بر آتش کذارند چون رطوبت داخل آن نخواهد بود از آتش زود
خواهد خراب شد پس اولی آنست که ته آن دیك را باین اجزا
اندود کنند خشت آهکین و مقنا طیس را نرم کرده بخون کوسفند
تمر کنند و از جانب بیرون بر ته دیك مالند و خشك سازند
که مستحکم کردد و عوض مقناطیس خاك بانبور است و عوض
بانبور کل کوزه کران سه بخش و سر کبود نیم کنج است تاد و کنج و
مصلح وی که بهندی انبان کویند عسل باشد منافع آن
انواع باد و اقسام سوداك را سود دهد و کرمهای دانه و زنك
و غیره و دمهای کهن و ناصور بینی و جوشش سر و خارش غیر

خام و پخته و بهنك مثانه و سرعت انزال و ضعف کبد را رفع کند
فایده بیستم که بهندی پانه نیم کویند بیاورند مثل
آوراق تبك سازند و نمك و کوه کبود و شیره پوست بیخ درخت
آك باشیره سفیدالی هر سه را یکجا نمایند و بر اوراق مس طلا یه
کرده در صحن کلین نهند و در میان آتش سرکین صحرایی کذاشته
اوراق را پاك سازند و نیم وزن مس سیماب دوم وزن هر دو
کندك پس اوراق را بیشویند و کندك را باشیره صبر تازه یکجا
سازند و بر یکان یکان ورق مس بمالند و بالای هم بدرد دیکر
کلین بکذارند و کاسه کلین بران نهاده در زیر بکل حکمت کرده
و آن قدر نمك در دیك ریزند که کاسه بپوشید شود پس بر یك
دان کذاشته تا شش ساعت آتش متوسط برافروزند بعد از
شش ساعت دیکر آتش تند برافروزند آنکاه بر آورده باشیر کاه
صلابه بلیغ نمایند و در ظرف کلین دیکر بکذارند و در زیر
بکل حکمت کرفته در آتش سرکین صحرائی کنند و چون سرد کردد
بر آورده بهمین نهج یکبار دیکر بروغن کاو و یکبار دیکر ماست
کاو پخته دهند و هر سه بار آتش برند و بباید دانست که در
کاسه که واژکون بر دیك میکذارند چیزی بطریق شیرف

کذا نقله بالای آن بدهم کز سرکین بکذارد و آنرا بدهند و
کرفس و شاهسپرم سرکین مطلقا نامها بر آورند و ظاهر ایجزها
منکور صلابه کردن و بایرن فلج و آنرا سرکین کاو کردن محض
حرق و فضولت است بی باید که آهن خوب سوخته خاکستر کرده
بهر عنوان که باشد والله اعلم بالصواب و فوت لوه بسم بلکه
جمیع رسایر ادویه بماند فوع لوه بسم مدر و محرارت عزیزی زیاده
کند و استسقا و بهای کهن که از تعفن رطوبات باشد و سکته
و وجع مفاصل را سود مند است و اقسام بواسیر و قولنج و ضیق
النفس بادی و بلغمی و سلس البول و سوزاک و خفقان سوء
و کرم و درد سر اگرچه صفرائی باشد بر طرف سازد و یرقان
خواه از سده مجاری باشد و خواه از غلبه صفرا دفع کند چه که
حکمای هند اتفاق دارند که آن دافع صفراست و تزد مخلص
نیز بوضوح پیوسته که هر علت که از اشتداد خون و صفرا باشد
باشد لوه بسم آنرا دفع میکند هیچو جوشنهای ظاهر جلد و حرارت
شش و خونی که غیر حیض از عورات جاری شود و امثال آن چرا
که لوه بسم اگرچه حشک و مایل بکر می است لیک بالخاصیه خون را
صاف میسازد و اشتداد او را زایل میکند از همین سبب است

کاقسام

که اقسام بواسیر را نافع است و همچنین فوق همه ادویه
زایل کردانند و منی بیفزاید و نفوظ آورد و در طب بشارت قوی
است که اگر هر سال کسی یکماه متصل لوه بسم بخورد موی او
بزودی سفید نکردد و هم او کوید که خاصیت آهن کشته و مس
سوخته بر یک نهجست و اصلا تفاوت و تفرقه نیست مکر آنکه
بسم مس ملیین و معتدل باشد و بسم آهن قابض والله اعلم
بالصواب فوع لوه بسم مدر فوع آهن رم است که بعضی کویند
کویند و چون خاکستر سازند مندور نامند و کرم و خشک
دانند لیک کرم مایل باعتدال و مراد ما از هم در اینجا خرد
الحدید است نه توبال الحدید و خرد الحدید آنست که هر کاه
آهن را در آتش برند و کداخته شود چیزی از وجدا شده بیفتد
و توبال آنکه چون آهن تفته بر سندان کذارند و مطرقه بکوبند
ورقها از وجدا شده بیفتد و ریم هر چند کهنه باشد بهتر ازانکه
اکر صد سال یاد و بیست سال پیشتر بر و کذشته باشد و آنرا
مندور سازند بی شبهه و نظیر خواهد بود خاصه که دران
مدت دراز خاک و باد و باران و آفتاب دیده باشد و علی
ای حال طریق عمل وی آنست که رم آهن را نرم کنند آنکاه بالا

برسنگ مرمر صلایه ای آنرا کوفته هر بها نخته در ظروف سفالین نهند
بر روی آهن چندان بآتش برند که خاکستر گردد و پیشتر بهنگرد و بدان
خمیر غلهای که آهن را بهاون میساید ندان را نیز میتوان داد و چون
در مقابل آفتاب گذارند و در روی برف و در خشت کی محسوس
نشود استعمال نمایند و اگر خواهند که سرخ شود و بیشتر از شیره
قندی بهاون داده در زیر آتش برند تا سرخ شود و اگر نشود با
بیخ سیاه چوبلانی یا آب پارنجی درخت برهنی ریش برگ
آویزان میشود از درخت بن بهاون داده با آتش کنند و اگر
باین هم سرخ نشود یا این بهاونها میسر نباشد کوفته باشد همین
که خاکستر شد و در خشت کی او بر طرف گشت کافیست استعمال
میتواند کرد چرا که ونک در حل در منفعت و خواص ندارد لیک
اگر در آخر جوبه بیخ امرود بت دهند فایده عظیم بخشد منافع آن
سکمرنی و صمغ و علتهای بادی را دفع نماید و فربهی آورد
و منی بیفزاید و هضم طعام کند و جذام و دیگر ریشها را زایل سازد
و سنک کرده بر نزاند و انواع اسهال را مفید باشد و چون حرارت
و یبوست او معتدل است حرارت عزیزی بیفزاید پیش بت او یک
ماشه یا دو ماشه است باید که مصلح نخورند صنعت ونک بسم

بهندی ونک گویند
و خاکسترش را ونک بسم

قلعی را بهندی ونک کهن گویند و خاکسترش را ونک بسم و هر کدام تغیه
و تصفیه او بچیزی که چون در آن چندان منفعت نیافتیم
ساکت گشته همین طریق بهاختن آن مرقوم میسازد بیاورند قلعی
خالص را در ظرف کلان کرده بر دیگدان نهند و آتش را قوی و تند
چون بگذارد خاکستر پوست درخت ابلی و خاکستر پوست
درخت پیل از هر کدام قدری داخل قلعی کرده بکیجه آهنین
چندان حرکت دهند که خاکستر گردد لیکن تا دم آخر می باید
که آتش سرد نکردد و بعضی نا نخواه و سفوف زرد چوبه بهمین
طریق خاکستر سازند پس برآورده چهار پیمانه بشیشه صبر بها
دهد و صلایه نموده با آتش برند چون وزن نماند و خاکستر های
مذکور سوخته بر طرف شود به بیخ امرود بهاون داده و هر کدام
را آتش کرده نگاه دارند اینست ونک بسم خالص فرخ آید و کسر
بهنگیسر گویند این نیز کم نفع تر اصل است صنعت وی چنین
بود ونک بسم سه تولچه کندک چهار تولچه سیماب یکتولچه هر یکجا
کرده با لعاب صبر صلایه بلیغ نمایند و خشک کرده بطریق رس
سندور در شیشه که بکل حکمت کرفته باشند بکنند و چنانکه
کذشت شش ساعت آتش دهند و چون سرد شود برآورده نگاه دارند

فصل

گویند کشتن کاو میش و ماکیان حکما سکر این اند تب دق
از خورد ن آبسم بر طرف شود بشرط با مصلح نخورند گویند در عهد
علی عادلشاه والی بیجاپور یکی از مردم مقرب بت دق بهم رسانید
و حکیم سن الله و حکیم شاه احمد شیرازی بمعالجه او مشغول
شده چون فائده نکرد سلطان مذکور از حکمای هند طلب معالجه
نمود یکی از ایشان که شروپندیت نام داشت متعهد تداوی
شده گفت ایسونه بسم و مصلح آن علاج میکنم حکیم سن الله و
شاه احمد معارض او شده گفتند ترکیب طبی مذکور است
که بت دق از غذاء رطوبات اول و دوم بهم رسد و از خاکستر
طلاکه بپوست او در درجه اعلی است و بقول مشهور کرمی قاتل
چکونه دفع شده و صورت بندد حکیم برهمن گفت درین مرض
حرارت غریزی از غلبهٔ حرارت عارضی نقصان می پذیرد و
ازین سبب هاضمه ضعیف شده غذای بدن حاصل نمیشود
و رطوبات اصلی بدل ما یتحلل میکردد و حرارت تب نیز غذا
آن میشود و هرگاه یکی چیزی راد و چیز در مقام افساد شوند
باید که وقت معالجه زوال هرد و منظور طبیب باشد اگر ممکن بود
والا در مقام مدافعه سبب اقوی شود و لامحاله که عدم وصول

غذا میدهد چون قوت هاضمه بحال آید رطوبات اصلی و کما آنرا
چون غذائی یابد رطوبات اصلی را بدل ما یتحلل میسازد و قوت حرارت
عارضی اگرچه افنای رطوبات اصلی مینماید اما بنه آنرا غذا کرده و
اول مذکور شد پس اولی آنست که اول تقویت هاضمه غایتند
باین طریق که مدد حرارت عزیزی کنند و قوت هاضمه را محرک
آورند تا کیلوس و کیموس صالح حاصل شود و غذا بجمیع بدن
رسیده رطوبات اصلی زایل نکردد بلکه متزاید کردد و طبیعت
فرصت یافته دشمن صعب قوی را که عبارت از مرض دق باشد
از شهرستان بدن باذن الله بیرون کند چون در مجلس آن
بادشاه سخن باینجا رسید حکیم سن الله و حکیم شاه احمد گفتند
حکم و منصف میان و شما علاج است پس آن مریض را بشروپندیت
سپردند او سونه بسم را که تقویت دل نیز میکند با مصلح داده
در مدت یکماه و نیم علاج کرد و الله اعلم بکیفیة الحال سونه
مرکبی مرقشیای ذهبی زاد هندی سونه مکتی بسم
خوانند آنرا نیز مثل مس محرق مسازند و دران آخر یکمرتبه بشیر
صبر زرد سحق بلیغ نموده با آتش برند بعد دو مرتبه بشکر
و قند صلابه کرده آتش دهند انواع استسقا و سکهر فی نعوی

خلقه وزیب را فزون نماید زنهار بهندی زهره بسم خوانند
باید که او را زاق بسازند و آنرا نیز مثل مرس محرق نمایند و منافع
این نیز مثل منافع آنست و باید دانست که اصل رسایین همین
هشت چیز است که نوشته شد امّا خاکسر هفت چیز دیگر را که در سرعت
تاثیر مانند رسایین اند نیز بسبب شباهت رسایین نامند و آن الماس
است یاقوت مرجان و ارید مرجان و روح نوشادر زرنیخ زرد بوق
یعنی سعید مهره خاکستر الماس که بهندی زهره بسم خوانند صفت
آن چنین است الماس را چندکرت کرم کرده در آب لیمو اندازند
چند در بار کنانی نهاده ریوته کنند و سرش بپوشند بگل
حکمت کنند و در آتش گذاشته بدمند چندانکه سوخته شود
پس برآورده بآب لیمو صلایه نمایند و باز ریوته گذاشته
در آتش کنند و چندان تکرار این عمل کنند که خاکستر شود
آنگاه قدری از ان بمرغ بخورانند چون مضرت نرساند کار فرمایند
بعضی و بنگران یعنی مرقشیای حدیدی را فرخ الماس دانند
نه فرخ آهن منافع آن مانک بسم
بهندی مانک بسم گویند و طریق سوختن وی همچو الماس است
منافع آن سمنک بسم بهندی

سمنک

سمنک بفتح سین و ضم کوی ها و نون ساکن و ضم میم و کاف
صبح آزاد مند و کی ورنگا نیز گویند باید که در آفتاب کشته به
چون سوخته خوب خاکستر کرده بآب لیمو صلایه نموده مکاهیدن تا
منافع آن سنگهرنی و استسقا و استرخای معده و ضعف
هاضمه و سستی اعصاب

سونی بسم که بهندی سونی بسم خوانند باید که باشر جیوان خاصه
از ماده کاو در ظرف سفالین کرده و سرش بپوشیده در آتش کنند
و استعمال نمایند منافع آن

کلی بسم بهندی کلی بسم بضم کاف فارسی نامند باید که بآب
لیمو در ظرف سفالین کرده و سرش بپوشیده در آتش کنند و محرق
آنرا استعمال نمایند

بسم بهندی سنک بصری بسم خوانند روح نوشادر را
ساخته سوم حصه آن گندک زرد کرده داخل سازند و در ظرف
سفال کرده بآتش برند تا خوب خاکستر شود منافع آن

مرتال بسم بهندی زرنیخ زرد را هرتال
بفتح ها و سکون را گویند هرگاه خواهند آنرا در مرکبات داخل
سازند باسنده برگ انالی یا آب چونه تازه یا آب قضبان درخت

زرنیخ که دهان شیر گویند هر کدام که باشد و از که کرت بهاوند
دهند و استعمال کنند و اگر خواهند که تنها بخورند و دفع مرض
بآن نمایند باید که خاکستر سازند و طریقش بسیار است اسهل
و بهتر آنرا بقلم در می آورد باید که قدری خاکستر درخت بلاس
گرفته در یک سفالین پهن کنند و زرنیخ زرد و دقی را نرم کرده
بران ریزند و بالای آن باز خاکستر بلاس اندازند و بگذارند
بخبانند و دیگ را بالای آتش گذاشته از هر جا که دود زرنیخ
بیرون نیاید قدری خاکستر بلاس کرده نگذارند که بیرون آید
چون از دود برآمدن خالی جمعی رسید سر دیگ بپوشید
و بکل حکمت در زیرش گرفته نادو پهر آتش معتدل کنند
بعد سرد شدن برآورده زرنیخ سوخته را با آنقدر خاکستر
که بالا و زیر آن باشد و اگر زرنیخ بیشتر باشد آن رسیده باشد
نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال کنند که هر مثقال بیم عبارت
ازین است و بدل خاکستر بلاس خاکستر پوست درخت انبلج
و بدل آن خاکستر درخت انانی ایضا صفت هر مثقال بیم بطرز
جوکیان بیضه خاک انبوفی برد و مانند که جوکیان آنرا میان تهی
خالی کنند و زرنیخ و دقی را نیم کوب کرده در وی اندازند و در آتش

کنند

کنند و بینی آهنین آنرا بجهت آنکه هرگاه که زرنیخ آتش افتد و تکین
تغیر یابد برآورده استعمال کنند که مستعمل طایفه جوکیانست
گویند زرنیخ مخور راست لهذا اکل آن موجب کرختی بدن گردد
باید که باشد و فلفل دراز بخورند شربت آن ربع ماشه تا یک
ماشه لست منافع آن جذام و حبس بول و بواسیر بادی و امراض
جلد بهبود و در خواص زرنیخ نوشته شد که هرگاه زرنیخ مدتی
بخوردن آن مداومت نماید عقیم گردد و فرزند نشود و جوکیان
گویند هر که خواهد فواید هر تال بلکه فواید رس سندور
و رس کپور بروجه اکمل بظهور رسد باید طعام بی نمک خورد
و از ترشی و لنبیات اجتناب نماید فصل فی النشفته الاجسادا
و آن اسرب و آهن و مس و قلعی و نقره و طلا و طلق است
هرگاه خواهند از بهار سازند بخست باین طرز پاک کنند
سرب و قلعی را گداخته در زیر و عز کنجد بیندازند چون سرد شود
برآورده باز بگدازند و در دوغ ترش اندازند و همچنین سه بار
و گداخته در هر یک از کانجی یعنی سرکه هندی و شاش ماده گاو
و گاره کلتی یعنی آب جو الفلت جدا جدا بیندازند آنگاه از آنها
رسایان سازند و باقی فلزات را خوب کرم کرده علیحده علیحده

که ذکر کرده شد

در قرع چون ریزند و سر او کرده بر آورند بعد از ان رسابان از
مبتلا به مغثیه براده آهن چیز است کدارند تا گرم شود آنگاه
بر آورده و چیزهای مذکور فرو ریزند و در بعضی کتب نوشته اند
که هر یک از این اجناد را اگر در یک از این سه ماها مذکور کرده
دیگر چنانکه گذشت فرو ریزند بهتر خواهد بود طریق مدبر بخار
اهل هند بخاک مدبر دارد در منافع مانند رسابن دانند و طریق
مدبر بخار ایشان چنان است که در بحث خواص بخار اشاره کرده شد
بنابران بتکرار نپرداخت از انجا معلوم نمایند طریق تجرید اعلی
آب لیمو صلابه کنند و خشک کرده در دیگ سفالین دیگر
و دیگ سفالین دیگر را در دهن بطین مقولیا و شیره دانه اندود
اند و کرده بالای دیگ گذارند و در دهن بگل حکمت کرفته
بر آتش معتدل دو ساعت بخوبی زیر آن بر افروزند سیماب
هر مصعد شده ته دیگ بالا بحبه چون سرد شود با هسکی
در زر اکشوده سیماب بیرون آورند که سیماب مصفا بهتر
ازین متصور نیست و انکه در اختیارات بدیعی نوشته شده
که سیماب مصعد سم قاتل است بنابر آنست که دران هنم تصعید
نخوب و رصاص بدون کدک داخل میشود و مضرت از انجاست

صفتر

صفتر آهن که کبیت کویند و کچاره کچند و پنبه کهنه هر یک را با آب
خمیر کرده چندان بکویند که زبونیت در وی نماند پس کار بفرمایند
و این چیزها اگر حاضر نباشد کل کوزه کران را بپارچه کرباس
مالیده کار فرمایند که عند الضرورة آنهم خوبست صفعت
تیزاب جهت تصفیه سیماب و غیره بکار آید اجزای آن نمک
اشخار آهک هر سه برابر کوفته در روی بقدر حاجت آب کند
و بعد از چند روز استعمال نمایند و بعضی کویند زاج و شوره
نیز داخل شود طریق تدبیر چپال یعنی چپ اسد طین پاو
سرکین کاو خشک ناشده و قدری آب دران انداخته دیگ
و تخم چپال در پارچه کرباس بسته بطریق ذو الجنتین در دیگ
بیاویزند و یک ساعت بخوبی آتش در ته دیگ کنند و بر آورده

یوست وبرادر و سازند و مغز شکافته زبانرا که متم است
دهرا بکار برند و استعمال نمایند

الباب الخامس عشر فی الادویة المرکبة ترلوک

حشیشة من از ترکیب مشهوره اهل هند است وچندین کس بها من
این وسایر امراض صعب مثل افلیج و تشنج نجات یافته اند
ترلوک یعنی آسمان و زمین و آنچه در زیر زمین است چنانچه
یعنی خاطر خواه پس کنایت است از انکه خاطر خواه تمام عالم آن
قوت بدن دهد و منی بیفزاید و زهر کرندکان و جمیع زهرهای
کرم و سر دردرا نافع است و بهمای کهن و سرفه و دمه و درد سینه
و کرمهای بلغمی و بادی دفع نماید و کوشت را سخت کند و رنت
رخساره نیکو سازد و استسقا و سنکهرنی و اسهال و موی که از
فصول ازرج باشد زایل سازد و سنک و ریک مثانه بریزاند
و آماس بلغمی و بادی و نواسیر دفع نماید و پستی را سود مند است
و کویند چون بآن مداومت کنند موی سفید افتاده موی
سیاه بر آید و چین که از پیری در چهره ظاهر شود برطرف کرده
و جمیع مرضهای بلغمی و بادی که علاج آن دشوار باشد بازدن
بوسیله این مرکب دفع شود و حرارت عزیزی برانکیزد و غلو

شکم و برقان و نسخ و لعوقه را که ذکر آن خواهد شد
چندین کس را در حالت نزع روان مقداری ازین ترکیب بآب
خورانیده اند لحظه بعد برخاسته سخن گفته اند خدا برکت دهد
اجزای آن ریم بسم نسنک بسم بهرا بسم سونته بسم روبه بسم
تانبه بسم بولا بسم ابرک بسم کندر مغسول کاتی کوه بسم
مروارید بسم مرجان بسم ناک بسم برورده هر مساوی الوزن
کوفته بخته با آب چترک پست و هفت بهاون دهند و هر بار
خوب صلایه نموده در آفتاب کنند خشک و در جمیع بهاون همچنین
باید کرد آنکاه از شیره آک سه بهاون دهند و بشیره زهر خار
ده بهاون و بشیره سینبالی سه بهاون و بکاره یا شیره بلوط
سه بهاون بسپارند و قدح مهرها که مایل بزردی باشند
و آنرا بهندی کوزی کویند و جانب دندانهای آنها اندکی
بشکنند و یا جزای مذکور آنها را ملو سازند و سپس که آنرا
آک صلایه کرده سوراخ قدح مهرها را بآن مسدود سازند و در
کلین کرده سر شرا مهر کنند و در آن باچک صحرائی کذاشته
آتش خوب برافروزند چون سرد شود قدح مهرها را برآورده
سفوف سازند و بوزن مجموع ریم بسم اعلی که آنرا مورث

ریش بز کوبیده داخل سازند و مورد ریش سیمابی را کوبیده کوفته
کفته باشند و چهارم حصه سرسیم و نیکرات بسم کنند پس بشیره
پنج شیگوه هفت دهاون بدهند و بکاره طرفلاسه بهاون و شیره
بنک یعنی حشیش تازه سه بهاون و با آب چغیری هفت بهاون
و بترشی تر بخ هفت بهاون و بکاره چترک هفت دهاون و شیره
ادرک هفت بهاون آنگاه بوزن ربع مجموع اشیاشها که بریان
کرده یعنی داراشکنه داخل نمایند و بحناک سعید مدبر فلفل
فلفل دراز قرنفل زنجبیل هلیله کابلی جوز الطیب
نیز هر یک بوزن سهاکه کوفته بخته داخل سازند و یک مرتبه
دیگر با آب ترنج و یکمرتبه با آب زنجبیل تر بهاون دهند شربه
آن یک کنج تا چهار کنج است با عسل و فلفل دراز بخورند
یا با عسل و شیره زنجبیل تر و اگر باد و بلغم زیاده از حد داشته
باشند باز نجبیل و قدهندی بخورند پرتاب لنکیسر
جهت تسکین بادی و بلغمی که اهل هند آنرا دنک کاوکوبند
و فلج و علتهای که زنان را بعد از زایدن بهم رسند مفید است
شربت آن دو کنج تا چهار کنج است و بیون مصلح وی آب زنجبیل
تر است جهت دفع علل ما آب آن بخورند اجزاء آن سیماب

مصفا ابرک بسم کنند تا منحول هر کدام یکتا مانه فلفل کرده
سه تانک سنهاک بسم چهار تانک لوه بسم پنج تانک خاکستر
سرکین صحرایی از کاه هشت تانک بحناک تیلیا شانزده حصه
مجموع سیماب و کندک را کجلی سازند و در سفوف اجزای دیگر
داخل کرده با آب ادرک و بسکهزه و آدوسه هر کدام سه بهاون
دهند و قرص ساخته نگاه دارند و در بعضی نسخ لوه چهار تانک
نوشته شده ظاهرا این بهتر است پنجاورت پسریتی بحث امعا
و درد شکم و درد ناف و اسهال که از کثرت باد و فضول بلغم
باشد زایل گرداند و استسقا و تهای کهن و سنکرفی را که از
فضول باشد نافع آید و با طفال نیز توان داد باید که با عسل
بخورند اجزاء آن تانبه بسم ابرک بسم لوه بسم زنهار سند و در
هر کدام یکتوله کندک هشت توله همه را سفوف ساخته در ظرف
آهنین کنند و بالای آتش خوب کناره بهند تا گداخته
گردد پس فضله تازه ماده گاو بر زمین پهن کنند و بالای آن نیز
برک کیله تازه فرش کرده اجزای گداخته مذکور را بالای
برک کیله ریزند و تنک سازند و بالای آن نیز برک کیله
گداشته بالایش باز فضله ماده گاو پهن کنند و یک پهر کنار

کتابخانه مجلس شورای ملی

مقاله سیم در معالجات که اکنون بتجزیه مقرون شده
و این مقاله مشتمل است بر صدر و شصت فصل
فصل اول در صداع فصل دوم در درد شقیقه
فصل سیم در سرسام فصل چهارم در برسام فصل پنجم
در دوار فصل ششم در رافلج فصل هفتم در لقوه فصل
هشتم در سکته فصل نهم در خدر فصل دهم در سبات
فصل یازدهم در کابوس فصل دوازدهم در صرع فصل سیزدهم